

دانشگاه علامه طباطبائی  
دانشکده ادبیات فارسی  
و زبان‌های خارجیترجمه  
پژوهش‌ها  
در زبان  
عربی  
ISC  
انجمن ترجمان‌شناسان ایرانشگرد ساده‌سازی و تابوهای فرهنگی در برگردان‌های مرعشی‌پور از  
رمان‌های راه و کوچۀ مدق نجیب محفوظ ۱۳  
فرامرزی میرزایی، محمد راسخ مهند، سیداسماعیل قاسمی موسویدشواری ترجمۀ زبان عرفان (بررسی موردپژوهانه: غزلیات  
مختارۀ مین دیوان شمس تبریز) ۳۵  
محسن سیفی، نجمه فتحعلی‌زادهبررسی واو به عنوان یک شاخص سبکی و پدیده معنی‌ساز میان جمله  
علت و عامل آن در قرآن کریم ۵۹  
جلال مرامی، فاطمه بیگلریتداخل زبانی و دگرگونی معنایی وام‌واژه‌های عربی و جنبه‌های تأثیر  
آن بر ترجمه از عربی ۸۵  
علیرضا نظری، زهره اسدالله‌پور عراقیچالش مترجمان قرآن در برگردان ادوات تقلیل و تکثیر به زبان فارسی ۱۰۷  
علی صابریفرایند معنی‌یابی با رویکرد ریشه‌یابی واژگان: معنای واژه «رها» در قرآن کریم  
از دریچۀ زبان‌های سامی ۱۳۳  
جواد اصغری

Allameh Tabataba'i University

Literature  
and  
Language  
Translation  
Researches  
ISC in the  
Arabic**An Investigation of Simplification and Cultural Taboos in Mohammad Reza Maraashipour's Translation of Two Novels Written by Naguib Mahfouz Al-Tariq and Zaqaq Al\_Medaq 154**  
Faramarzi Mirzaei, Mohammad Rasekh Mahand, Seyed Esmaeil Ghasemi Mousavi**A Critique on the Translation of "Ghazaliyat-e-Shams" in Arabic 153**  
Mohsen Seifi, Najmeh Fathalizadeh**An Examination of the Letter "Vav" as a Stylistic Indicator and a Meaning-building Phenomenon between a Causal Sentence and its Purpose in the Holy Quran 152**  
Jalal Marami, Fatemeh Beiglari**Linguistic Interference and Semantic Change of Arabic Loanwords and its Effect on Arabic Translation 151**  
Alireza Nazari, Zohreh Asadollahpoor Araghi**Challenges of Quran Translators in Restoring Duplicate and Reducing Devices into Farsi Language 150**  
Ali Saberi**The Process of Meaning-finding with the Approach of the Etymology of Words "The Meaning of the Word" rahū" in the Quran from Viewpoint of Semitic Languages" 149**  
Javad Asghari



دانشکده ادبیات فارسی و زبان های خارجی

## پژوهش های ترجمه در زبان و ادبیات عربی

(علمی - پژوهشی)

سال ۵، شماره ۱۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

صاحب امتیاز: دانشگاه علامه طباطبائی

مدیر مسئول: دکتر علی گنجیان خناری

سر دبیر: دکتر حمیدرضا میرحاجی

### هیئت تحریریه:

باستان، سید خلیل	دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علامه طباطبائی
پاشا زانوس، احمد	دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بین المللی امام خمینی
پروینی، خلیل	دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس
رسولی، حجت	دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید بهشتی
رضائی، غلامعباس	دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تهران
صالح بک، مجید	دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علامه طباطبائی
قهرمانی مقبل، علی اصغر	دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خلیج فارس
ناظمیان، رضا	دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علامه طباطبائی
نجفی اسداللهی، سعید	استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علامه طباطبائی

مدیر داخلی: پریسا ابراهیمی

ویراستار فارسی: دکتر سعید قاسمی پُرشکوه صفحه آرا: دکتر سعید قاسمی پُرشکوه

ویراستار انگلیسی: دکتر بهزاد نزاکت گو

نشانی: تهران، بزرگراه شهید چمران، پل مدیریت، خیابان علامه طباطبائی جنوبی، دانشکده ادبیات فارسی

و زبان های خارجی؛ گروه زبان و ادبیات عربی. کدپستی: ۱۹۹۷۹۶۷۵۵۶ تلفکس: ۸۸۶۹۲۳۵۰

ارسال مقاله از طریق سامانه: <http://rctall.atu.ac.ir>

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی

بها: ۶۰۰۰۰ ریال

شمارگان: ۱۰۰ نسخه

شاپا: ۲۲۵۱-۹۰۱۷



پایگاه‌های نمایه‌دو فصلنامه  
**پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی:**

www.srlst.com پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC)  
www.magiran.com پایگاه اطلاعات نشریات کشور  
www.noormags.ir پایگاه مجلات تخصصی نور  
fa.journals.sid.ir پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID)  
http://rctall.atu.ac.ir پایگاه نشریات دانشگاه علامه طباطبائی  
http://www.ensani.ir پرتال جامع علوم انسانی

بر اساس تأییدیه شماره ۳/۱۸/۶۳۶۷۰ مورخ ۱۳۹۳/۰۴/۱۵ از سوی کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، **دوفصلنامه پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی**، دارای درجه علمی - پژوهشی است.

**مشاوران علمی این شماره:**

د. عباس اقبالی، د. مهدی دشتی، د. اسحاق رحمانی، د. منصوره زرکوب، د. تورج زینی‌وند، د. نصرالله شاملی، د. مجید صالح‌بک، د. صلاح‌الدین عبدی، د. علی گنجیان خناری، د. محمدهادی مرادی، د. رضا ناظمیان، د. علیرضا نظری.

## به اطلاع کلیه پژوهشگران، استادان و دانشجویان گرامی می‌رساند:

### دوفصلنامه پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی در زمینه‌های ذیل پذیرای مقالات

اندیشمندان، اصحاب رأی و اندیشه است:

- نظریه‌های بومی شده ترجمه و انطباق آنها با فرهنگ و ادبیات زبان عربی.
  - فنون ترجمه در زبان و ادبیات عربی.
  - معنی‌شناسی کاربردی در زبان عربی.
  - تحلیل متن با رویکردهای مختلف به منظور دریافت معنی.
  - نقد مکتب‌ها و روش‌های تفسیری مفسران قرآن کریم به منظور استنتاج معنی از متن.
  - سبک‌های مترجمان و مقایسه و نقد آنها.
  - تطوّر تاریخی دریافت معنی از متن.
  - راهکارهای ترجمه هم‌زمان.
  - راهکارهای ترجمه شفاهی.
  - نظریه‌های دریافت معنی.
  - موضوعات مرتبط با حوزه زبانی از قبیل صرف، نحو، لغت، آوا، صوت و ... و ارتباط آنها با معنای متن.
  - ویژگی‌های ترجمه متون دینی.
  - ویژگی‌های ترجمه متون داستانی، سیاسی، شعر و ...
  - نظریه‌های نقدی معاصر در حوزه دریافت معنی از متن.
  - مقایسه روش‌های ادبای مسلمان با ادبای مغرب‌زمین در مورد نحوه دریافت معنی از متن.
  - موضوعات دیگری که در حوزه مرتبط با عناوین مذکور است.
- ❖ دوفصلنامه پژوهش‌های ترجمه پذیرای مقالاتی است که دارای اصالت و نوآوری، هرچند به مقدار اندک باشد و روش تحقیق علمی را رعایت کند و با استفاده از منابع معتبر، از روش صرفاً توصیفی اجتناب نماید و دربردارنده روش نقد و تحلیل باشد.
- ❖ دوفصلنامه از پذیرش مقالاتی که صرفاً به شرح حال یا توصیف و بیان صحیح و نادرست ترجمه‌ها پرداخته باشد و از صبغه نظری، جنبه تئوری و نقد و تحلیل خالی باشد، معذور است.

## شیوه‌نامه نگارش و چگونگی پذیرش مقاله

### ۱- زبان دوفصلنامه

دوفصلنامه پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، به زبان فارسی منتشر می‌شود. چکیده مقاله به دو زبان فارسی و انگلیسی است.

### ۲- شرایط علمی

خط مشی دوفصلنامه: این دوفصلنامه به انتشار یافته‌ها و تازه‌های حاصل از پژوهش‌های علمی در موضوع ترجمه، درک و فهم متن و معنی‌یابی در زبان عربی اختصاص دارد. این پژوهش‌ها می‌توانند به صورت تطبیقی و مقایسه‌ای میان زبان عربی و سایر زبان‌ها صورت گیرند. مقاله دارای اصالت و نوآوری باشد.

- در نگارش مقاله روش تحقیق علمی رعایت و از منابع معتبر، اصیل استفاده شود.

- هر مقاله شامل چکیده، مقدمه، متن اصلی، روش‌ها و نتیجه‌گیری باشد.

### ۳- نحوه بررسی مقاله

- مقاله‌های رسیده، نخست توسط هیئت تحریریه مورد بررسی قرار خواهند گرفت و در صورتی که با خط مشی دوفصلنامه مناسب تشخیص داده شوند، به منظور ارزیابی برای داوران متخصص و صاحب‌نظر فرستاده خواهند شد.

برای حفظ بی‌طرفی، نام نویسندگان از مقاله حذف می‌گردد. پس از وصول دیدگاه‌های داوران، نتایج واصله در هیئت تحریریه مطرح می‌گردد و در صورت کسب امتیازهای کافی، مقاله برای چاپ پذیرفته می‌شود.

- هیئت تحریریه در پذیرش، رد و ویرایش مقاله‌ها آزاد است.

- تقدم و تأخر چاپ مقاله‌ها با بررسی و نظر هیأت تحریریه مشخص می‌شود.

### \* شیوه تنظیم مقاله

- عنوان کامل مقاله به فارسی، حداکثر ۱۵ واژه و گویای محتوای آن باشد.

- نام نویسنده (یا نویسندگان) در وسط صفحه و زیر عنوان چکیده نوشته شود. مرتبه علمی و محل اشتغال (نام مؤسسه علمی) نویسنده (یا نویسندگان) زیر اسامی و سمت راست ذکر شود. نام نویسنده مسئول با ستاره مشخص گردد و نشانی الکترونیکی نویسنده مسئول در پاورقی آورده شود.

- چکیده فارسی حداکثر ۲۵۰ کلمه است.

- واژگان کلیدی حداکثر ۵ کلمه است.

- عنوان کامل مقاله به انگلیسی، حداکثر ۱۵ واژه باشد.

- چکیده انگلیسی، حداکثر ۲۵۰ کلمه است.

- واژه‌های کلیدی انگلیسی، حداکثر پنج کلمه است.

- تعداد کلمات کل مقاله، از ۴۰۰۰ تا ۶۵۰۰ کلمه باشد.

- مقدمه شامل سؤال‌ها، فرضیه‌ها، پیشینه تحقیق، مآخذ کلی و روش کار می‌باشد تا خواننده را برای ورود به بحث اصلی آماده سازد.

- در متن اصلی نویسنده به طرح موضوع و تحلیل آن می‌پردازد.

- مقاله باید شامل نتیجه‌گیری باشد.

- پی‌نوشت و توضیحات اضافی در انتهای مقاله می‌آید.

- کتاب‌نامه



- تصویرها، جدول‌ها و نمودارها با مشخصات دقیق در صفحات جداگانه آورده می‌شود.  
- در هر مقاله، فاصله بین سطرها ۱/۵ سانتی‌متر و حاشیه از بالا و پایین ۴ و از زیر و زبر ۴/۵ سانتی‌متر باشد و مقاله تحت برنامه Microsoft Word با قلم ۱۲ B Nazanin برای متن‌های فارسی، قلم B Badr 13 برای متن‌های عربی و قلم Garamond 12 برای متن‌های انگلیسی تنظیم گردد.  
- ارجاعات درون‌متنی باید داخل پرانتز به ترتیب نام خانوادگی نویسنده (شهرت)، سال، جلد و صفحه ذکر شود؛ مثال (فروخ، ۱۹۹۸م، ج ۴: ۳۵۸).

- ارجاعات به کتاب در کتاب‌نامه  
نام خانوادگی (شهرت)، نام، (سال انتشار)، «نام کتاب». نام مترجم یا مصحح. نوبت چاپ. شهر محل نشر: ناشر.

- ارجاعات به مجله در کتاب‌نامه  
نام خانوادگی نویسنده (شهرت)، نام نویسنده، (سال انتشار). «عنوان مقاله». نام ویراستار. نام مجموعه مقالات. محل نشر: نام ناشر، شماره صفحات.

- ارجاعات به سایت‌های اینترنتی  
نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، (آخرین تاریخ و زمان تجدیدنظر در پایگاه اینترنتی). «عنوان و موضوع»، نام و آدرس سایت اینترنتی.

- تعداد کل صفحات مقاله ارسال شده، حداکثر ۲۰ صفحه (۴۰۰۰-۶۵۰۰ کلمه) باشد. مجله از دریافت مقالاتی با حجم صفحات بالاتر جداً معذور است.

#### ۵- شرایط پذیرش اولیه

- مقاله باید دارای شرایط بند دوم (شرایط علمی) باشد و بر اساس بند چهارم (شرایط نگارش مقاله) تنظیم گردد و از طریق سامانه <http://rctall.atu.ac.ir> ارسال گردد.

- مقالات مستخرج از پایان‌نامه باید تأیید استاد راهنما را به همراه داشته باشد و نام استاد نیز در مقاله ذکر شود.

- نویسنده باید تعهد نماید که مقاله خود را همزمان برای مجله دیگری ارسال نکرده باشد و تا زمانی که تکلیف آن در **دوفصلنامه پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی** مشخص نشده است، آن را برای دیگر مجلات ارسال نکند.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### سخن سردبیر

از نخستین شماره‌های انتشار این مجله، دو مطلب در سرمقاله‌های مجله به شکل‌های مختلف مورد تأکید قرار می‌گرفت. اولین مطلب، اهمیت موضوع معنی‌یابی و توجه و عنایت به طرح مسئله چگونگی دریافت معنی از متن بود؛ چراکه این نکته را باید بپذیریم که نه تنها در حوزه‌های مرتبط با زبان، بلکه در تمام ساحت‌های اندیشه، موضوع معنی و دریافت آن، ابزارهای معنی‌یابی، تفسیر متن و دیگر مطالب مرتبط با این حوزه از مهم‌ترین دغدغه‌های تمام نحله‌ها و متفکران و اندیشمندان امروز است. حال اگر بخواهیم در این زمینه تنها در حوزه زبان عربی سخن بگوییم، این مطلب اساسی را لازم است مد نظر قرار دهیم که در این رشته نباید درس‌ها و عناوین آموزشی همچون جزایر مستقل از یکدیگر تلقی شود، بلکه زنجیره‌ای نامرئی همه این عنوان‌ها را به یکدیگر پیوند زده است، به گونه‌ای که هرچند همگی اینها در مسیرهایی به ظاهر متفاوت تجلی پیدا کرده‌اند، اما سرانجام باید به شاهراهی واحد متصل شوند و در نهایت، هدفی واحد را مد نظر خویش قرار دهند که همانا آن نقطه نهایی فهم، درک و تفسیر متن است.

صرف و نحو و بلاغت، تاریخ ادبیات، نقد ادبی و ... همه و همه در این نگاه لازم است در یک نقشه واحد جایابی شوند و همگی در پی تحقق یک هدف باشند. صرف و نحوی که نتواند در خدمت فهم متن باشد، تاریخ ادبیاتی که قادر نباشد زمینه‌ها و بستر متن و مقتضیات و فضای آفرینش متن را تبیین کند و دلالت‌های غیرزبانی متن را معین نماید و نقد ادبی که حاصل آن، فهم زیرساخت‌ها، مبانی نظری، اندیشه اصحاب متن و جریان‌های فکری نباشد، چگونه می‌خواهد ادعای کارایی و مفید بودن و در خدمت فرهنگ جامعه بودن بکند؟!

این مقدمه از آن رو آورده شد که گفته شود موضوع ترجمه و مسائل مرتبط با آن، از ضروری‌ترین نیازهای فرهنگی جامعه ماست. این اهمیت آنگاه چهره واقعی خود را پیدا می‌کند که حوزه معنایی ترجمه را اندکی وسیع‌تر و پرمایه‌تر ببینیم و در قاب ترجمه موضوع معنی‌یابی و تلاش برای یافتن معنی را جستجو کنیم که اگر چنین کنیم، در این صورت تأکیدهای ما به منظور توجه کردن به رویکردهای نظری و تحلیلی در مقالات، جایگاه خود را پیدا می‌کند. این همان نکته دومی است که ما به شکل‌های مختلف در سرمقاله‌ها و در



صفحات آغازین مجله و نیز در سامانه مجله از آن به تناوب سخن گفته‌ایم و درخواست نموده‌ایم که مقالات ارسالی برای مجله باید صبغه نظری، تحلیلی و اندیشه‌ورزی داشته باشد. رویکرد مقاله در اثبات صحت و سقم یک دریافت معنایی و یا ترجمه، تحلیل و تفسیر باید مستند به یک نظریه، فکر و سخن عقلانی باشد. صرف بیان درست و نادرست و ارائه ترجمه پیشنهادی برای عبارات نمی‌تواند ویژگی یک مقاله علمی- پژوهشی باشد.

با توجه به مطالب گفته شده، استدعای مکرر این است که اولاً حوزه ترجمه را قدری وسیع‌تر و گسترده‌تر ببینیم و عنوان‌هایی را که به صورت پیشنهادی در آغاز صفحات مجله آورده شده، مورد توجه قرار دهیم و موضوع معنی‌یابی، فهم متن، ابزارهای لازم برای آن و تحلیل و نقد رویکردهای سنتی و نوین را در زمینه فهم متن وجهه همت خود سازیم. خلاصه اینکه موضوع ترجمه را در تشخیص میان درست و نادرست محدود نکنیم! همچنین، توجه داشته باشیم که دریافت معنی و انتقال آن به زبان مقصد و توجه به شیوه‌های روان‌سازی و شیوایی متن ترجمه و تکنیک‌های جایگزین‌سازی و نیز توجه به دلالت‌های سبکی از مسائل مهم حوزه ترجمه است.

البته چه بسا رویکرد تعدادی از مقالات در بعضی از شماره‌ها به سمت موضوع‌هایی اینچنین متمایل شده، اما تلاش دست‌اندرکاران مجله آن است که به همت اندیشه‌ورزان و فرزندان خردمند خانواده زبان عربی، به تدریج صفحات مجله را تنها به مقالاتی اختصاص دهند که رویکرد نظری و تحلیل و نقد تئوریک آن، وجهه تمییزدهنده آن باشد.

مسئله دومی که لازم است اینجا با شما در میان گذاشته شود، این است که دست‌اندرکاران مجله تصمیم گرفته‌اند از شماره آینده شماره‌های خاصی را بر اساس موضوعات، دسته‌بندی کنند و هر شماره را به مطلبی خاص اختصاص دهند. عناوینی که در این تقسیم‌بندی قرار گرفته است، عبارتند از:

۱- شعر معاصر و ترجمه.

۲- نثر معاصر و ترجمه.

۳- متون دینی: قرآن کریم و ترجمه.

۴- متون دینی: روایی، ادعیه و ... و ترجمه.

۵- معنی‌شناسی.

۶- نظریه‌ها و جریان‌های ادبی و ارتباط آن با ترجمه.

۷- فنون ترجمه.

۸- سبک‌شناسی ترجمه.

از این رو، از محضر عالمان و اندیشمندان خانوادهٔ زبان عربی درخواست می‌کنیم دغدغه‌ها و پژوهش‌ها و نتایج تحقیقات خود را در زمینه‌های معنی‌یابی، تفسیر و ترجمه بر اساس عناوین مذکور برای ما ارسال کنند.

اما این نکتهٔ مهم را فراموش نکنیم که این موضوعات پیشنهادی لازم است در راستای رویکرد مجله باشد و بر اساس مطالبی باشد که نمونه‌های آن در صفحات معرفی آغازین مجله آورده شده است.

مطلب دیگر این است که بر اساس موافقت کمیسیون محترم نشریات وزارتخانه، مجلات علمی- پژوهشی می‌توانند در هر شماره دو عنوان از عناوین مجله را به نقد کتاب‌های تخصصی مرتبط با رشتهٔ مربوط اختصاص دهند. جزئیات این امر و نحوهٔ چینش و صورت ظاهری مقالاتی که قرار است در این زمینه آماده شود، در سامانه مجله آمده است. امیدواریم این مسئله در غنا بخشیدن هرچه بیشتر به حوزهٔ زبان عربی و کیفیت‌بخشی آن مفید و مؤثر باشد.

سخن آخر نیز تقاضایی است که از تمام اندیشمندان و صاحبان قلم و فرهیختگان خانوادهٔ زبان عربی داریم و آن ارائهٔ پیشنهادها، انتقادهای و نظریه‌هایی است که بدون شک طرح آنها می‌تواند در ارتقای هرچه بهتر و بیشتر مجله مفید و مثمر باشد. مطالب ارزشمند شما در این ارتباط می‌تواند هم حوزه‌های شکلی و صوری مجله را پوشش دهد و هم محتوی و مضمون آن را.

به امید آنکه در آینده شاهد آن باشیم که با کمک یکدیگر، تعقل و خرد و اندیشه در تار و پود مطالعات این رشتهٔ زبانی پررنگ‌تر و پرمحتواتر گردد. إن شاء الله.

بِمَنِّهِ وَكَرَمِهِ

سردبیر



## فهرست مطالب

- شگرد ساده‌سازی و تابوهای فرهنگی در برگردان‌های مرعشی‌پور از رمان‌های  
راه و کوچۀ مدق نجیب محفوظ ..... ۱۳  
فرامرز میرزایی، محمد راسخ مهند و سید اسماعیل قاسمی موسوی
- دشواری ترجمۀ زبان عرفان (بررسی موردپژوهانه: غزلیات مختارۀ مین دیوان  
شمس تبریز) ..... ۳۵  
محسن سیفی و نجمه فتحعلی‌زاده
- بررسی واو به عنوان یک شاخص سبکی و پدیده معنی‌ساز میان جمله علت و  
عامل آن در قرآن کریم ..... ۵۹  
جلال مرامی و فاطمه بیگلری
- تداخل زبانی و دگرگونی معنایی وام‌واژه‌های عربی و جنبه‌های تأثیر آن بر  
ترجمه از عربی ..... ۸۵  
علیرضا نظری و زهره اسدالله‌پور عراقی
- چالش مترجمان قرآن در برگردان ادوات تقلیل و تکثیر به زبان فارسی ..... ۱۰۷  
علی صابری
- فرایند معنی‌یابی با رویکرد ریشه‌یابی واژگان؛ معنای واژه «رهوا» در قرآن کریم  
از دریچۀ زبان‌های سامی ..... ۱۳۳  
جواد اصغری
- چکیده انگلیسی مقاله‌ها (Abstracts) ..... ۱۴۷



## شگرد ساده‌سازی و تابوهای فرهنگی در برگردان‌های مرعشی‌پور از

### رمان‌های راه و کوچۀ مدق نجیب محفوظ

۱- فرامرز میرزایی\* . ۲- محمد راسخ مهند\*\* .

۳- سید اسماعیل قاسمی موسوی\*\*\*

۱- استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا، همدان

۲- دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا، همدان

۳- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا، همدان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۵/۳۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۲۹)

### چکیده

ساده‌سازی (*Simplification*) از همگانی‌های ترجمه است که در آن مترجم با بهره‌مندی از شگردهای ویژه، زبان ترجمه را ساده و روان می‌کند. از نظر بیکر، این ویژگی گرایش به ساده کردن مسائل برای خواننده و نیز گرایش به انتخاب یک تفسیر و پیشگیری از دیگر تفاسیر است. در این حالت، مترجم سطح وضوح را با از بین بردن ابهام‌ها بالاتر می‌برد. در این مقاله، با توجه به تعریف بیکر از همگانی‌ها، به ویژه ساده‌سازی، و با روش توصیفی-تحلیلی انواع ساده‌سازی در ترجمه محمدرضا مرعشی‌پور از دو رمان نجیب محفوظ «الطریق» و «زقاق المدق» واکاوی می‌شود. البته مسئله اصلی این پژوهش، نقش ساده‌سازی در انتقال تابوهای فرهنگی است که با در نظر گرفتن تفاوت‌های فرهنگی زبان مقصد نسبت به زبان مبدأ در دسر کمی نیست. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که حذف ساختارهای پیچیده و جایگزینی آن با ساختارهای ساده‌تر، ساده‌سازی ساختار حال، کاهش معنای واژگان مشکل یا حذف برخی واژگان، به ویژه حذف یا کاهش تابوهای فرهنگی که بارزترین آن، توصیف صحنه‌های جنسی است، ویژگی بارز سبک فردی مرعشی‌پور به‌شمار می‌رود. اگرچه متن ترجمه در مقایسه با متن مبدأ، از نظر واژگان، دستور و سبک ساده‌تر شده است، اما حذف تابوهای فرهنگی متن مبدأ، اشتباه‌های مترجم و ساده‌سازی‌های گوناگون زمینه‌ای می‌سازد که نه‌چندان کم، مقصود نویسنده از دست برود.

**واژگان کلیدی:** ساده‌سازی، تابوهای فرهنگی، نجیب محفوظ، مرعشی‌پور.

\* E-mail: mirzaefaramarz@yahoo.com

\*\* E-mail: mrasekhmahand@yahoo.com

\*\*\* E-mail: esmaeilmusavi@gmail.com (نویسنده مسئول)

### مقدمه

در عمل ترجمه، تفاوت هنجارهای فرهنگی بین زبان مبدأ و مقصد، در موارد بسیاری مترجم را ملزم می‌کند تا راه‌هایی برای سازش بین متن اصلی و متن ترجمه بیابد. فضای فرهنگی حاکم بر داستان‌های نجیب محفوظ (برنده جایزه نوبل ۱۹۸۸ میلادی) همسانی بسیاری با فضای فرهنگی کشورمان دارد، اما توصیف آشکار صحنه‌هایی که با هنجارهای فرهنگی حاکم منافات دارد، همیشه آثار داستانی برتر ایشان برای مترجمان دردسرساز بوده است. برای فرار از این دردسر، مترجمان به شگرد «ساده‌سازی» چنگ زده‌اند.

این نوشته می‌کوشد که نقش ساده‌سازی را به عنوان یکی از همگانی‌های ترجمه، در کاهش معنایی نشان دهد و تأثیر آن را در برگردان ساختارهای زبانی و فرهنگی متفاوت واکاود؛ زیرا یکی از بهترین راه‌های سنجش ساده‌سازی، یافتن بار معنایی و اطلاعات کمتر در ترجمه است. از آنجا که مرعشی‌پور مشهورترین مترجم آثار محفوظ در ایران به‌شمار می‌آید و آثار نجیب محفوظ نیز در ایران خوانندگان فراوانی دارد، ترجمه دو رمان *زقاق المندق* (کوچه مدق؛ ۱۳۷۸) و *الطریق* (راه؛ ۱۳۹۲) را برای بررسی برگزیده‌ایم. هدف از این پژوهش، دستیابی به شیوه فردی محمدرضا مرعشی‌پور، در برگردان رمان‌های نجیب محفوظ به واسطه ساده‌سازی، به‌ویژه راهبرد وی برای گریز از مشکل تابوهای فرهنگی است. برای این هدف، لازم است متن و برگردان آن با هم مطابقت داده شود و کاهش رخ داده در چهار سطح واژگان، ساختار، نحو، سبک و سیاق بررسی و شمارش گردد. از این رو، هر جا کاهش یا تغییری در متن ترجمه روی داده، شمارش، و انواع راهکارهای مترجم دسته‌بندی شده است.

پرسش اساسی این است: آیا در متن ترجمه، بخشی از معنای پیام متن اصلی کاهش یافته است یا خیر؟ اگر چنین است، مرعشی‌پور از کدام یک از شگردهای ساده‌سازی بهره برده است و از کدام یک از این شگردها برای سازش با هنجارهای فرهنگی و گذر از تفاوت دو زبان بهره برده است؟ آیا این ساده‌سازی در تابوهای فرهنگی، تأثیر معناداری در معنای اصلی داستان دارد؟

فرض چنین است که مترجم از ساده‌سازی در دو مورد بهره می‌برد: نخست مسائلی که جزو تابوهای جامعه ایران محسوب می‌شود و دوم در برگردان ساختارها و واژگان پیچیده زبان مبدأ.

علاوه بر این، موارد حذف تابوهای فرهنگی نیز سبب شده که متن ترجمه بسیار ساده‌تر از متن مبدأ باشد. مترجم در برگردان تابوهای فرهنگی، دو راهکار کاهش یا حذف این مسائل را در پیش می‌گیرد که سبب خدشه‌دار شدن معنای داستان می‌شود و می‌توان گفت که معنای مورد نظر نویسنده، در موارد فراوانی تغییر یافته یا منتقل نشده است.

### ۱. پیشینه پژوهش

تاکنون درباره پدیده ساده‌سازی در انتقال تابوهای فرهنگی و زبانی، تحقیق مستقلی صورت نگرفته است و یا نویسندگان این پژوهش بدان دست نیافته‌اند. برخی از پژوهشگران، آثار ارزشمندی را در زمینه‌های مرتبط به این موضوع نگاشته‌اند، اما در غالب این پژوهش‌ها، یک سوی بررسی همگانی‌ها، زبان انگلیسی است و به بررسی همگانی‌ها در ترجمه‌های انگلیسی پرداخته است. از سوی دیگر، کوشش نشده تا این ویژگی‌ها به عنوان راهکار مترجم، برای گریز از ساختارهای زبانی پیچیده یا تفاوت‌های فرهنگی دو زبان بررسی شود. مهم‌ترین پژوهش‌های مربوط به موضوع نوشته حاضر بدین شرح می‌باشد.

در زمینه بررسی همگانی‌های ترجمه، پژوهش‌هایی به زبان انگلیسی و فارسی نوشته شده است، اما تاکنون پژوهشی به بررسی نقش ساده‌سازی در ترجمه از عربی به فارسی انجام نشده است. ابوالفضل حرّی (۱۳۹۰) در مقاله «سبک در ترجمه، راهکارهای فردی صالح حسینی از رهگذر همگانی‌های ترجمه خشم و هیاهو» به بررسی همگانی‌های ترجمه پیشنهادی بیکر و نقش آن در ترجمه پرداخته است که یک مورد از این همگانی‌ها، ساده‌سازی می‌باشد. نرجس طبیبی در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود (مرداد ۱۳۹۱)، «مقایسه متون ترجمه شده و متون اصلی؛ آزمون فرضیه ساده‌سازی در ترجمه متون فنی همسان»، این همگانی را معرفی نموده است و راهکارهای اندازه‌گیری آن را ارائه می‌دهد. به علاوه، این اندازه‌گیری‌ها را در باب چند متن تخصصی به کار می‌گیرد. ایلسی و اینکپن (Ilse and Inkpen) (۲۰۰۳ م.) در نوشته‌ای با عنوان «Toward Simplification; A Supervised Learning Approach» با مطرح ساختن همگانی ساده‌سازی بر اساس ترجمه‌شناسی پیکره - بنیاد به بررسی مورد پژوهش خود می‌پردازند.



در زمینه تأثیر تابوهای فرهنگی در ترجمه نیز پژوهش‌هایی در ایران انجام شده است؛ مثلاً زهرا داودی (۲۰۰۷ م.) در مقاله‌ای با عنوان «On the Translation of the Taboo» (در ترجمه تابو) سه حالت را برای تابوها در ترجمه تشخیص داده است. در این نوشته، راهکارهایی از قبیل حذف، سانسور کامل، جایگزینی و... برای ترجمه تابوها تشخیص داده شده است. از سوی دیگر، زرکوب و عباسی (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به ترجمه داستان نمادین خمارة القط/الأسود» به برخی ایرادها و نقاط قوت ترجمه مرعشی‌پور پرداخته‌اند.

علی‌رغم این پژوهش‌ها و نوشته‌های دیگری که درباره همگانی‌های ترجمه به زبان‌های مختلف نوشته شده است، هیچ پژوهشی را نیافتیم که به بررسی نقش ساده‌سازی در انتقال تابوهای زبانی و فرهنگی توجه کرده باشد.

## ۲. ساده‌سازی

مبحث «همگانی‌های ترجمه»، نظریه‌ای است که در چند دهه اخیر توجه فراوانی را در «مطالعات ترجمه» به خود جلب نموده است. پژوهشگران این نظریه بر آنند که متون ترجمه‌ای در یک زبان، ویژگی‌هایی همگانی دارد که متون مبدأ و یا حتی متون اصلی زبان مقصد، فاقد آن است. از میان این ویژگی‌ها که تعدادش می‌تواند فراوان نیز باشد، مونا بیکر (Mona Baker) چهار ویژگی تصریح، طبیعی‌سازی، ساده‌سازی و متوازن‌سازی را برگزیده است و می‌توان مابقی ویژگی‌هایی را که دیگران برشمرده‌اند، در همین چهار ویژگی جای داد (ر.ک: Baker, 1996, Ibid: 2000, & حرّی، ۱۳۹۰: ۲۳-۴۲ و میرزایی و قاسمی موسوی، ۱۳۹۲: ۷۱-۸۴).

گونه سوم از همگانی‌های پیشنهادی بیکر، ساده‌سازی نام دارد. در این استراتژی، تلاش می‌شود متن برای خوانندگان ساده‌تر شود. به‌طور کلی، زبان متون ترجمه‌ای نسبت به متون اصلی مبدأ و یا حتی متون اصلی زبان مقصد ساده‌تر است. این تمایل مترجمان به ساده کردن زبان ترجمه، «ساده‌سازی» نام گرفته است. بیکر معتقد است: «در ساده‌سازی، مطالب برای خواننده آسان‌تر و ساده‌تر می‌شود، اما ضرورتی ندارد صراحت و روشنی بیشتری داشته باشد. افزون بر این، در ساده‌سازی با گزینش یک تعبیر، راه بر دیگر تعبیرها بسته می‌شود، تنها در این حالت است که با ابهام‌زدایی به صراحت متن افزوده می‌شود» (حرّی، ۱۳۹۰: ۲۷ و Baker, 1996: 182)؛ به‌عبارتی دیگر، ساده‌سازی عبارت است از کوشش مترجم برای خوانش‌پذیرتر

کردن متن برای مخاطب. حرّی نیز از آن هم‌ین برداشت را دارد. لایوسا بریت - ویت ساده‌سازی را سه نوع می‌داند: ساده‌سازی واژگانی، نحوی و سبکی. از سوی دیگر، بلوم کالکا و لونستون ساده‌سازی در سطح واژگان را فرایند یا نتیجه استفاده از واژگان کمتر می‌دانند (ر.ک؛ حرّی، ۱۳۹۰: ۲۷؛ و Baker, 1996: 182؛ Gundin, 2013: 326؛ Laviosa- Waite, 1998: 119 و 1983: 348). مطابق دیدگاه پورتینن (Puurtinen)، «ایده ساده‌سازی بدین معناست که فرض شود زبان ترجمه‌ای از لحاظ دستور و کلمات نسبت به متون غیرترجمه‌ای زبان مقصد ساده‌تر است... یکی از مقیاس‌ها نیز سطح پایین‌تر اطلاعات موجود در ترجمه می‌باشد...» (Granger & Pech-tyson, 2003: 148).

ساده‌سازی واژگانی، یعنی مترجم روی محور جانشینی، هرچه بیشتر از واژگان پیچیده و نامأنوس پرهیز می‌کند و به جای آن، از واژگان ساده و قابل فهم کمک می‌گیرد. راهکار ساده‌سازی نحوی نیز تابع قاعده پرهیز از پیچیدگی است، به گونه‌ای که ساختارهای پیچیده حذف و با ساختارهای ساده‌تر و قابل فهم‌تر جایگزین می‌شود؛ از جمله اینکه جملات طولانی شکسته می‌شود و... (ر.ک؛ حرّی، ۱۳۹۰: ۲۸). به علاوه، ساده‌سازی در سبک را می‌توان حاصل این دو فرایند دانست و از مجموع ساده‌سازی‌های واژگانی و نحوی، سبک خاص یک مترجم در به‌کارگیری ساده‌سازی به‌دست می‌آید و بنابراین، نتایج و داده‌های به‌دست آمده در پایان بررسی‌ها، سبک خاص مرعشی‌پور را نشان می‌دهد.

### ۳. راهبردهای ساده‌سازی در ترجمه مرعشی‌پور

برای دستیابی به شگردهای ساده‌سازی و سنجش آنها در بار معنایی و اطلاعات کمتر، متن و برگردان آن با هم مطابقت داده می‌شود تا کاهش روی داده در چهار سطح واژگان، ساختار، نحو، سبک و سیاق به دست آید. چنین مقایسه‌هایی بین متن و برگردان فارسی رمان‌های راه و کوچه مدق، شیوه‌های مکرر و مشابهی را در چهار دسته واژگانی، نحوی، اشتباه‌ها و تابوهای فرهنگی نشان می‌دهد که قابل توجه است.

#### ۳-۱) راهبردهای ساده‌سازی واژگانی

مهم‌ترین راهکارهای مرعشی‌پور برای ساده‌سازی در واژگان این دو رمان بدین شرح است:

### ۱-۱-۳) تغییر و دگرگون‌سازی واژگان

«فقلت و هی تجفف وجهها بكمها رغم لطافة الجو» (محفوظ، بی‌تا، الف: ۷) که در ترجمه، واژه «وجهها» (صورتش) به گل و گردن تغییر یافته است: «می‌گفت و گل‌وگردنش را با وجود لطافت هوا، با آستین خشک می‌کرد» (همان، ۱۳۹۲: ۲۸).

### ۲-۱-۳) کاهش معنای واژگان

واژگان هر زبان همچون ظروف در بر گیرنده معانی است. این ظروف گنجایش و شکل یکسانی در عربی و فارسی ندارد و در موارد فراوانی، مترجم راهی نداشته جز آنکه معنا را در ظرفی کوچکتر بگنجانند؛ برای نمونه: «أكثر من لغز» (همان، بی‌تا، الف: ۱۳۳). واژه «لغز» به معنای معمّاست، اما مترجم معنای آن را کاهش داده است و چنین ترجمه کرده است: «بیشتر از پیچیده» (همان، ۱۳۹۲: ۱۶۶).

### ۳-۱-۳) حذف

در متن ترجمه این دو رمان، مرعشی‌پور بارها واژگانی را از متن مبدأ نادیده گرفته است و در متن خود نیاورده است؛ همچون: «فأتجه نحو باب أنيق إلى يمين المرأة العالیه» (همان، بی‌تا، ب: ۲۲۱) که در برگردان این قسمت، واژه‌های مشخص شده ترجمه نشده است: «اندکی بعد به طرف درِ اتاقی رفت که در سمت راست آینه قرار داشت» (همان، ۱۳۸۷: ۲۱۶).

### ۲-۲) راهبردهای ساده‌سازی نحوی

مهم‌ترین راهبردهای مرعشی‌پور برای ساده‌سازی ساختارها را می‌توان به شرح زیر تقسیم کرد:

### ۱-۲-۳) حذف ساختارهای پیچیده

در این راهبرد، مترجم برای گریز از پیچیدگی، ساختارهای نامتعارف متن مبدأ را حذف می‌نماید؛ به عنوان مثال: «مرتبة عشرة جنیهات لا تنقص ملیماً» (همان، بی‌تا، ب: ۱۲۸) که بدین گونه برگردانده شده است: «ده جنیه حقوق می‌گیرد» (همان، ۱۳۷۸: ۱۳۰).

### ۲-۲-۳) تغییر در ساختار تعجب

از آنجا که در دو زبان، شیوه‌های ابزار تعجب با یکدیگر مطابقت ندارد، غالباً از راهکار ساده‌سازی برای برگردان آن استفاده شده است؛ برای نمونه: «ما ائفه شکرنا حیال هذه النعم الریائیة» (همان، بی‌تا، ب: ۱۹۳) که این گونه برگردانده شده است: «در قبال این دریای بی‌کران نعمت‌هایش، شکر ما قطره‌ای ناچیز اگر باشد که نیست» (همان، ۱۳۷۸: ۱۹۰). در متن مبدأ، نجیب محفوظ شگفتی شخصیت داستان را از کمی و ناچیزی شکر با ساختار قیاسی تعجب بیان کرده است، اما در ترجمه، این ساختار به صورت تعجیبی منتقل نشده است.

### ۳-۲-۳) تغییر در ترجمه مفعول مطلق

در متون کهن‌تر زبان فارسی که غالباً از زبان عربی متأثر بوده، ملاحظه می‌شود که مفعول مطلق عربی به واسطه گزیده‌برداری و پیروی از شیوه زبان عربی بیان یا ترجمه می‌شد، اما امروزه دیگر این ساختار در زبان فارسی پذیرفته نیست و مهجور به‌شمار می‌رود. مرعشی‌پور برای برگردان این ساختار، غالباً مفعول مطلق را نادیده گرفته است؛ برای نمونه: «و ضحک ضحکة طویلة قبل أن یغلق السکة» (همان، بی‌تا، الف: ۵۴) که در ترجمه آن چنین آمده است: «و پیش از اینکه گوشی را بگذارد، خندید» (همان، ۱۳۹۲: ۸۰).

### ۴-۲-۳) ساده‌سازی در برگردان حال

در دو زبان فارسی و عربی، کاربرد حال و قید حالت با یکدیگر تفاوت‌هایی دارد که یکی از موارد مشکل‌آفرین برای مرعشی‌پور بوده است. وی در باب حال، راهبردهایی را برگزیده است که از جمله مهم‌ترین آن، می‌توان به راهبرد ساده‌سازی اشاره نمود. در برگردان مرعشی‌پور، این ساده‌سازی غالباً به سه طریق بوده است:

الف) واو عطف بین جمله پایه و پیرو: «و سدا فاهها براحتة لحظة و هو یقول...» (همان، بی‌تا، الف: ۷۶)؛ «صابر دست بر دهان او گذاشت و خود گفت...» (همان، ۱۳۹۲: ۱۰۳).

ب) تغییر حال به ساختاری دیگر: «مخفیاً فی جیب البیجاما مقصه الصغیر و راح یقطعه و یرمی بکلّ قطعه علی حده ثم یشدّ السیفون» (همان، بی‌تا، الف: ۱۰۷)؛ «با قیچی کوچکی که در

جیب پاجامه‌اش مخفی کرده بود، تگه‌تگه‌اش کرد و هر تگه را جداگانه در سوراخ سنگ توالت انداخت و سیفون را کشید» (همان، ۱۳۹۲: ۱۴۰).

ج) حذف حال یا جمله‌ی حالیه: «غیر آنه همس بجرأة: الإسکندریة! تباطأت حتی وقفت تقریباً علی بعد یارده منه متسائله: الإسکندریة؟» (همان، بی‌تا، الف: ۴۴)؛ «صابر نیز رفت تا به دو قدمی او رسید و گستاخانه زمزمه کرد: اسکندریه، کوچۀ قرشی؟» (همان، ۱۳۹۲: ۷۰). چنان‌که مشخص است، مرعشی جمله‌ی حالیه و قسمتی از متن را در روند ترجمه حذف کرده است.

### ۳-۲-۵) تغییر در خطاب و زمان جمله

مرعشی پور در ترجمه‌ی این دو رمان، در ساختار فاعل، مفعول یا زمان جمله تغییراتی ایجاد نموده است و بسامد این تغییرها به اندازه‌ای است که می‌توان آن را یکی از راهبردهای او در این برگردان دانست؛ برای نمونه: «ماذا قال؟» (همان، بی‌تا، الف: ۱۴۶)، به زمان حال چنین ترجمه شده است: «چه می‌گوید؟» (همان، ۱۳۹۲: ۱۷۹).

### ۳-۲-۶) جایگزینی ساختارهای پیچیده با ساختارهای ساده‌تر

مترجم رمان‌های راه و کوچۀ منق در موارد فراوانی به ساختارهایی برخورداره است که ترجیح داده آن را با ساختارهای ساده‌تر جایگزین کند؛ به عنوان مثال، «فصعدت إلى السطح وثبا» (همان، بی‌تا، ب: ۲۱۸) ساده‌تر شده است و به این ترجمه رسیده است: «او نیز خود را به پشت بام رساند» (همان، ۱۳۷۸: ۲۱۵).

### ۳-۲-۷) حذف روابط بینامتنی

روابط بینامتنی متون مبدأ یکی از دشواری‌هایی است که در روند برگردان این دو رمان، برای مترجم چالش آفریده است و مرعشی پور برای برگرداندن آن، غالباً دو راهکار را در پیش گرفته است و یا بر آن رابطه با وسیله‌ای مانند اشاره در پاورقی تصریح نموده است و یا این روابط را نادیده گرفته است و راهکار دوم، همان ساده‌سازی در روابط بینامتنی است؛ برای نمونه: «یا ست أم حمیده، ألا ترین أن الهموم قد اشعلت الشیب فی سوالفی؟» (همان، بی‌تا، ب:

(۱۸۴) که در آن رابطه بینامتنی وجود دارد و متن غایب آن، آیه ۴ سوره مریم است. وی در انتقال معنای این تعبیر، ترجیح داده است از راهکار ساده‌سازی بهره برد: «ننه‌حمیده‌جان، می‌بینی غصّه چه به روزم آورده؟ موهایم دارند سفید می‌شوند» (همان، ۱۳۷۸: ۱۸۲؛ برای اطلاع از راهکارهای مختلف مترجمان در برگردان روابط بینامتنی، ر.ک؛ میرزایی و شیخی قلات، ۱۳۹۲: ۵۸-۴۱، که در این نوشته، بر اساس مدل لپی هالم، انواع راهکارهای گذر از این مسئله بیان شده است).

### ۳-۳) اشتباهات مترجم

از سوی دیگر، با مقایسه تطبیقی متن ترجمه مرعشی‌پور، خطاهای متعددی را می‌یابیم که مترجم به علت درک نادرست از ساختارهای زبان مبدأ، پیام متن را به اشتباه تغییر داده است. این مورد را می‌توان گونه‌ای از ساده‌سازی دانست، چراکه سبب کاهش معنای متن شده است و بدین واسطه، اطلاعات متن مبدأ در فرایند انتقال کاهش یافته است؛ برای نمونه، «کم من رجلٍ عازبٍ راغبٍ عن الزّواج، ما أن أقول له: عندی عروس لک! حتّی تدبّ فی عینیه الیقظة ویغلبه الإبتسام» (محفوظ، بی تا، ب: ۳۴) که بدین گونه ترجمه شده است: «چقدر مرد عذب هستند که آرزو دارند عروسی کنند. همین که لب بترکانم، برایت کسی را زیر سر دارم. چشمانش از شوق برق می‌زنند و لبش به خنده باز می‌شود» (همان، ۱۳۷۸: ۳۱). مترجم در این باب به علت توجه نکردن به ساخت همنشینی دو واژه «راغب» و «عن» و نیز تفاوت آن با «راغب»، «فی» و «ما أن...»، حتّی در زبان عربی، کلام را به اشتباه برگردانده است، حال آنکه مقصود محفوظ از این عبارت چنین است: «بسیاری از مردان هستند که از ازدواج فراری هستند، اما به محض اینکه من ...».

### ۴. تابوهای فرهنگی

«کلمه تابو (Taboo) در زبان انگلیسی در اواخر قرن هجدهم از کلمه تونگانی (Tabu) گرفته شد. طبق گفته رادکلیف براون، در زبان‌های پولینزیایی<sup>۱</sup>، این واژه به معنای ممنوع بودن و غدغن بودن بوده است و می‌توانسته برای هر ممنوعیتی به کار رود...» (شریفی و دارچینیان، ۱۳۸۸: ۱۲۸).

افزون بر این تعریف لغوی، واژه تابو یا پرهیزه<sup>۲</sup>، یک معنای اصطلاحی امروزی نیز دارد که برتراند راسل از آن چنین استنباطی دارد: «اخلاق تابو عبارت از مجموعه‌ای از رسوم و عادات، خاصه منہیاتی است که بدون هیچ دلیلی به انسان تحمیل می‌گردد. ممکن است بتوان علت عقلانی برای وجود تابو یافت، اما اغلب هر گونه کوششی برای یافتن دلیل، بی‌حاصل خواهد بود. باید دانست که در هر حال، تابوی مذکور واجب‌الاتباع است و اموری وجود دارد که اجتناب از ارتکاب آنها ضروری است» (راسل، ۱۳۴۵: ۳۰).

تابو در حوزه ترجمه نمودی بارز دارد، چه اینکه ترجمه، محل تلاقی دو زبان با دو فرهنگ و با نظام‌های ارزشی متفاوت است. اینچنین تفاوتی بین زبان مبدأ و مقصد ترجمه، علت ساده‌کردن موارد نهی‌شده در زبان مقصد به‌شمار می‌آید. در ادبیات داستانی دنیای عرب، به‌ویژه مصر، توصیف‌ها و رخدادهایی وجود دارد که در جامعه ما پذیرفته نیست و حق نشر نمی‌یابد. در واقع، «شاید بارزترین تأثیر منفی ادبیات داستانی غرب بر ادبیات داستانی مصر، طرح غریزه جنسی، روابط نامشروع و خلاف عفت زن و مرد و نیز شرح و توصیف این اعمال در داستان‌نویسی و القای طرز تفکر غربی درباره روابط زن و مرد می‌باشد و می‌توان گفت بارزترین ویژگی داستان‌نویسان مصری، اهتمام به مسئله عشق جنسی (مادی) و روابط نامشروع بین زن و مرد از همان دیدگاه غربی و به همان شکل و صورتی است که در ادبیات غربی مطرح شده است» (میرزایی، ۱۳۷۷: ۷).

نجیب محفوظ نیز به‌عنوان سردمدار ادبیات داستانی مصر، از این قاعده مستثنا نیست و در نوشته‌های او، در موارد پرشماری چنین تابوهایی را می‌یابیم، به‌گونه‌ای که «در داستان‌های نجیب محفوظ نیز مسائل جنسی، به‌ویژه زنان بدکاره و فاحشه جایگاه خاصی دارند. نفیسه در داستان بدایه و نهاییه، سناء در داستان *ثرثرة فوق النيل*، نور در داستان *الّص و الکلاب* و ... زن‌های فاحشه‌ای هستند که نجیب محفوظ به تصویر زندگی آنان پرداخته و در خلال آن به توصیف صحنه‌های تحریک‌آمیز جنسی توجه کرده است» (همان: ۷۹). مهم‌ترین راهکاری که مترجمان در برگردان مسائل فرهنگی فوق و نیز برای برگردان واژگان و ساختارهای پیچیده زبان مبدأ در پیش می‌گیرند، ساده‌سازی است. این ویژگی به آسان‌تر شدن متن ترجمه نسبت به متن مبدأ اشاره دارد. مترجم با بهره‌گیری از راهکارهایی می‌کوشد تا از پیچیدگی و ابهام متن بکاهد و یا عناصر فرهنگی نهی‌شده جامعه مقصد را حذف کند یا از معنای آن بکاهد.

نویسندهٔ رمان‌های *الطریق* و *زقاق المدق* در موارد فراوانی، تصاویر رابطهٔ زن و مرد و توصیف‌های جسمی شهوت‌آمیز را در داستان‌های خود می‌آورد؛ مصافحهٔ زن و مرد را توصیف می‌کند و... این تصاویر و توصیف‌ها مترجم را به چالش کشیده است و وادار به حذف و یا تغییر در معنای مورد نظر کرده است؛ زیرا هم از نظر اخلاقی و هم برای نشر ترجمهٔ خود، حق بیان آن را نداشته است. در غالب موارد، وی راهکار حذف یا کاهش بار معنایی واژه را در پیش گرفته است؛ مثلاً: «و أدنی وجهه منهک المستأذن، فمالت بعنقها نحوه فالتقيا فی قبله عنيفة و استشعر ضغط شفيتها السّاحر علی شفيتها، یکاد یعصرهما. فهمس فی أذنها: محبوبتی!... محبوبتی!...» (محفوظ، بی‌تا، ب: ۲۰۸). ترجمهٔ این تصویر چنین است: «انگار در پی مجوزی باشد، صورتش را به او نزدیک کرد و حمیده نیز. مرد در گوشش نجوا کرد: محبوب من!... محبوب من!... عزیزم!... عزیزم!...» (همان، ۱۳۷۸: ۲۰۴). در این تصویر، کلماتی که با خط مشخص شده است، تصویرگر عاطفه‌ای آمیخته با شهوت میان دو شخصیت داستان است و نجیب محفوظ به عمد برای به تصویر کشیدن رابطهٔ شهوانی که شخصیت زن داستان در پی آن است، این واژگان را آورده است، لکن این مقصود در ترجمه منتقل نشده است. به نظر می‌رسد که مترجم با اضافه کردن دو کلمهٔ «عزیزم» خواسته است در این راه تلاشی بنماید. این مثال را نمونه‌ای از تابوهایی می‌دانیم که در آن، راهکار ساده‌سازی از طریق حذف کامل پیش گرفته شده است.

افزون بر این، در رمان *الطریق* که موارد فراوانی از چنین تابوهایی می‌یابیم، مترجم با راهکارهایی از جمله حذف تصاویر و انتقال ندادن آن در ترجمه از بند این مشکل گریخته است: «فقبلها قبلة طويلة هادئة ففالت بشقاوة» (همان، بی‌تا، الف: ۵۸): «جوان با اشتیاق گفت» (همان، ۱۳۹۲: ۸۴) که مرعشی‌پور در برگردان صحنهٔ بوسه‌ای که میان زن و مرد ردّ و بدل شده، این توصیف را کاملاً حذف کرده است و یا در این توصیف: «ما أحوجک إلى دفء الشّهوة المعزیة فی فترات الرّاحة من البعث...» (همان، بی‌تا، الف: ۲۹)، با این ترجمه: «و هنگام آسودن از خستگی جستجو بسی نیازمند گرمایی آرامش‌بخش هستی...» (همان، ۱۳۹۲: ۵۲). در این توصیف، محفوظ از تمایل صابر به داشتن لحظات شهوت‌آمیز برای رهایی از فکر دل‌مشغولی جستجو سخن می‌گوید و بدین گونه، از شهوتی که در شخصیت قهرمان نهفته است، پرده برمی‌دارد، اما چنین بار معنایی در ترجمهٔ فارسی به هیچ وجه منتقل نشده است.



راهکار دیگری که مرعشی پور برای ساده‌سازی تابوهای فرهنگی در پیش گرفته، کاهش بار معنایی واژگان است که بدین طریق، از دام تابوهای مسائل فرهنگی و جنسی گریخته است؛ به‌عنوان مثال: «و صافحته النساء اولاً» (همان، بی تا، الف: ۶). واژه «صافحته» که مصافحه کردن زن و مرد است، از نظر مترجم، تابو به حساب می‌آید و به جای آن، چنین ترجمه شده است: «تا بتواند از تشییع کنندگان خداحافظی کند و از زنان آغاز کرد» (همان، ۱۳۹۲: ۲۷). یا در رمان *زقاق المدق* هنگامی که بین دو شخصیت درگیری کلامی پیش می‌آید: «حذار یا ابن اللئيمة...» (همان، ۱۳۷۸: ۱۳۷). نویسنده با به کار بردن واژگان خاص کوشش دارد تا اخلاق و روحیات شخصیت را نشان دهد و به خواننده بفهماند که جعده نانو زنی ستیزه‌جو و پرخاشگر است و از به کار بردن الفاظ رکیک در مقابل مردان ابایی ندارد، اما در ترجمه واژگانی وارد شده که چندان به متن اصلی نزدیک نیست و با کاهش معنای متن مبدأ، مقصود مؤلف به طور کامل منتقل نمی‌شود: «مواظب حرف زدنت باش پست فطرت!...» (همان: ۱۳۸).

## ۵. نتایج بررسی انواع ساده‌سازی‌ها در *زقاق المدق*

بررسی و مقابله متن مبدأ (*زقاق المدق*) در برابر ترجمه مرعشی پور، مواردی از ساده‌سازی را به شرح ذیل نشان می‌دهد:

### ۱-۵) ساده‌سازی واژگانی

۵۸۶ مورد (۴۹٪ از کل ساده‌سازی‌ها) که خود شامل نسبت‌هایی بدین شرح است:

الف) تغییر واژگان: ۱۸۲ مورد (معادل ۳۱٪ از ساده‌سازی‌های واژگانی).

ب) کاهش معنای واژگان: ۱۹۱ مورد (معادل ۳۲٪ از ساده‌سازی‌های واژگانی).

ج) حذف واژگان: ۲۱۳ مورد (معادل ۳۶٪ از ساده‌سازی‌های واژگانی).

### ۲-۵) ساده‌سازی‌های نحوی

۴۰۰ مورد (۳۳٪ از کل ساده‌سازی‌ها) به شرح ذیل:

الف) حذف ساختارهای پیچیده: ۱۳۷ مورد (معادل ۳۴.۵٪ از ساده‌سازی‌های نحوی).

ب) ساده‌سازی در ساختار تعجب: ۱۰ مورد (معادل ۲.۵٪ از نحوی‌ها).

- (ج) ساده‌سازی در برگردان مفعول مطلق: ۳۱ مورد (معادل ۸٪).
- (د) ساده‌سازی در ساختار حال: ۸۴ مورد (برابر با ۲۱٪ از ساده‌سازی‌های نحوی) که خود شامل ۴۲ مورد واو عطف؛ ۲۵ مورد تغییر ساختار حال به دیگر ساختارها و ۱۷ مورد حذف ساختار حال.
- (ه) تغییر در خطاب جمله (تغییر فاعل افعال یا از پرسشی به منفی و...): ۸ مورد (معادل ۲٪ از کل ساده‌سازی).
- (و) تغییر در زمان جمله: ۱۲ مورد (معادل ۳٪).
- (ز) جایگزینی ساختارهای پیچیده با ساختارهای ساده‌تر: ۱۰۱ مورد (معادل ۲۵٪ از ساده‌سازی نحوی).
- (ح) ساده‌سازی در انتقال روابط بینامتنی متن مبدأ: ۱۷ مرتبه (برابر با ۴٪).

### ۳-۵ اشتباه‌ها

مرعشی‌پور در ۱۹۰ مورد از کتاب *زقاق‌المدق*، به علت کج‌فهمی یا تسلط کافی نداشتن به بافت کلام و ... متن را با تغییرهای ناخواسته‌ای منتقل کرده که برابر با ۱۶٪ از کل ساده‌سازی‌ها می‌باشد. این کج‌فهمی‌های مترجم در آثار دیگر وی نیز که پژوهشگرانی پیش از او آن را بررسی کرده‌اند، مشاهده شده است: «شناخت بسترهای زمانی و مکانی یک اثر ادبی، تأثیر زیادی در فهم و انتقال آن دارد، آشنایی هرچه بیشتر و بهتر با مؤلفه‌ها و نمادهای به‌کار رفته در متون ادبی، میزان ارزشمندی ترجمه را بالا می‌برد... ترجمه نادرست عبارات و جمله‌ها، به‌کارگیری نامأنوس، ابهام برخی از سطور ترجمه، عنایت نداشتن به ترجمه دقیق شعر و ناآشنایی با فرهنگ و زبان عامیانه مردم امروز مصر از کاستی‌های ترجمه داستان *میکده گریه سیاه* در مجموعه *خواب است...*» (زرکوب و عباسی، ۱۳۹۲: ۱۳۵-۱۳۶).

### ۴-۵ تابوها

از دیگر سو، توصیف‌ها و رخداد‌های مربوط به مسائل جنسی در نوشته محفوظ، سبب شده که در ۱۹ مورد از این گونه تابوها، ساده‌سازی صورت بگیرد (که معادل ۲ درصد از کل ساده‌سازی‌هاست). ۸ مورد این ساده‌سازی‌ها به مسائلی مانند دشنام و کلمات رکیک، ۵ مورد مضافه (دست دادن زن و مرد) و ۷ مورد به مسائل جنسی بازمی‌گردد. البته شایان ذکر است

که تعداد دفعاتی که این‌گونه از ساده‌سازی رخ داده، ۲ درصد از کل را به خود اختصاص داده است، اما باید در نظر داشت که در حقیقت، هنگامی که توصیف یا یک رخداد مربوط به مسائل جنسی و شهوت‌آمیز حذف شده، تعداد زیادی از واژگان حذف و نادیده گرفته شده است که با توجه به تعداد واژگان و کمیت این‌گونه از ساده‌سازی، اهمیت بسیار زیادی در بحث ساده‌سازی این رمان می‌یابد؛ برای نمونه: «رأى ثدييها و هما نبتتان ثم و هما دومتان حتى استوتا رمانتين و عابن عجيزتها و هي اساس املس لم ينهض عليه بناء ثم و هي تكور رقيق يتمطي به النضح و أخيرا و هي كرة تنتضح اناقه و انوثة» (محفوظ، بی‌تا، ب: ۷۵) که مرعشی برای گریز از تابوهای فرهنگی و به‌کار بردن واژگان مستهجن، این‌گونه ترجمه کرده است: «جوانه زدن و رشد او را دیده بود و شکفتنش را پاییده بود و دخترک اکنون زنی بود که زیبایی از وجودش می‌تراوید» (همان، ۱۳۷۸: ۸۱). واضح است که در متن عربی، محفوظ با به‌کار بردن این واژگان و توصیف‌ها، قصد دارد تا شهوت نهفته در وجود سلیم علوان را به تصویر بکشد و نشان دهد که وی از زمانی که حمیده دختر بچه‌ای بوده، در او به دنبال ارضای امیال جنسی خود بوده است، اما در متن ترجمه، نه تنها هیچ یک از این مطالب منتقل نشده، بلکه نشانه‌ای هم بر قسمت محذوف متن وجود ندارد که غالب ساده‌سازی‌ها در این چنین مسائلی، این‌گونه بوده است. همچنین مشخص است که هرچند این ساده‌سازی را یک مرتبه محاسبه کرده‌ایم، ولی در چنین روندی، الفاظ فراوانی حذف شده است.

نمونه دیگر از راهکار ساده‌سازی در برگردان تابوهای فرهنگی در رمان *کوچه مدق*، هنگامی است که مترجم برای گریز از این مشکل، قسمت مهمی از متن را منتقل نکرده است: «و نظر هو محاذراً يراقب المارة و تحسس ثغرها في ظلمة المساء، ثم وضع شفطيه على شفطيه و هو يرتعد، و غمرتها انفاسه الملتهية... فسألت إلى نحرها و طرفت عينها» (همان، بی‌تا، ب: ۱۱۱). مرعشی‌پور این توصیف نسبتاً طولانی را تنها با دو جمله کوتاه جایگزین کرده است: «جوان رهگذران را پایید و... به مراد خویش رسید» (همان، ۱۳۷۸: ۱۱۵). به نظر می‌رسد که نویسنده متن مبدأ با به‌کار بردن الفاظ خاص قصد دارد گونه‌ی عشق عباس‌حلو به حمیده را به تصویر بکشد و نشان دهد که گرچه حلو عاشقی دل‌باخته است، اما عشقی آمیخته با شهوت و امیال جنسی و در واقع، عشقی زمینی و واقع‌گراست (ر.ک؛ مجیدی و رستمی، ۱۳۹۲: ۸۳-۸۶). اما در ترجمه، گرچه جای خالی و گذاشتن سه نقطه می‌تواند نشانه‌ای از قسمت محذوف متن

باشد، اما به کار بردن الفاظ مشخص جنسی برای شخصیت عاشق پیشه داستان به هدفی خاص به کار رفته که به خواننده فارسی‌زبان منتقل نشده است. واضح است که مترجم ناچار شده در چنین مواردی، یا کُلّ قسمتی را که تابو به شمار می‌رفته، حذف کند و حداکثر جای خالی، قرینه‌ای بر قسمت محذوف باشد که در غالب موارد، همین قرینه نیز وجود ندارد.

### ۶. نتایج بررسی ساده‌سازی در رمان راه

مترجم این اثر بارها برای انتقال مفاهیم، از راهبرد ساده‌سازی یاری جسته است که شرح این عملکرد وی بدین صورت است:

#### ۶-۱) ساده‌سازی واژگانی

در مجموع ۳۶۷ مورد (۴۶٪ از کُلّ ساده‌سازی‌ها) تشخیص داده شده که خود شامل گونه‌هایی است:

الف) تغییر واژگان: ۱۱۸ مورد، برابر با ۳۲٪ از ساده‌سازی واژگانی.

ب) کاهش معنای واژگان: ۱۱۸ مورد، برابر با ۳۲٪ از ساده‌سازی واژگانی.

ج) حذف واژه: ۱۳۱ مورد، برابر با ۳۶٪ از ساده‌سازی واژگانی.

#### ۶-۲) ساده‌سازی نحوی

۲۵۹ مورد (۳۲.۵٪ از کُلّ ساده‌سازی‌ها) که خود بر گونه‌هایی است:

الف) حذف ساختارها: ۶۲ مورد، برابر با ۲۴٪ از ساده‌سازی نحوی.

ب) ساده‌سازی در برگردان ساختار تعجب: ۸ مورد، برابر با ۳٪ از ساده‌سازی نحوی.

ج) ساده‌سازی در برگردان مفعول مطلق: ۱۲ مورد، برابر با ۴.۵٪ از ساده‌سازی نحوی.

د) ساده‌سازی در برگردان حال: ۴۰ مورد (۱۵.۵٪ از ساده‌سازی نحوی) که از سه

راهکار استفاده شده است: واو عطف: ۱۷ مورد، تغییر ساختار حال: ۱۲ مورد و حذف

ساختار حال: ۱۱ مورد.

ه) تغییر در خطاب جمله: ۱۱ مورد (۴٪ از ساده‌سازی نحوی).

و) تغییر در زمان جمله: ۲۰ مورد (۷.۵٪ از ساده‌سازی نحوی).

ز) جایگزینی با ساختارهای ساده‌تر: ۹۹ مورد (۳۹٪).

ح) بینامتنی: ۶ مورد (۲.۵٪).

### ۳-۶) اشتباه‌ها

مترجم این رمان در ۱۴۵ مورد (۱.۸٪ از کلّ ساده‌سازی‌ها) معنای مورد نظر نویسنده را به‌خوبی منتقل نکرده است.

### ۴-۶) تابوهای فرهنگی

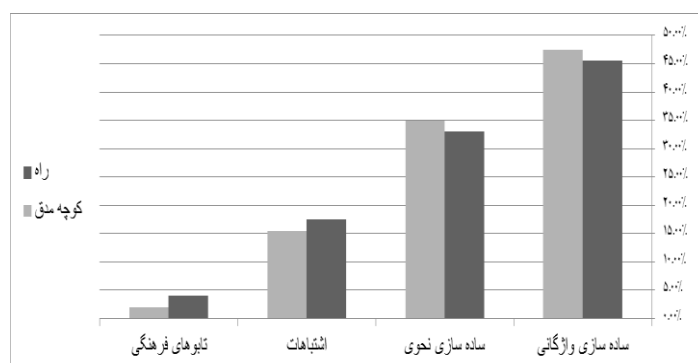
این برگردان، به علت فضای داستان و موضوع آن که از رابطه یک جوان با دو زن سخن می‌گوید و موارد متعددی از توصیف روابط جنسی بین شخصیت‌ها دارد که مترجم در ۳۰ مورد (۴٪ از کلّ ساده‌سازی‌ها) این تابوها را از ترجمه خود زدوده است. از این‌گونه ساده‌سازی، ۷ مورد مصافحه زن و مرد است و ۱۱ مورد مربوط به مسائلی مانند دشنام و کلمات ناپسند که مترجم آن را تابو و ناپسند شمرده است و در ۱۲ مورد نیز از برگرداندن روابط جنسی پرهیز نموده که در این دوازده مورد، کمیت بخشی از متن که در روند ترجمه انتقال نیافته، بسیار زیاد است و اگر با ساده‌سازی واژگانی مقایسه شود که معمولاً در یک واژه صورت گرفته، بر اهمیت آن افزون می‌شود.

رمان *الطریق* داستانی است که در آن قهرمان داستان، صابر، هم‌زمان با زنی به نام کریمه و دختری به نام الهام در ارتباط است و نویسنده برای نشان دادن تفاوت ذاتی رابطه قهرمان داستان با آنها، از توصیف ارتباط جنسی صابر با کریمه، زن مسافرخانه‌چی بهره می‌برد و بنابراین، توصیف‌های مذکور نقش کلیدی در سیر داستان دارد، اما در ترجمه مرعشی‌پور این نکته منتقل نشده است؛ برای نمونه: «أین أنا؟... أخطأت المكان؟ و حبکت الروب حول صدرها نصف العاری و عضت علی شفתיها لتند ابتسامه فجذبها إلی صدره، إلی بیجامته المبعثرة و شعره المنكوش، وشمها إلیه بقوة الصبر المعذب الطویل. أما أنا فإنی انتظر مائة عام. واتجها ملتصقین نحو السّریر و فی الطریق أطفأ النور. ألم تصادفک متاعب؟» (محفوظ، بی‌تا، الف: ۵۶). در ترجمه این تصویر شهوانی، مرعشی‌پور بیش از سی‌وپنج واژه را که در چندین جمله و عبارت بوده، حذف نموده است و کلّ تصویر در برگردان نادیده گرفته شده است: «کجا هستیم؟ اشتباه آمده‌ام؟» (همان، ۱۳۹۲: ۸۲). یا در همین رمان آمده است: «تعانقا بلا مقدمات و بعضیة و عنف

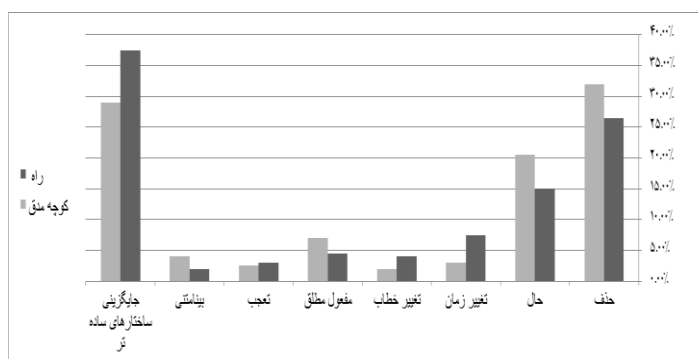
ولکن بلا روح و لا حسّ ثمّ انفصلا و هما يتبادلان نظرة ذاهله. قال: «...» (همان، بی‌تا، الف: ۹۷). در برگردان این قسمت، علاوه بر اینکه واژگانی ترجمه نشده، معنا نیز تغییر یافته است: «بی‌مقدمه و با اعصابی در هم آمیخته و بی هیچ حسّ و حالی سراسیمه در هم نگریسته و صابر گفت: «...» (همان، ۱۳۹۲: ۱۲۹). در متن عربی، توصیفی از در آغوش کشیدن بی‌مقدمه، عصبی و بی‌احساس است و شخصیت زن و مرد هنگام جدا شدن از هم به یکدیگر نگاهی متحیر می‌کنند، اما در متن فارسی، ساده‌سازی سبب شده که تمام اوصاف واژه «تعانقا: یکدیگر را در آغوش کشیدند»، به واژه «نظرة: نگاه» داده شود، معنای مورد نظر نجیب محفوظ تغییر یابد و بدین صورت، مقداری از اطلاعات متن مبدأ منتقل نشده است.

اطلاعات به‌دست آمده در نمودارهای شماره ۱ تا ۴ قابل مشاهده است:

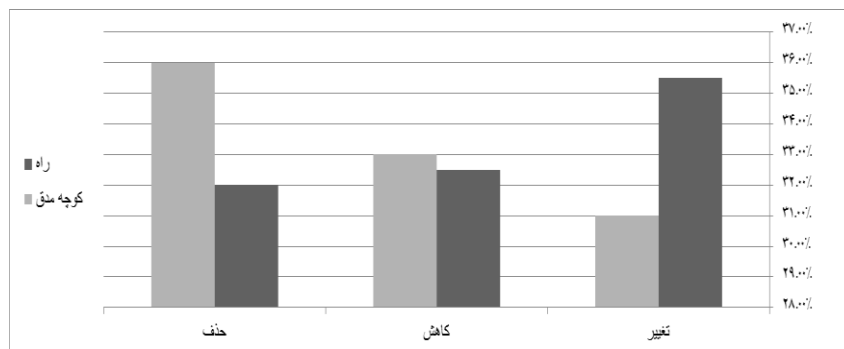
نمودار شماره ۱) انواع ساده‌سازی در رمان کوچک مدتی و راه



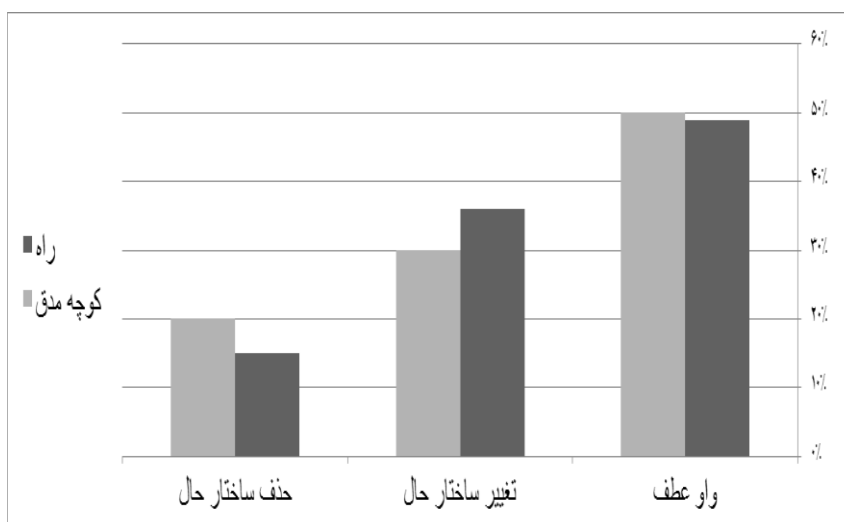
نمودار شماره ۲) ساده‌سازی‌های نحوی دو رمان



## نمودار شماره ۳) انواع ساده‌سازی‌های واژگانی دو رمان



## نمودار شماره ۴) انواع ساده‌سازی در ساختار حال دو رمان



## نتیجه‌گیری

با بررسی نمودارها و آمارهای ارائه شده، می‌توان دریافت که مرعشی‌پور در هر دو رمان، روش مشابهی را برای ساده‌سازی دارد.

❖ ساده‌سازی از راهکارهای اساسی مترجم در ترجمه این دو کتاب است که بر اساس داده‌های این پژوهش، در دو مورد به کار می‌رود: نخست مسائل فرهنگی و تابوها شامل جنسی، لمس و مصافحه زن و مرد، دوم مسائل زبانی شامل ساده‌سازی واژگانی، نحوی و اشتباه‌ها.

- ❖ انواع ساده‌سازی در برگردان دو رمان یاد شده، به ترتیب فراوانی بسامد، عبارت است از: ۱- ساده‌سازی واژگانی. ۲- ساده‌سازی نحوی ۳- اشتباه‌ها. ۴- تابوهای فرهنگی.
- ❖ ساده‌سازی‌های واژگانی ترجمه هر دو رمان، ترفند حذف واژگان از بسامد بیشتری برخوردار است و دو ترفند دیگر، یعنی کاهش معنا و تغییر، بسامد یکسانی دارند.
- ❖ سبک مرعشی‌پور در ساده‌سازی نحوی بدین سان است که ابتدا جایگزینی ساختارهای ساده‌تر و پس از آن، حذف ساختارهای پیچیده و در مرتبه سوم، از ساده‌سازی‌های نحوی ترجمه حال قرار می‌گیرد و تغییر در خطاب و زمان، ساده‌سازی در انتقال روابط بینامتنی، ساده‌سازی در مفعول مطلق و ساختار تعجب تقریباً به یک درجه اهمیت دارد. همچنین اشتباه‌های فراوان مترجم سبب شده است که ساده‌سازی‌های ناخواسته‌ای جریان یابد و پس از آن، نیز منهیات فرهنگی کاهش‌هایی را در متن رمان ایجاد می‌نماید.
- ❖ انواع ساده‌سازی، به‌ویژه اشتباه‌های مترجم سبب شده است که مقدار زیادی از اطلاعات متن مبدأ منتقل نشود، چراکه در گونه‌های مختلف ساده‌سازی، یا معنا تغییر می‌کند و کاهش می‌یابد و یا قسمت‌هایی از متن مبدأ حذف می‌شود.
- ❖ تابوهای فرهنگی با آنکه بسامد کمتری را از دیگر انواع ساده‌سازی به خود اختصاص داده، اما حجم گسترده‌تری را در متن گرفته است و بسیاری از موارد حذف واژگانی و کاهش معنا، دقیقاً در همین حوزه روی می‌دهد. از این رو، تابوهای فرهنگی جایگاه چشمگیری در کاربرد شگردهای ساده‌سازی در ترجمه این دو رمان دارد.
- ❖ در شمارش حذف تابوهای فرهنگی کتاب *راه*، علی‌رغم حجم کمتر، بسامد حذف تابوهای فرهنگی بیشتر از *کوچه مدق* است؛ زیرا توصیف صحنه‌های ناهنجار فرهنگی بیشتری دارد.
- ❖ با توجه به داده‌های موجود در متن این دو ترجمه، تنها تابوهای مربوط به مسائل جنسی برای مترجم چالش‌آفریده است و دیگر تابوهای سیاسی، عقیدتی و غیره در شگرد ساده‌سازی دو رمان نقشی ندارد.
- ❖ شگرد حذف برای ساده‌سازی در تابوهای فرهنگی، در تمام موارد، مفهوم متن ترجمه شده را نسبت به متن مبدأ تغییر داده است و در مواردی، دقیقاً خلاف مقصود اصلی را القاء می‌کند. این امر در حذف توصیف صحنه‌های جنسی و تبدیل واژگان با بار منفی در متن



مبدأ، به واژگان با بار مثبت در متن مقصد، به تغییر کلی مفهوم داستان در صحنه‌های مرتبط با آن می‌انجامد؛ به عبارت دیگر، بار منفی ناشی از حس شهوت را به بار مثبت عاشقانهٔ پاکی تبدیل می‌کند!

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- پولینزیا در شرق استرالیاست که جزو قارهٔ اقیانوسیه به‌شمار می‌رود.
- ۲- علی‌رغم تمایل نویسندگان پژوهش حاضر برای به‌کارگیری معادل فارسی واژه، نظر به اینکه واژهٔ تابو در محافل و نوشته‌های علمی جا افتاده‌تر است و پرهیزه کمتر به‌کار می‌رود، ذکر وام‌واژه به‌جای معادل آن ترجیح داده شده است. یادآوری می‌شود در همین نوشته نیز در ارجاعاتی که نقل شده، تقریباً همگی از واژهٔ تابو بهره گرفته است.

### منابع

- تجویدی، غلامرضا. (۱۳۸۷). «جهانی‌های ترجمه؛ از فرضیه تا نظریه». *مطالعات ترجمه*. سال ششم. شماره ۲۳. صص ۴۳-۶۰.
- حرّی، ابوالفضل. (۱۳۹۰). «سبک در ترجمه؛ راهکارهای فردی صالح حسینی از رهگذر همگانی‌های ترجمه؛ ترجمهٔ خشم و هیاهو». *مجلهٔ پژوهش ادبیات معاصر جهان*. شماره ۶۲. صص ۲۳-۴۲.
- حسینی معصوم، سید محمد و معصومه مرادی. (۱۳۹۰). «بررسی شیوه‌های ترجمهٔ عبارات‌های طنزآمیز در زیرنویس انگلیسی مجموعه‌های تلویزیونی». *فصلنامهٔ مطالعات زبان و ترجمه*. سال چهل و چهارم. شماره ۱. صص ۹۹-۱۱۷.
- راسل، برتراند. (۱۳۴۵). *جهانی که من می‌شناسم*. ترجمهٔ روح‌الله عباسی. تهران: امیرکبیر.
- روشنفکر، کبری، هادی نظری منظم و احمد حیدری. (۱۳۹۲). «چالش‌های ترجمه‌پذیری عناصر فرهنگی در رمان *الّصّ والکلاب* نجیب محفوظ؛ مقایسهٔ دو ترجمه با تکیه بر چارچوب نظری نیومارک». *پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی*. سال سوم. شماره ۸. صص ۱۳-۳۴.
- زرکوب، منصوره و حسین عباسی. (۱۳۹۲). «نگاهی به ترجمهٔ داستان نمادین *خمارة القبط الأسود*». *فصلنامه پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی*. سال سوم. شماره ۶. صص ۱۱۳-۱۳۹.
- شریفی، شهلا و فهیمه (الهام) دارچینیان. (۱۳۸۸). «بررسی نمود زبانی تابو در ترجمهٔ فارسی». *فصلنامه زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*. شماره ۱. صص ۱۲۷-۱۴۱.
- طیبی، نرجس. (۱۳۹۱). *مقایسهٔ متون ترجمه شده و متون اصلی؛ آزمون فرضیهٔ ساده‌سازی در*

- متون فنی همسان. پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته مترجمی زبان انگلیسی. دانشگاه شیخ بهایی: دانشکده زبان‌های خارجی.
- قنبری خانگه، قاسم. (۱۳۸۶). «جایگاه فرهنگ در ترجمه». *مجله علوم انسانی*. سال شانزدهم. شماره ۷۲. صص ۱۸۹-۲۱۲.
- مجیدی، حسین و طاهره رستمی. (۱۳۹۲). «تحلیل و بررسی ویژگی‌های رئالیسم در داستان زقاق المدق نجیب محفوظ». *فصلنامه تخصصی مطالعات داستانی*. سال اول. شماره ۳. صص ۷۶-۹۱. محفوظ، نجیب. (۱۳۷۸). *کوچه مدق*. ترجمه محمدرضا مرعشی‌پور. تهران: نشر فرهنگ و اندیشه.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۹۲). *راه*. ترجمه محمدرضا مرعشی‌پور. تهران: انتشارات هاشمی.
- \_\_\_\_\_ . (بی‌تا). الف. *الطریق*. قاهره: دار مصر للطباعة، مکتبه مصر.
- \_\_\_\_\_ . (بی‌تا) ب. *زقاق المدق*. قاهره: دار مصر للطباعة، مکتبه مصر.
- میرزایی، فرامرز. (۱۳۷۷). *تأثیر منفی ادبیات داستانی غرب در اسلوب‌ها و مضامین ادبیات داستانی مصر*. پایان‌نامه دکتری. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- میرزایی فرامرز و سید اسماعیل قاسمی موسوی. (۱۳۹۲). «تصریح در ضمایر جنسیتی در ترجمه محمدرضا مرعشی‌پور از رمان *راه* نجیب محفوظ». *فصلنامه پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی*. سال ۳. شماره ۹. صص ۷۱-۸۴.
- میرزایی، فرامرز و سرّیه شیخی قلات. (۱۳۹۲) «انتقال معنا و بینامتنی بر اساس مدل لپی هالم بررسی موردی ترجمه اشعار احمد مطر». *فصلنامه پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی*. سال ۳. شماره ۷. صص ۴۱-۵۸.
- هاشمی میناباد، حسین. (۱۳۸۳). «فرهنگ در ترجمه و ترجمه عناصر فرهنگی». *فصلنامه مطالعات ترجمه*. سال دوم. شماره ۵. صص ۳۰-۴۹.
- Granger, S. Lerot, J. and pech-tyson, S. (2003). *Corpus-based Approaches to Contrastive Linguistics and Translation Studies*. Amsterdam and NewYork: Radopi.
- Baker, Mona. (1996). *Corpus-based Translation Studies: The challenges that lie ahead*. Amsterdam and New York.
- Baker, Mona. (2011). *in the other words*. Second edition. Londen and New York: Rutledge.
- \_\_\_\_\_ . (2004). A corpus-based view of Similarity and deference in translation. *Journal of corpus Linguistics*. Pp.: 167-193.
- Gandin, Stefania. (2013). Translating the Language of Tourisms; A corpus Based study on the Translation Tourism English corpus. *Procedia-social*

*and Behavioral Silences*. No: 95. Pp.: 325-335.

Iustina, Ilsei & Diana Inkpen. (2003). *Towards Simplification: A Supervsed Learning Approach*. Proceedings of Machin Translation 25 Year on.

Sara Laviosa & Brait Wite. (1998). *the design and analysis of a comparable corpus of English newspaper*. Outrostemas.

Tabibi, Narjess. (Nd). *Simplification Hypothesis; translation factory*. Pp.: 1-25.

Yuan, U. (2008). Universals of translation: A Corpos-based Investigation of Chinese translation fiction School of language and Cultures. *Figiao College of foreign languages*.

[www.fa.wikipedia.org](http://www.fa.wikipedia.org)

مطلب والتر اودانیک، درباره تابو

[www.translationindustry.ir](http://www.translationindustry.ir) (Narjess Tabibi)

## دشواری ترجمه زبان عرفان (بررسی مورد پژوهانه: غزلیات مختارۀ مین

### دیوان شمس تبریز)

#### ۱- محسن سیفی\* . ۲- نجمه فتحعلی‌زاده\*\*

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان

۲- کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۶/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۰۲)

### چکیده

برگردان آثار ادیبان عارف و شاعران سالک به سبب پیچیده‌گویی‌ها و کاربست رموز و اصطلاحات خاص، همواره یکی از چالش‌های فراروی مترجمان بوده است. غزلیات شمس که مجموعه سروده‌های عرفانی مولاناست، تاکنون چندین بار به زبان عربی برگردانده شده است. از جمله این ترجمه‌ها، ترجمه «محمد سعید جمال‌الدین» است که به صورت گزیده‌ای از غزلیات شمس ارائه گردیده است. در این پژوهش، با روشی توصیفی - تحلیلی در نقد ترجمه سعی می‌شود تا برخی نارسایی‌های این ترجمه و عوامل تأثیرگذار بر آن مورد بررسی قرار گیرد. تسلط نداشتن مترجم به زبان فارسی، دقت نکردن در خواندن واژگان و عبارات، وجود کلماتی که در نوشتار و خواندن یکسان و در معنا متفاوت هستند، تشخیص ندادن فاعل از مفعول، توجه نکردن به علائم نگارشی در متن اصلی، از جمله عوامل تأثیرگذار در ترجمه نادرست برخی ابیات دیوان می‌باشد. بدیهی است با توجه به اینکه این مجموعه عربی به صورت منثور ترجمه شده است، تفاوت‌های عروضی بین دو اثر بررسی نخواهد شد.

واژگان کلیدی: تعریب، غزلیات شمس، نقد، محمد سعید جمال‌الدین.

---

\* Email: Motaseifi2002@yahoo.com (نویسنده مسئول)

\*\* E-mail: mo\_s125@yahoo.com

## مقدمه

دیوان غزلیات شمس، سروده مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (م. ۶۷۲ ق.)، شاعر برجسته ایرانی که در آن از عشق وافر خود به شمس‌الدین تبریزی سخن گفته، همواره مورد توجه دوستداران شعر و ادب بوده است و بسیاری از ناقدان و پژوهشگران ادبیات فارسی به بررسی و تحقیق پیرامون این اثر ارزشمند پرداخته‌اند و یا حتی مترجمانی از کشورهای عربی به ترجمه آن روی آورده‌اند. محمد سعیدجمال‌الدین نیز، ترجمه‌ای منثور از صد و یک غزل مولوی را بر طبق دیوان غزلیات شمس با شرح شفيعی کدکنی ارائه داده است.

آنچه در این پژوهش مد نظر قرار گرفته، بررسی کاستی‌های ترجمه عربی غزلیات شمس است. بدیهی است هر ترجمه‌ای ممکن است خطاهایی داشته باشد که عامل آن صرفاً آشنا نبودن با زبان مبدأ نیست، بلکه باید توجه داشت که مترجم برای ترجمه متون، به‌ویژه متون ادبی باید به اصولی، از جمله آشنایی کافی با زبان فارسی، دقت در خواندن واژگان و عبارات، تشخیص صحیح ارکان جمله، توجه به علائم نگارشی در متن و درک صحیح اصطلاحات فارسی پایبند باشد و در رعایت آنها بکوشد. در این مقاله، سعی شده است با تطبیق نمونه‌های شعری و ترجمه عربی آنها، کاستی‌ها و خلل‌هایی که در اثر ترجمه بر آنها وارد آمده است، بیان شود و تفاوت‌های دو اثر مورد تطبیق قرار گیرد.

## ۱. پیشینه پژوهش

جدا از پژوهش‌هایی که درباره مولوی به زبان فارسی انجام گرفته است، مولوی‌پژوهان در زبان عربی نیز کارهای بایسته‌ای انجام داده‌اند؛ از جمله آنها:

الف) *جواهر الآثار فی ترجمه مثنوی مولانا البلخی الرومی* که عبدالعزیز شرا به سال ۱۳۳۲ هجری قمری آن را تألیف کرده است.

ب) *فصول من المثنوی* تألیف عبدالوهاب عزّام که در سال ۱۹۴۶ میلادی تدوین شده است.

ج) *ید الشعر و الشمس المنتصرة* که ترجمه منتخبی از اشعار مولوی از سوی عیسی علی العاکوب است و به سال ۲۰۰۴ میلادی چاپ شده است.

از آنجا که تاکنون اثر مستقلی در موضوع نقد ترجمه محمد سعید جمال‌الدین از *غزلیات* شمس صورت نگرفته، این جستار بر آن است که با بررسی این کتاب، نقدهایی را بر این ترجمه ارائه دهد.

## ۲. معرفی اثر

*غزلیات* شمس که سروده‌های مولوی، عارف و شاعر بی‌بدیل ایرانی است، از سوی مترجمان به زبان عربی برگردانده شده است که از میان آنها، محمد سعید جمال‌الدین، در کتابی با عنوان *قصائد مختارة من دیوان شمس تبریز* به ترجمه گزیده‌هایی از *غزلیات* شمس همت گماشته است.

این ترجمه، ترجمه‌ای منثور از صد و یک غزل از *دیوان* شمس تبریزی است که مترجم آن را با تکیه بر مجموعه‌ای که شفیع کدکنی آن را از *دیوان* برگزیده، انتخاب نموده است که با ویژگی‌هایی، همچون سهولت و دوری از پیچیدگی و اغراق در معانی صوفی و نزدیک بودن به ذوق خواننده عربی متمایز می‌شود.

## ۳. پرسش‌های پژوهش

این مقاله در پی آن است تا به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

الف) آیا مترجم توانسته است مفاهیم مورد نظر مولوی را به خوبی به زبان مقصد انتقال دهد؟

ب) چه عواملی سبب خطای احتمالی مترجم در ترجمه صحیح گردیده است؟

ذکر این نکته نیز لازم است که یکی از دشوارترین انواع ترجمه، ترجمه شعر است. «واضح است که زبان شعر، زبانی جداگانه و متفاوت با زبان معمول است. محدودیت‌های وزن، قافیه و موسیقی درونی شعر، یکی از موانع عمده ترجمه شعر است؛ زیرا شعر - حتی شعر آزاد - عموماً متکی بر وزن عروضی، قافیه و موسیقی است» (اقبال، ۱۳۸۸: ۱۶). شعری که به نثر ترجمه

می‌شود، شکل عروضی خود و وزن و قافیه را از دست می‌دهد. علاوه بر این، موسیقی درونی و آهنگ خاص کلام هم از بین می‌رود و ممکن است صنایع ادبی نیز در ترجمه دستخوش تغییر گردیده باشد و یا از کلام حذف شود. جاحظ در این باره گفته است: «شعر، قابلیت ترجمه شدن را ندارد و نمی‌توان آن را از زبانی به زبان دیگر نقل کرد و اگر چنین شود، نظم آن بریده، وزن آن باطل و زیبایی آن از میان می‌رود و از مقام بداعت ساقط می‌شود» (جاحظ، ۱۹۸۸م: ۷۵).

دشواری ترجمه شعر موجب شده تا در این جستار، کتاب *قصائد مختارة من دیوان شمس تبریز* که ترجمه عربی گزیده‌هایی از *غزلیات* شمس است، به بوتۀ نقد کشیده شود. در این راستا، پس از بیان ترجمه و اهمیت آن به نقد ترجمه واژگان، ترجمه عبارات، ترجمه تعبیرهای خاص مولانا در این ترجمه خواهیم پرداخت.

#### ۴. نقد ترجمه واژگان

در این بخش، به بررسی عواملی می‌پردازیم که سبب شده تا مترجم در ارائه ترجمه واژگان، ترجمه‌ای صحیح ارائه ندهد. گفتنی است ترجمه واژگان، شامل دو بخش ترجمه اسم‌ها و ترکیب‌ها و ترجمه فعل‌ها می‌شود. از عواملی که سبب شده مترجم در ترجمه واژگان دچار خطا شود، می‌توان به آشنایی کافی نداشتن با زبان مبدأ، وجود واژگان متشابه در زبان فارسی، وجود واژگانی که در نگارش یکسان، اما در خواندن متفاوت هستند و خواندن نادرست الفاظ و واژگان اشاره نمود که در ادامه به توضیح هر یک از آنها می‌پردازیم.

#### ۱-۴ ترجمه اسم‌ها و ترکیب‌ها

یکی از نکات مهم و مورد توجه در ترجمه، آشنایی با زبان مبدأ است. یوجین نایدا از برجسته‌ترین تئوری‌پردازان علم زبان‌شناسی، ترجمه را چنین تعریف می‌کند: «ترجمه عبارت است از: بیان دوباره پیامی از زبان مبدأ در قالب نزدیکترین معادل طبیعی آن به زبان مقصد، نخست با رعایت معنی، سپس با رعایت سبک نوشتاری» (شمس‌آبادی، ۱۳۸۰: ۲۸-۲۹). هر مترجمی باید با واژگان و اصطلاحات خاص زبان مبدأ آشنایی کامل داشته باشد تا بتواند با رعایت امانت‌داری برای ارائه ترجمه‌ای صحیح بکوشد.

مترجم اثر مورد بحث در این مقاله، به دلیل آشنایی کافی نداشتن با زبان مبدأ، در برخی موارد، اسم‌ها و ترکیب‌ها را غلط ترجمه کرده است؛ به عنوان مثال، در بیت زیر مترجم در باب واژهٔ «خوش طالعان» ترجمهٔ صحیحی ارائه نداده است:

«بیگاه شد، بیگاه شد، خورشید اندر چاه شد  
خیزید ای خوش طالعان، وقت طلوع ماه شد»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۹۶).

در شرح دیوان کبیر، ذیل واژهٔ «خوش طالعان» آمده است: «دارای طالع خوب» (همان، ۱۳۶۳: ۲۸۰). اما مترجم در ترجمه این بیت آورده است:

«أقبل الليل، أقبل الليل، غابَ الشَّمْسُ فِي الجُبِّ  
هلموا أيها الملاح، فالوقتُ وقتُ طُلُوعِ البَدْرِ البَهِیِّ»  
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۲۰۵).

بنابراین، مترجم «خوش طالعان» را «الملاح» ترجمه کرده است، در صورتی که واژهٔ «الملاح» جمع «ملیح» به فردی گفته می‌شود که چهرهٔ نمکین و زیبا داشته باشد. پس شایسته بود که از واژهٔ «السعداء» استفاده می‌شد.

از دیگر کلماتی که به علت آشنایی کافی نداشتن با زبان فارسی، مترجم را در ترجمهٔ صحیح به تردید واداشته است و سبب ترجمهٔ نادرست آن شده، کلمهٔ «خُمَره» در بیت زیر است:

«یک پند ز من بشنو: خواهی نشوی رسوا؟  
من خُمَرهٔ افیونم، زنه‌ار سرم مگشا»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۴۰).

کلمهٔ «خُم» در زبان فارسی به ظرف سفالین بزرگی اطلاق می‌شود که برای نگهداری آب، سرکه یا شراب در قدیم از آن استفاده می‌شده است، اما به گمان مترجم، این همان «خمر» یا «شراب» است و بدین دلیل، آن را «خمر» ترجمه کرده است:



«استمع نصيحة ميني، أتريد ألا تفتضح

فأنا خمرٌ قد مزج بالأفيون فحاذر أن تنزع الغطاء عنا»

(الرومي، ۲۰۰۸ م: ۱۱۳).

اگر مترجم به جای کلمه «خمر» از واژه «الدين» به معنای خُمره بهره می‌برد و عبارت را بدین گونه می‌آورد: «فأنا دنّ أفيون...»، ترجمه رساتر بود. همچنین مترجم ضمير مفرد را به ضمير جمع ترجمه کرده است و به جای «عنا» باید از واژه «عني» استفاده می‌کرد.

در غزلی دیگر از غزلیات شمس، مولانا در توصیف خود چنین می‌فرماید:

«ماییم مست و سرگران، فارغ ز کار دیگران

عالم اگر بر هم رود، عشق تو را بادا بقا!»

(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۰).

مترجم در ترجمه چنین بیان می‌کند:

«نحن سکاری رؤوسنا تدور، قد فرغنا ممّا لغيرنا من أمور

لو تقوّض العالم و امّحى، فلِعشقتك أبدأ الخلود و البقاء»

(الرومي، ۲۰۰۸ م: ۶۶).

در این بیت، کلمه «سرگران» که به معنای مخمور و سرمست است، با جمله «رؤوسنا تدور» ترجمه شده است، در حالی که عبارت «دار رأسه» به معنای سرگیجه گرفت (ر.ک؛ آذرنوش، ۱۳۸۴: ۲۰۷) و نیکوتر آن بود که مترجم به جای این عبارت، کلمه «مخمور» را در بیت فوق جای می‌داد و می‌گفت: «نحن سکاری و مخمورون».

سپس مولانا جلال‌الدین در مطلع غزلی دیگر از غزلیات شمس چنین می‌سراید:

«ای فصل با باران ما، برریز بر یاران ما

چون اشک غمخواران ما در هجر دلداران ما»

(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۹).

در این بیت، واژه غمخوار به مفهوم انسان غمگین و غصّه‌دار است، در حالی که در ترجمه

عربی آن می‌خوانیم:

«یا فصلنا ذا الغیث والمطر، أنزل علی أصحابنا مطرا  
 کدمع البائسین منّا لهجر أحبّتنا»  
 (الرّومی، ۲۰۰۸ م.: ۸۰).

در این بیت، از کلمهٔ «غمخوار» به واژهٔ «البائس» تعبیر شده است، حال آنکه «البائس» به معنای «بینوا و بدبخت» می‌باشد (ر.ک؛ آذرنوش، ۱۳۸۴: ۱۲۶) و بر فردی اطلاق می‌گردد که از لحاظ مالی، توانایی کافی نداشته باشد. بنابراین، باید در ترجمهٔ عربی واژهٔ «غمخوار» از کلمهٔ «المشفقین» استفاده شود.

مولانا در ابیات دیگری از غزلیات خود، به توصیف معشوق خویش پرداخته است و او را همچون آب حیاتی می‌داند که به جان او زندگی تازه‌ای می‌بخشد:

«بام وهوا تویی و بس، نیست روی به جز هوس  
 آب حیات جان تویی، صورت‌ها همه سقا»  
 (مولوی، ۱۳۸۷: ۳۰).

«أنت السطح و أنت الهوا لیس إلاّ، و کلّ ذهاب هوس لیس إلاّ  
 ماء الحیاة روحک، و الصّور کلّها سقا»  
 (الرّومی، ۲۰۰۸ م.: ۹۶).

ناقدان و پژوهشگران ادب پارسی دربارهٔ کلمهٔ «روی» که در این بیت آمده است، نظرات گوناگونی را ارائه داده‌اند. فروزانفر معنای این واژه را این‌گونه بیان می‌دارد: «روی: سیراب‌کننده، ابری با باران درشت، تر و تازه» (مولوی، ۱۳۶۳: ۳۱۱). اما شفیع کدکنی نظر دیگری در این باره دارد. وی در تفسیر این کلمه می‌گوید: «رو، رفتن؛ نیست روی به جز هوس: هر هوسی رفتنی است و شاید هم منظور از روی، شعر باشد از باب ذکر جزء و ارادهٔ کُل» (مولوی، ۱۳۸۷: ۳۱).

به هر روی، از مجموع آنچه نقل شد، چنین برمی‌آید که اگر مقصود شاعر از «روی»، همان «سیراب‌کننده» باشد، مترجم به خطا رفته است، اما اگر منظور شاعر، رفتن باشد، مترجم راه

درستی در بیان عبارت پیش گرفته است. علاوه بر این، ترجمهٔ مصراع دوم نیز خطا دارد؛ زیرا باید به جای «ماء الحیاة روحک» بگوید: «و أنت ماء الحیاة للروح».

گفتنی است مترجم در تشخیص برخی کلماتی که در نگارش یکسان، اما در خواندن، متفاوت هستند، به خطا رفته است و در نتیجه، ترجمهٔ درستی ارائه نداده است. از نمونهٔ این خطاها بیت زیر می‌باشد:

«ای چشم ابر، این اشک‌ها می‌ریز همچون مشک‌ها  
زیرا که داری رشک‌ها بر ماه‌رخساران ما»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۹).

کلمهٔ «مَشک» در مصراع اول به فتح میم خوانده می‌شود و منظور از آن «مَشکِ آب» است، اما مترجم گمان کرده که این کلمه، «مُشک» (به ضمّ میم) و به معنای نوعی عطر و بوی خوش می‌باشد و در ترجمه این گونه آورده است:

«یا عین الغمام و السُّحْب، أهرقی الدَّمع هتونا بَعطر المسک یتضَوِّع  
إذ تَضمرین - کما علمت - الحسد، لوجوهٍ لنا کالبُدُر»  
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۸۰).

که بهتر بود به جای مصراع اول بگوید: «یا عین الغمام والسُّحْب، أهرقی الدَّمع هتونا کالقَرَب». مترجم در بیتی دیگر کلمهٔ «شُکر» (به ضمّ شین) را «شِکَر» (به کسر شین) خوانده است:

«هله برجه، هله برجه، قدمی بر سرِ خود نه  
هله برپر، هله برپر، چو من از شکر و غرامت»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۷۳).

\*\*\*\*\*

«ألا فاقفز، ألا فاقفز، و قدما عَلی الرَّأس ضَع  
ألا فَحَلَّق، ألا فَحَلَّق و أعلِ مثلی عَلی السُّکر و الغرامة»  
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۱۷).

این در حالی است که اگر آن را «شِکَر» (به کسرِ شین) بخوانیم، به وزن بیت آسیب می‌رساند و اگر آن را «شُکَر» (به ضمّ شین) بخوانیم، وزن بیت صحیح خواهد بود و خللی به آن وارد نخواهد آمد.

نکتهٔ دیگری که باید در این جستار در نظر داشت، این است که برخی از واژه‌ها در نوشتار زبان فارسی شکل یکسانی دارند و در خواندن هم یکسان تلفظ می‌شوند، اما در معنا متفاوت از یکدیگر هستند. وجود چنین واژه‌های مشابه در زبان فارسی، کار مترجمان این زبان را دشوار کرده است، به گونه‌ای که مترجم باید در ترجمهٔ این دسته از واژگان دقتی دوچندان داشته باشد. این قبیل کلمات می‌تواند معنای اسمی یا فعلی داشته باشد:

«در سَرِ خود پیچ لیک، هست شما را دو سَر  
این سَرِ خاک از زمین، وان سَرِ پاک از سما»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۸۸).

کلمهٔ «پیچ» می‌تواند بُن مضارع باشد و یا فعل امر و یا اسم که اگر آن را به شکل فعل در نظر بگیریم، فعل امر خواهد بود که حرفِ باء (ب) از ابتدای آن حذف شده است. اما مترجم با تصوّر اینکه این کلمه اسم است، آن را به صورت اسم ترجمه کرده است و سرانجام کار این است که عبارت مورد نظر (در سَرِ خود پیچ) اشتباه ترجمه شده است:

«فی رأسک ثنیّة، لکن لک رأسین  
رأس التراب، هذه من أديم الأرض، وتلك الرأس الطاهرة من السما»  
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۱۹۲).

در واقع، مقصود این عبارت آن نیست که در سَرِ تو پیچ وجود دارد، چنان‌که مترجم این گونه برداشت کرده است، بلکه منظور از آن، «در خود توجه کردن» است. از دیگر نمونه‌های این بخش می‌توان بیت زیر را آورد:

«ای مه افروخته‌رو، آب روان در دلِ جو  
شادی عشاق بجو، کوری اغیار بیا»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۲۲).

در ترجمهٔ این بیت می‌خوانیم:

«یا قمرأ مضيئاً إمضٍ، وابحث عن ماء جار في القلب  
ابحث عن سعد العشاق، ثم رغم أنف الأغيار تعال»  
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۸۴).

کلمه «رو» به معنای رخسار و چهره می‌باشد، اما به گمان مترجم این کلمه را فعل در نظر گرفته است و مقصود او از آن، «رفتن» است. به همین دلیل، برای آن از فعل «امض» استفاده کرده است. افزون بر این، در ترکیب «آب روان در دل جو»، مقصود از «جو»، «جویبار و نهر روان» است، اما مترجم به اشتباه آن را به معنای «جستن و طلب کردن» دریافته است و برای آن، کلمه «ابحث» را آورده است. با بررسی این ابیات، می‌توان گفت همه این دریافت‌های اشتباه در نتیجه خواندن نادرست عبارات و دقت نکردن در آنهاست. بنابراین، مصراع اول بیت را می‌توان چنین آورد: «یا قمرأ مضيئاً، یا ماء جارياً فی قلب النهر...». به علاوه، در مصراع دوم ترتیب کلمات به صورت ترتیب واژگان فارسی است و باید به صورت ترتیب اجزای جمله عربی باشد: «ثم تعال رغم أنف الأغيار».

بنابراین، در پژوهش درباره این گونه واژگان، باید دقت کنیم که کدام معنای واژه در متن مورد نظر است. دقت در این نمونه شعری زیر نیز ما را به این نکته می‌رساند:

«امروز خود آن ماهت، در چرخ نمی‌گنجد  
وان سکه چون چرخت، پهنای دگر دارد»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۲۴).

در این بیت، واژه «چرخ» دو بار (یک بار در مصراع اول و بار دیگر در مصراع دوم) به کار رفته است که هر یک از آنها از نظر معنا با دیگری متفاوت است. این تفاوت در معنا را می‌توان با استفاده از قرینه‌های به کار رفته در عبارات دریافت. «چرخ» در مصراع اول به معنای آسمان است و قرینه آن، «ماه» می‌باشد و در مصراع دوم، به معنای شیء گرد و غلطانی است که «سکه» به آن تشبیه شده است. اما مترجم هر دو واژه را به یک معنا درک کرده است و از لحاظ معنایی، بین آن دو تفاوتی قائل نشده است:

«قمرک الیوم لا تحتویه السماء  
و السکه الشبهه بسمائك لها وسع آخر»  
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۲۳۶).

توجه به این نکته ضروری است که مترجم برای آشنایی بیشتر با زبان مبدأ باید در باب واژه‌هایی که معانی آنها را نمی‌داند، یا در معانی آنها تردید دارد، به فرهنگ لغت‌های ویژهٔ آنها مراجعه کند تا معانی لغات برایش با وضوح بیشتری آشکار شود.

نکتهٔ دیگری که نباید از نظر دور داشت، این است که مترجم باید در خواندن واژه‌ها و الفاظ دقت فوق‌العاده‌ای داشته باشد تا در ترجمهٔ آنها خطایی رخ ندهد. حال نمونه‌ای از خطاهایی را که از روی بی‌دقتی مترجم در خواندن متن رخ داده است، در بیت زیر می‌بینیم:

«ای یار ما! عیار ما! دام دل خمار ما!  
پا وامکش از کار ما، بستان گرو دستار ما»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۶۹).

واینک ترجمه عربی آن:

«رفیقنا أنت، عیارنا أنت  
قید قلبنا... خمارنا أنت  
لاتسحب القدم عن شأننا  
بل خذ بعقده عمامتنا»  
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۶۰).

مترجم کلمهٔ «گرو» را که به معنای رهن کردن است، به اشتباه «عقده» ترجمه کرده است، در صورتی که «عقده» به معنای «گره» است. با خواندن این بیت و ترجمهٔ عربی آن درمی‌یابیم که مترجم در تشخیص واژه‌ها دقت نکرده تا جایی که بین دو واژهٔ مشابه در نوشتار خطا کرده است. هرچند که این خطا از روی قصد و عمد نبوده است. علاوه بر این، صیغهٔ ندا را به صورت خبری آورده است که متن عربی، محتوای ندا در متن فارسی را از دست داده است. بنابراین، بهتر بود این گونه می‌آورد: «یا رفیقنا و عیارنا» و یا «قید قلبنا الخمار». عبارت «پا وامکش از کار ما» را نیز به صورت تحت‌اللفظی ترجمه کرده است و پیشنهاد می‌شود به جای آن، از عبارت «لا تهمل شأننا» استفاده شود.

از این گونه اشتباه‌ها را باز هم می‌توان مثال زد:

«جان سپه است و من علم، جان سحر است و من شبیم  
این دل آفتاب من هر سحری چه می‌شود»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۱۵).

مترجم کلمه «شبیم» را به اشتباه «شبیم» دریافته است و آن را این گونه آورده:

«الروح جیش و أنا علم، الروح سحر و أنا قطرة الندى  
قلبی، شمسی ماذا بکلّ سحر یجری»  
(الرومی، ۲۰۰۸ م.: ۲۲۱).

صحیح آن بود که می‌گفت: «الروح هی الفجر فأناللیل».

از نمونه‌های دیگر خطاهای ترجمه در این بخش می‌توان به بیت زیر اشاره کرد:

«صفا آمد، صفا آمد که سنگ وریگ روشن شد  
شفا آمد، شفا آمد، شفای هر نزار آمد»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۱۸).

در بیت بالا، دقت نکردن مترجم سبب ترجمه نادرست دو واژه «شفا» شده است:

«أقبل الصفا، أقبل الصفا. فأضاء الحجر و الحصی  
أقبل السقا، أقبل السقا، أقبل شفاء كلّ علیل»  
(الرومی، ۲۰۰۸ م.: ۲۲۷).

واژه «شفا» به غلط «السقا» ترجمه شده، در حالی که «السقا» به معنای مشک آب می‌باشد.

#### ۴-۱-۱) ترجمه فعل‌ها

فعل‌ها در هر زبانی نقش مهم و عمده جملات را بر عهده دارند و کامل‌کننده آنها هستند. در زبان فارسی نیز فعل‌ها با زمان‌های مختلف و معانی گوناگون به کار می‌روند که تشخیص صحیح آنها نیازمند داشتن علم و آگاهی کافی از زبان فارسی می‌باشد.

در این ترجمه نیز مترجم در تشخیص برخی فعل‌های فارسی دچار اشتباه شده است، به‌ویژه فعل‌هایی که در فارسی کهن به گونه‌ای دیگر به کار می‌رفته‌اند و یا برای هماهنگی در وزن شعری، شاعر در آنها تغییراتی اعمال نموده است. این موضوع را می‌توان به عنوان عامل ترجمهٔ ناصحیح مترجم ذکر کرد. بیت زیر می‌تواند نمونهٔ مناسبی برای این سخن تلقی شود:

«پیش از تو بسی شیدا، می‌جست کرامت‌ها  
چون دید رخ ساقی، بفروخت کرامت را»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۳۵).

\*\*\*\*\*

«قد كان قبلک کثیر مَمَّن ینشد الکرامات  
فلما رأى وجه السّاقى أحرق کُلَّ کرامة»  
(الرومی، ۲۰۰۸ م.: ۱۰۴).

آنچه در این بیت بایستهٔ امعان نظر است، فعل «بفروخت» می‌باشد که برخلاف گمان مترجم، به معنی فروختن است، اما مترجم این فعل را «بیفروخت» پنداشته است و برای آن، از معادل معنایی «أحرق» به جای فعل «باع» استفاده کرده است.

از دیگر فعل‌هایی که در ترجمهٔ عربی آنها مترجم دچار اشتباه شده است، می‌توان در بیت زیر ملاحظه نمود:

«ای رشک ماه و مشتری، با ما و پنهان چون پری  
خوش‌خوش کشانم می‌بری، آخر نگویی تا کجا»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۳).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، فعل‌های موجود در این بیت، مضارع می‌باشند، اما مترجم در ترجمهٔ عربی، آنها را به فعل امر و نهی تغییر داده است:

«یا من یحسدک القمر و المشترى، أنتَ معنا و منّا کملاک  
تختبى فاجذبنى برفقٍ واذهب بى، ثمّ لا تقلِ إلى أين؟»  
(الرومی، ۲۰۰۸ م.: ۷۲).



بهرتر بود به جای مصراع دوم بگوید: «فتجذبني برفقٍ و تذهب بي ...».

#### ۲-۱-۴ ترجمه عبارات

بخش دیگری از نقد ترجمه در این پژوهش، به عبارت‌هایی اختصاص می‌یابد که مترجم در فهم آنها دچار اشتباه شده است. آنچه که در ترجمه این عبارات، مترجم را به اشتباه انداخته، درک نادرست برخی اصطلاحات فارسی، تشخیص نادرست فاعل از مفعول و یا توجه نکردن به علائم نگارشی متن اصلی می‌باشد که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم. مولانا در یکی از غزلیات خود می‌گوید:

«ماده است مریخ زمن، اینجا در این خنجر زدن  
با مقنعه کی‌تان شدن در جنگ ما، در جنگ ما»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۹).

مقصود از مصراع دوم این است که چگونه با مقنعه می‌توان جنگید، اما مترجم کلمه «شدن» را به صورت تحت‌اللفظی ترجمه کرده است و چنین آورده است:

«مريخ الزمن مؤنث لا مذکر  
و ها هنا ضرب خنجر  
آنی لخمارة أن يصير لحرينا، لحرينا»  
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۶۵).

با درک صحیح از این عبارت می‌توان ترجمه آن را به صورت زیر آورد: «آنی للمقنعة أن يصير لحرينا، لحرينا؟!».

از نمونه‌های دیگری که مترجم در فهم آنها به خطا رفته است، می‌توان بیت زیر را آورد:

«حجرة خورشيد تویی، خانه ناهید تویی  
روضه اومید تویی، راه ده ای یار مرا»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۲۳).

که در ترجمه عربی آن چنین آمده است:

«قرص الشمس أنت، برج عطارد أنت  
واحة الرجاء أنت، فعلى الطريق ذلنى»  
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۸۶).

دقت در این نمونهٔ شعری، ما را به این مسئله رهنمون می‌سازد که مترجم در فهم عبارت «راه ده ای یار مرا» دچار اشتباه شده است. به گمان او، مفهوم این عبارت، هدایت کردن و نشان دادن راه است، به همین دلیل، در ترجمهٔ خود، «فعلى الطريق ذلنى» را آورده است، اما در اصطلاح فارسی، این عبارت به معنای نشان دادن و راهنمایی نیست، بلکه «راه دادن» یعنی جای دادن و پذیرفتن شخصی به وسیلهٔ دیگری. بنابراین، مفهوم عبارت «راه ده ای یار مرا» می‌تواند این گونه باشد که «ای دوست مرا بپذیر».

مسئلهٔ دیگری که در این جستار نباید از نظر دور داشت، تشخیص ناصحیح فاعل از مفعول است که در اثر جابجایی اجزای جمله به وجود می‌آید و گاه مترجم را به اشتباه می‌اندازد. بیت زیر نمونهٔ گویای این مسئله است:

«ابر گران چون داد حق، از بهر لب‌خشکان ما  
رطل گران هم حق دهد، بهر سبکساران ما»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۹).

مترجم در تعبیر عربی این گونه نگاشته است:

«و كما أتى السحابُ الثقالُ حَقَّهُ، لأجل من جَفَّتْ شِفَاهُهُمْ مِنَّا  
يؤتى الكأسُ الثَّقِيلُ حَقَّهُ، لأجل مَنْ لا يؤبه بهم فينا»  
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۸۰).

فاعل در عبارت فارسی، «حق» یعنی ذات باری تعالی می‌باشد و مفعول این عبارت دو کلمهٔ «ابر گران» و «رطل گران» است، در حالی که در ترجمه، واژهٔ «حق» مفعول، و «السحاب الثقال» و «الكأس الثقيل» نیز فاعل قرار گرفته‌اند. شاعر با استفاده از اختیارات شاعری، جای فاعل و مفعول را با هم عوض کرده است تا صدمه‌ای به وزن شعر وارد نشود و این تغییر مکان اجزای جمله، سبب به خطا رفتن مترجم شده است.

در نمونه‌ای دیگر نیز می‌توان به تشخیص ناصحیح فاعل از مفعول اشاره کرد. مولوی محبوب خویش را در بیت زیر این گونه توصیف می‌کند:

«ای قیل و ای قال تو خوش، وی جمله اشکال تو خوش  
ماه تو خوش، سال تو خوش، ای سال و مه چاکر ترا»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۲).

در ابتدای مصراع دوم، شاعر محبوب را فردی می‌داند که حتی ماه و سال نیز به خدمت او درآمده‌اند. اما ترجمه عربی آن از مفهوم دیگری برایمان پرده برمی‌دارد:

«یا عذب القیل و القال، یا ملیحاً فی کُلِّ الأشکال  
طاب لك الحول و طاب الهلال، دمت لعبدك حولاً و هلالاً»  
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۷۰).

از عبارت عربی درمی‌یابیم که مقصود مترجم این است که محبوب برای بنده خود، سال و ماه می‌باشد نه اینکه ماه و سال برای محبوب بنده باشند. بنابراین، ترجمه صحیح این عبارت می‌تواند این گونه باشد: «یا مَنْ یعبدك الحول و الهلال».

از عبارات دیگری که باید به ترجمه نادرست آن اشاره کرد، بیت زیر است:

«مَسْتَنْد همه خانه، کسی را خبری نیست  
از هر که درآید که فلان است و فلانه است»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۷۰).

عبارت مورد نظر مصراع اول از این بیت می‌باشد (مَسْتَنْد همه خانه) که به صورتی نامفهوم و مبهم ترجمه شده است:

«دَارُ كُلِّهَا ثِقَةٌ و تمکینٌ فلابدري أحدٌ  
عن فلانة أو فلان ممن یدخل باللیل و النهار»  
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۱۶۲).

مقصود مترجم از این عبارت (دارُ کلَّها ثِقَّة و تمکین) به درستی فهمیده نمی‌شود. مولانا می‌خواهد در باب افراد خانه بگوید که همه مَسْت هستند، اما از عبارت مترجم این‌گونه برمی‌آید که او واژهٔ «مَسْتند» را «مُسْتَنَد» خوانده که با عبارت مولانا به کلی متفاوت است.

نکتهٔ مهم دیگری که در ترجمهٔ عبارات باید بدان توجه کرد، خواندن اشتباه عبارات است که سبب درک نادرست خواننده از عبارت مورد نظر و در نتیجه، ترجمهٔ نامطلوب آن می‌شود. بیت زیر گویای این خطا می‌باشد:

«بام و هوا تویی و بس، نیست روی به جز هوس  
 آب حیاتِ جان تویی، صورت‌ها همه سقا»  
 (مولوی، ۱۳۸۲: ۳۰).

ترجمهٔ عربی این عبارت به صورت زیر آمده است:

«أنت السَّطْح و أنت الهوا، لیس إلَّا، و کُلَّ ذهاب هوس لیس إلَّا  
 ماء الحیاة روحک، و الصَّور کلَّها سِقا» (الرّومی، ۲۰۰۸ م: ۹۶).

شاهد مثال، مصراع دوم این بیت است (آب حیاتِ جان تویی). مترجم کلمهٔ «حیات» را بدون کسرهٔ اضافه خوانده است و گفته: «ماء الحیاة روحک». در واقع، این جمله بدین معنی است که آب حیات، جان توست و مفهوم آن با مصراع مولانا تفاوت می‌کند. بنابراین، عبارت صحیح می‌تواند این طور باشد: «ماء الحیاة للروح أنت».

از عبارات دیگری که مترجم دقت ویژه‌ای به آنها مبذول نداشته، بیت زیر است:

«نمای شمس تبریزی کمالی  
 که تا نقصی نباشد کاف و نون را»  
 (مولوی، ۱۳۸۲: ۴۴).

در این بیت، مولانا شمس را مورد خطاب قرار داده است و از او می‌خواهد تا فضل و کمال خویش را آشکار کند. اما عبارت ترجمه شده مقصود دیگری را می‌رساند:

«تجلّ یا شمس تبریز، یا ذا کمال و التّم  
 کی لا یکون تمّة نقصّ للکاف و النون أبداً»  
 (الرّومی، ۲۰۰۸ م: ۱۱۹).

معادل ترجمه شده کلمه «کمالی» در مصراع مولانا، «یا ذا الِکمال و التّم» می‌باشد که در خطاب به شمس گفته شده است. این در حالی است که شاعر چنین قصدی را ندارد و نمی‌خواهد شمس را به عنوان صاحب فضل و کمال مورد خطاب قرار دهد، بلکه می‌خواسته تا او کمال خویش را به شاعر نشان دهد. پس بهتر آن بود که در ترجمه مصراع اول، این جمله به کار می‌رفت: «تجلّ کمالاً یا شمس تبریز».

نکته مهم دیگر در ترجمه صحیح، توجه شایان به خواندن صحیح متن است. این امر سبب می‌شود که مترجم مقصود اصلی را دریابد و ترجمه‌ای صحیح ارائه دهد. اما بی‌توجهی به این خواندن هم، سبب درک نادرست عبارت خواهد شد؛ به طور مثال مولوی می‌گوید:

«خورشید افتد در کمی، از نور جان آدمی  
کم پرس از نامحرمان آنجا که محرم کم زند»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۹۹).

در مصراع اول در صورت توجه نکردن به علامت کاما، طرز خواندن مصراع هم متفاوت خواهد بود و مفهوم عبارت هم به صورت دیگری درک می‌شود:

«یعتری الشّمس النّقصان، فتغدو أقلّ نوراً من روح الإنسان  
عن الغرباء لا تسأل، حیث یصاغر کُلّ محرم»  
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۲۰۸).

مقصود مولانا از مصراع اول این است که نور خورشید در مقابل نور روح انسان کم می‌شود، اما مقصود از عبارت عربی این است که خورشید کم‌نورتر از نور جان انسان می‌گردد.

#### ۴-۱-۳) ترجمه تعبیرات خاص مولانا

در دیوان شمس تبریزی، وجود برخی کنایات و تعبیرات خاص مولانا، توجه ما را به خود جلب می‌کند. دقت در فهم این تعبیرها، تأثیری مستقیم در ترجمه صحیح آنها خواهد داشت و بدون درک درست این اصطلاحات، ترجمه آنها نیز خالی از نقص نخواهد بود. از این رو، در این پژوهش سعی می‌شود چند نمونه از این تعبیرها به همراه ترجمه‌های نادرست آنها ذکر شود.

مولوی در یکی از غزل‌های خود این‌گونه می‌سراید:

«ای نور ما! ای سور ما! ای دولت منصور ما!  
جوشی بنه در شور ما، تا می‌شود انگور ما»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۶).

در ترجمهٔ این بیت چنین آمده است:

«أنتَ لنا النور، أنتَ لنا السرور، أنتَ إقليمنا المنصور  
ألقِ في نشوتنا حباباً، كي يغدو كرمنا خمراً»  
(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۵۹).

مترجم در این بیت «دولت منصور ما» را «إقليمنا المنصور» ترجمه کرده است، در حالی‌که مراد مولوی از دولت، بخت و اقبال مساعد است (ر.ک: گوهرین، ۱۳۸۱: ۲۷)، نه دولت به مفهوم سیاسی و جغرافیایی آن. چنان‌که شفیع‌ی کدکنی در شرح این واژه چنین بیان می‌دارد: «دولت در لغت به معنای هر چیز است که در گردش باشد و دست به دست بگردد، خواه مال باشد و خواه چیز دیگر. به معنی بخت و اقبال نیز در فارسی به کار رفته است. تعبیر دولت منصور در ادبیات عرفانی ما، علاوه بر معنای لغوی آن اشارتی دارد به منصور حلاج و سرنوشت او و مقام و منزلتی که در اندیشه‌های عرفانی یافته است» (مولوی، ۱۳۸۷: ۱۵۳).

از سوی دیگر، «إقليم» در مفهوم لغوی آن، بر آب و هوا و سرزمین و محدودهٔ جغرافیایی اطلاق می‌شود. بنابراین، مترجم بهتر بود به جای این کلمه، واژهٔ «سعد» را به کار می‌برد تا مقصودش گویاتر باشد. از نمونهٔ دیگر این نوع خطاها ابیات زیر است:

«این ابر چون یعقوب من، وان گل چو یوسف در چمن  
بشکفته روی یوسفان، از اشک افشاران ما  
یک قطره‌اش گوهر شود، یک قطره‌اش عبهر شود  
وز مال و نعمت پُر شود، کف‌های کف‌خاران ما»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۹).

در ترجمهٔ ابیات فوق چنین آمده است:

«هذا السحاب عندي كيعقوب و الزهر عندي كيوسف في الروض  
تَفْتَحُ وجهَهُ كُلَّ يَوسُفٍ مِن نائِراتِ دَموعِنا  
قطرةً منه تغدو جَوهراً، قطرةً منه تغدو عبهراً  
و بالمال و النعمة تمتلئ قيعان أكفنا، بعد أن ملئت شوکا»  
(الرومی، ۲۰۰۸م: ۸۱).

مقصود مولوی از تعبیر «کف‌خاران»، افراد حریص و مال‌دوست بوده است، چنان‌که استاد فروزانفر نیز این تعبیر را مجازاً به معنی طمع به کار گرفته است و نوشته است: «آنکه کف دستش را بخاراند یا کف دستش خارش گیرد که به عقیده عوام نشانه یافتن پول است» (مولوی، ۱۳۶۳: ۴۰۰).

اما مترجم در ترجمه عربی برداشت درستی از این کلمه نداشته است و گمان کرده کلمه «خار» در ترکیب «کف‌خاران» به مفهوم خار و تیغ است و واژه «شوک» را برای آن برگزیده است که با تفکری کوتاه در ترکیب کف‌خاران، می‌توان از دو لغت «خریص» و «طماع» بهره گرفت.

از نمونه‌های دیگر آشنا نبودن مترجم با اصطلاحات خاص مولوی در دیوان شمس، کلمه «لعل‌پوش» در بیت زیر است:

«باز بنفشه رسید، جانب سوسن دوتا      باز گل لعل‌پوش، می‌بدراند قبا»  
(مولوی، ۱۳۸۲: ۵۹).

مترجم منظور از «لعل‌پوش» را اینگونه دریافته است: کسی که لعل و یاقوت به تن می‌کند:

«تأخذ البنفسج لنفسه موضعاً بجانب السوسن قد انحنى  
بينما الوردة المكتسية بالياقوت تشرع في تمزيق العبا»  
(الرومی، ۲۰۰۸م: ۱۴۵).

در شرح دیوان کبیر در باب واژه «لعل پوش» آمده است: «کسی که جامه سرخ پوشد، سرخ پوش» (مولوی، ۱۳۶۳: ۵۶۰). بنابراین، مترجم باید به جای واژه «المکتسیه بالیاقوت»، معادل معنایی «الحمراء» را برگزیند.

از دیگر تعبیرات خاص خداوندگار عشق و عرفان، تعبیر «اشک افشاران» در بیت زیر است:

«این ابر چون یعقوب من، وان گل چو یوسف در چمن  
 بشکفته روی یوسفان، از اشک افشاران ما»  
 (مولوی، ۱۳۸۲: ۱۹).

مقصود از «اشک افشاران» در این بیت، حالت اشک ریختن و موسم اشک ریزی است (ر.ک؛ مولوی، ۱۳۶۳: ۱۹۲)، اما در ترجمه عربی، مترجم آن را «ناثرات الدموع» ترجمه کرده است؛ یعنی کسانی که اشک می‌ریزند:

«هذا السحاب عندي كيعقوب، و الزهر عندي كيوسف في الروض  
 تفتح وجه كل يوسف، من نائرات دموعنا»  
 (الرومی، ۲۰۰۸ م: ۸۱).

مترجم باید آن را به این صورت ترجمه می‌کرد: «من انحدار دموعنا».

تعبیر دیگری که در لابه‌لای ابیات مولانا به چشم می‌خورد، کلمه «دوزخ‌آشامان» است:

«حریف دوزخ‌آشامان مستیم که بشکافند سقف نیلگون را»  
 (مولوی، ۱۳۸۲: ۴۳).

مترجم این کلمه را به مفهوم «شراب‌خوار» درک کرده است، در حالی که در شرح دیوان کبیر ذیل این واژه آمده است: «دوزخ‌آشام: مجازاً کسی که ساغر قهر را چون جام لطف به خوشی درکشد، بلاکش، جفاکش» (مولوی، ۱۳۶۳: ۳۰۰).

«نحن ندماء لشاربي الخمر اللاذعة  
 لمن يمزقون سقف الفلك الأعلى»  
 (الرومی، ۲۰۰۸ م: ۱۱۸).



مولانا در غزلی دیگر از کنایه‌ای سخن به میان می‌آورد که قابل تأمل است:

«چیزی دهانم را ببست، یعنی کنار بام و مست؟»

هرچه تو زان حیران شوی، آن چیز ازو حیران شود»

(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۰۶).

نکته قابل توجه این است که مترجم باید ابتدا منظور مولانا را از این کنایه به خوبی درک کند، سپس به ترجمه ابیات پردازد، مسئله‌ای که در این بیت رعایت نشده است و مترجم بی‌آنکه کنایه موجود در این بیت را بفهمد، به ترجمه آن پرداخته است:

«شیء ما أغلق فمی، أیعنی ثمل أنا؟»

كُلُّ ما تصبح أنت منه حیراناً، صارَ ذلك الشیء منه حیراناً»

(الرومی، ۲۰۰۸ م: ۲۱۵).

«کنار بام و مست، به کنایت کاری بدفرجام و امری درخور احتراز است» (مولوی، ۱۳۶۳: ۴۰۳). این در حالی است که معادل معنایی آن را در ترجمه عربی «أیعنی ثمل أنا» می‌یابیم که به دلیل توجه کافی نداشتن به مفهوم آن، به شکل تحت‌اللفظی ترجمه شده است.

### نتیجه‌گیری

حقیقت آن است که ترجمه به عنوان پلی میان دو زبان در بسیاری از موارد سبب تبادل میان زبان‌ها و فرهنگ‌ها می‌گردد، اما ناگفته پیداست اگر این کار با مهارت انجام نگیرد، تبادل را دچار خدشه می‌نماید، به‌ویژه در باب شعر عرفانی مولانا که زبانی فراهنجار و خاص دارد و دقت بسیار نیاز است.

محمد سعیدجمال‌الدین در ترجمه غزلیات شمس به زبان عربی گاه دچار اشتباه شده است که از عوامل آن می‌توان به ترجمه‌ناپذیری اشعار عرفانی، شکل یکسان کلمات در نگارش و خواندن، تشخیص نادرست فاعل از مفعول و نیز ناتوانی در درک صحیح اصطلاحات فارسی اشاره کرد. وی در انتقال برخی اصطلاحات خاص مولانا چون «کف‌خاران»، «اشک‌افشاران» و

«دوزخ‌آشامان» نیز دچار تردید و اشتباه شده است که اطلاع کافی نداشتن از زبان شعری خاصّ مولوی مهم‌ترین عامل آن است.

نمونه‌های بررسی شده در این مقاله نشان می‌دهد که ترجمهٔ محمد سعیدجمال‌الدین از *غزلیات شمس* در بخش واژگان، عبارات و تعبیرات خاصّ مولانا نیاز به بازنگری اساسی دارد.

### منابع

- آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۸۴). *فرهنگ معاصر عربی - فارسی*. چاپ ششم. تهران: نشر نی.
- اقبال، عباس. (۱۳۸۸). *گامی در ترجمه شعر کلاسیک عربی*. چاپ اول. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- جاحظ، أبوعثمان عمرو بن بحر. (۱۴۰۸ ق.). *الحيوان*. ج ۱. تحقیق و شرح عبدالسلام هارون. بیروت: دارالجیل.
- الرومی، جلال‌الدین. (۲۰۰۸ م.). *قصائد مختارة من ديوان شمس تبريز*. نقلها من الفارسیة و قدم لها و علق علیها محمد سعیدجمال‌الدین. القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- شمس‌آبادی، حسین. (۱۳۸۰). *تئوری ترجمه و ترجمه کاربردی از عربی به فارسی*. تهران: چاپار.
- گوهرین، کاوه. (۱۳۸۱). *میعاد با خورشید؛ گزیدهٔ دیوان کبیر شمس*. چاپ اول. تهران: انتشارات آروبیج.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۷). *غزلیات شمس تبریز*. مقدمه و تفسیر محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۶۳). *کلیات شمس (دیوان کبیر)*. ج ۷. با تصحیح و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر. چاپ سوم. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۲). *گزیدهٔ غزلیات شمس*. به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی. چاپ ششم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.



## بررسی واو به عنوان یک شاخص سبکی و پدیده معنی‌ساز میان

### جمله علّت و عامل آن در قرآن کریم

#### ۱- جلال مرامی\*، ۲- فاطمه بیگلری\*\*

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۴/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۲۶)

#### چکیده

در زبان عربی، هیچ‌گاه میان جمله تعلیلی که از لام تعلیل، فعل مضارع منصوب به «أن» مقدر تشکیل شده است و نیز میان متعلق یا عامل آن، حرف واو قرار نمی‌گیرد؛ مانند ﴿الرَّكِبِ أَنْزَلْنَاكَ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ (ابراهیم/ ۱). این ساختار مطابق قوانین نحو عربی در زبان معیار و از موارد فصل در علم بلاغت به شمار می‌رود. در قرآن کریم این ساختار فراوان دیده می‌شود و در کنار این ساختار معیاری، ساختار دیگری نیز در قرآن کریم وجود دارد که حرف واو میان جمله تعلیلی و عامل یا متعلق آن قرار می‌گیرد و از مصادیق عدول از معیار به حساب می‌آید. پرسش قابل طرح در این مقاله آن است که آیا این واو، اصلی و عاطفه است یا زاید؟ این مقاله با بهره‌جستن از روش توصیفی-تحلیلی ضمن استخراج آیات قرآنی و تبیین آرای تحلیل‌گران نحو و مفسران قرآنی، این ساختار را به عنوان یک شاخص سبک‌ساز قرآنی معرفی می‌کند که هم خواننده را به تأمل و تفکر وامی‌دارد و هم زاینده معناست.

**واژگان کلیدی:** جمله مرکب، وابسته تعلیلی، واو عاطفه، عدول از معیار، زایش معنی.

---

\* نویسنده مسئول) E-mail: jalalmarami@yahoo.com

\*\* E-mail: biglari.f@gmail.com

## مقدمه

قرآن، این کلام روشنگر الهی، جلوه تمام و کمال فصاحت و بلاغت زبان عربی است و از مظاهر تجلی خداوند می‌باشد که در جای‌جای آن، هنر سخن گفتن پروردگار متعال به چشم می‌خورد و هر مخاطبی با شنیدن آیات الهی متحیر می‌شود. خداوند متعال قرآن را نازل کرد تا وسیله هدایت بشر باشد و در دقایق آن اندیشه کند. این مقاله به مثابه نوشیدن جرعه‌ای از اقیانوس بیکران بلاغت قرآن است. ما در این راه قدم گذاشتیم تا درباره ساختار قرآنی قرار گرفتن واو بین جمله علت و عامل آن که نمودی از ساختار شکنی ادبیات غنی قرآن است، لحظاتی تأمل کنیم. خروج از معیار یا عدول از اصل، پدیده‌ای سبک‌ساز به شمار می‌رود که در مباحث سبک‌شناسی به آن پرداخته شده است (ر.ک؛ فتوحی رودمعجنی، ۱۳۹۲: ۳۹). بر اساس زبان معیار، جمله مرکب جمله‌ای است که بیش از یک فعل داشته باشد و آن از جمله پایه و پیرو تشکیل می‌شود. جمله پایه مقصود اصلی نویسنده و یا گوینده را بیان می‌کند و قابل تأویل به غیر جمله نیست، ولی جمله پیرو به تنهایی معنای روشنی ندارد و معنای آن با جمله پایه کامل می‌شود و وابسته به آن است. این جمله معمولاً مفهومی از قبیل علت، نتیجه، قید زمان و قید مکان و... را به آن می‌افزاید (ر.ک؛ انوری، ۱۳۷۹: ۳۱۰-۳۱۱). جمله پیرو همواره ناقص است و معمولاً با حرف ربط می‌آید و گاه پیش و گاه پس از جمله پایه قرار می‌گیرد؛ مانند «به او تلفن خواهم کرد تا با او قرار ملاقات بگذارم». جمله «تا با او...» جمله تعلیلی و پیرو است و جمله «به او...» جمله اصلی و پایه است. حال اگر در این جمله مرکب، عبارت «تا با او...» با واو عطف همراه شود، چه تغییری در ساختار جمله ایجاد می‌شود؟ منظور از آمدن واو در این جمله چیست؟ این چنین ساختاری از نظر دستور، معیاری صحیح نمی‌باشد و به کار نمی‌رود. در عبارت «سأتصل به لأتواعد معه» از عامل و تعلیل تشکیل شده است و مقصود اصلی گوینده، جمله اول است و جمله دوم از نظر معنی وابسته به فعل جمله اول است و بین عامل و علت آن هرگز حرف عطف قرار نمی‌گیرد. جمله تعلیلی می‌تواند با «لام، حتی و کی» هم بیاید؛ مانند ﴿إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ \* لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً...﴾ (الحاقه/۱۱-۱۲)، ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾ (النساء/۴۳) و ﴿فَرَجَعْنَاكَ إِلَى

أَمْكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا ﴿٤٠﴾ (طه/۴۰). اما اگر این ساختار، یعنی همراه شدن لام تعلیل با حرف واو در متنی بلیغ به کار رفته باشد، چه توجیهی برای آمدن حرف واو وجود دارد؟ این نوع ساختار در قرآن کریم به کار رفته است و موارد آن کم نیست و از آنجا که در ادبیات پیش از نزول قرآن کریم، یعنی ادبیات عصر جاهلی وجود ندارد، یک نوآوری و شاخص سبکی قرآن به‌شمار می‌رود که در عین حال، معنی‌ساز است.

معمولاً واو عطف را حرفی می‌دانند که بین معطوف و معطوف‌علیه رابطه اشتراک معنایی و اعرابی ایجاد می‌کند، اما در برخی از آیات قرآنی مورد بررسی این مقاله، معطوف‌علیه وجود ندارد یا حداقل برای خواننده مشهود نیست و معطوف، فعلی است منصوب به «أن» مقدر، و مصدر مؤول و مجرور به حرف جرّ لام که دلالت بر تعلیل دارد و در برخی دیگر، معطوف محذوف است. در همه این آیات، ظاهراً واو بین علت و معلول قرار گرفته است. اما بحث در این است که متعلق جار و مجرور چیست! آیا مذکور است یا محذوف؟ اصولاً آیا در این مجموعه از آیات قرآن کریم حذف صورت گرفته است یا خیر؟ مقاله حاضر به بررسی این نوع عطف پرداخته است و سعی دارد به پرسش‌های ذیل پاسخ دهد:

- ۱- حرف واو در این ساختار چه نوع واوی است؟
- ۲- در صورت عاطفه بودن حرف واو، آیا معطوف محذوف است یا معطوف‌علیه؟
- ۳- آیا می‌توان این ساختار را به عنوان یک شاخص سبک‌ساز در زبان قرآن معرفی کرد؟
- ۴- چه معنا و مفهومی از این نشانه زبانی استفاده می‌شود؟

## ۱. فرضیه‌های پژوهش

- الف) واو در این ساختار عاطفه است.
- ب) در بعضی آیات، معطوف و در بعضی دیگر معطوف‌علیه محذوف است.
- ج) این ساختار یک شاخص سبک‌ساز و اندیشه‌ساز در زبان قرآن است.

## ۲. پیشینه پژوهش

پیش از این، دربارهٔ واو عطف مقاله‌ای با عنوان «آموزش تشخیص و ترجمهٔ حرف واو در متون عربی» نگاشته شده است که فقط به توضیح انواع واو و عامل یا غیرعامل بودن آن پرداخته است (ر.ک؛ جیگاره و اجدادی آرائی، ۱۳۹۲: ۸۵-۹۸) و در کتاب *بلاغه العطف فی القرآن الکریم* نوشتهٔ عفت شرفاوی نیز موضوع مقالهٔ حاضر مورد بحث قرار نگرفته است. در مقالهٔ دیگری با عنوان «اسلوب بیان علت به وسیلهٔ جملهٔ اسمیه در قرآن کریم» (ر.ک؛ کریمی فرد، براتی، ۱۳۸۹: ۱۵۷-۱۷۰) نیز به تعلیل با جملهٔ اسمیه در قرآن کریم پرداخته شده است، اما آقای بهاءالدین خرمشاهی در مقالهٔ خود با عنوان «نکات قرآنی»، این نوع واو را «یک پدیدهٔ نحوی و موجود زبانی» می‌داند و بر زائد بودن آن تکیه می‌کند که در ترجمهٔ آیات نیازی به آوردن آن نیست (ر.ک؛ خرمشاهی، ۱۳۷۴: ۲۱) و همین موضوع انگیزهٔ نگارندگان در پرداختن به این پژوهش شده است.

نگارندگان بر این باورند که واو در موارد به کار رفته در قرآن کریم، زائده نیست، بلکه عاطفه است. بنابراین، به دنبال کشف محذوف در آیات است و با روش وصفی تحلیلی، به جمع‌آوری آرای نحویان و مفسران، به‌ویژه مفسران ادیب پرداخته‌اند و پس از جمع‌بندی نظرات آنان، به تحلیل آیات و بررسی آنها پرداخته‌اند تا مشخص شود که چه حذفی در کلام صورت گرفته است.

## ۳. انواع و اقسام واو در زبان عربی

واو از نظر نوع تأثیر اعرابی که بر اسم پس از خود دارد، به ۹ قسم تقسیم می‌شود:

۱- واو عطف.

۲ و ۳- واو استیناف و حالیه.

۴ و ۵- واو معیبه و واو داخل بر فعل.

۶ و ۷- واو قَسَم و واو رُبّ.

۸- واو زائده.

۹- واو ثمانیه (ر.ک؛ ابن‌هشام، ۲۰۰۷ م: ۳۳۷-۳۵۱).

#### ۴. انواع عطف

عطف به سه قسم است که عبارتند از:

۴-۱) عطف بر لفظ معطوف‌علیه

۴-۲) عطف بر محل معطوف‌علیه

۴-۳) عطف بر توهم یا عطف بر معنی

در شواهد قرآنی، عطف بر معنی و در شواهد غیرقرآنی، عطف بر توهم خوانده می‌شود (ر.ک؛ ابن‌هشام، ۲۰۰۷م: ۴۰۰) و عبارت از عطف لفظی بر لفظی دیگر با تابعیت معطوف از اعراب فرضی و توهمی و اعتباری معطوف‌علیه، بدون توجه به اعراب حقیقی و ظاهری آن است (ر.ک؛ صفائی بوشهری، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۱۶).

درباره آیه ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ...﴾ (الرَّوم / ۴۶) گفته شده است که «لیذیقکم» عطف بر معنای «مبشرات» شده است؛ یعنی «لیبشركم و لیذیقکم».

#### ۵. ساختار جمله مرکب با وابسته تعلیلی

جمله مرکب ساختاری است متشکل از جمله اصلی (پایه) و جمله‌های وابسته (پیرو). جمله وابسته می‌تواند علت، وصف و ... باشد. در دو جمله مرکب «آمده‌ام تا درباره مطلبی مهم سخن بگویم» و «اِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»، به ترتیب «تا...سخن بگویم» و «لأتم...» فعل و علت برای جمله اصلی است. این یک اصل است که در زبان معیار بین عامل و علت، واو عطف قرار نمی‌گیرد، چون دلیلی برای عطف وجود ندارد. اما چنانچه واو عطف در متنی ادبی بین علت و عامل قرار بگیرد، چه توجیهی برای ذکر آن وجود دارد؟ در بعضی آیات قرآن کریم، جمله فعلیه با لام تعلیل همراه شده است و واو عطف نیز پیش از آن آمده است. در ساختار این آیات، گاهی جمله پایه، اسمیه است؛ مانند ﴿هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ...﴾ (ابراهیم / ۵۲) و در بیشتر موارد، فعلیه است؛ مانند ﴿...يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ وَلِيُتَّكِمُوا الْعِدَّةَ...﴾ (البقره / ۱۸۵) در این آیات باید به دنبال محذوف بود تا دلیل عطف به واو روشن گردد. این نوع



ساختار مختص قرآن کریم است و در زبان و ادبیات پیش از نزول وحی به چشم نمی‌خورد. لذا می‌توان آن را به عنوان یک شاخص سبکی مختص قرآن کریم به‌شمار آورد که در عین حال، زاینده معناست، چراکه فقط در قرآن کریم با چنین ساختاری مواجه هستیم و آنچه ساختار این آیات را متمایز می‌کند، وجود حرف واو در آنهاست. ساختار این جملات با بقیه آیات تفاوت دارد. آیات دیگری در قرآن کریم گواهی می‌دهند که قرار گرفتن واو بر اساس اختیار است؛ چراکه در ذکر آن هیچ اجباری وجود ندارد؛ مثلاً در آیه ﴿وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ...﴾ (الجاثیه / ۲۲)، اساساً واو به عنوان عاطف میان جمله علت یا پیرو «لتجزی...» و جمله پایه «خلق...» قرار نمی‌گیرد؛ زیرا علت فعل با خود فعل قابل جمع نیست و هیچ گونه اشتراک اعرابی، لفظی و معنوی بین آن دو نیست. بنابراین، باید در این میان چیزی محذوف باشد که خود «واو» دلیل بر حذف آن است. فراوانی این ساختار در میان آیات قرآنی، آن را به یک شاخص سبکی تبدیل کرده است، چراکه گزینش واو و اختیاری بودن ذکر آن در این ساختار نقش اساسی در سبک‌ساز بودن آن ایفا می‌کند و این دو، همان عناصر مهمی هستند که در تعریف سبک بیان شده است (ر.ک؛ فتوحی رودمعجنی، ۱۳۹۲: ۳۵). گوینده از بین هزاران کلمه، عبارت یا شیوه بیان، یکی را برمی‌گزیند و مقصود خویش را بیان می‌کند. بنابراین، واو در این آیات، هدف، وظیفه، نقش و مأموریت دارد و تعمداً در این ساختار به کار رفته است. در این آیات، قرآن از اصل (زبان معیار) عدول کرده، به شیوه‌ای هنرمندانه واو را در این ساختار وارد کرده است تا از طرفی یک ساختارشکنی و شگفتی زبانی در زبان قرآن رخ دهد و از طرف دیگر، خواننده را به تأمل و تفکر وادارد تا به کمک واو، در جستجوی معنای گم‌شده باشد که در جایگاه معطوف یا معطوف‌علیه قرار می‌گیرد و این با هدف نزول قرآن کریم مطابق است، چون قرآن کریم نازل شده است تا بشر را به تفکر وادارد<sup>۱</sup>. در این آیات مخاطب می‌اندیشد که معطوف بر چه کلمه‌ای عطف شده است، اما چون معطوف‌علیه در آیه مذکور نیست، منتبه می‌شود که کلمه‌ای حذف شده است و این کلمه می‌تواند علتی دیگر و یا عامل علت موجود باشد.

پس از رجوع به تفاسیر معانی القرآن، إعراب القرآن (النحاس)، التبیان فی تفسیر القرآن، الکشاف، مجمع‌البیان البحر المحیط، الدر المنصون، معالم التنزیل، أنوار التنزیل، التبیان فی

إعراب القرآن، كنز الدقائق، روح المعانی، التحرير و التنوير و إعراب القرآن و بیانه معلوم شد که سه دیدگاه دربارهٔ محذوف وجود دارد:

الف) آنچه حذف شده (محذوف)، متعلق تعلیل موجود است.

ب) آنچه حذف شده، علتی دیگر است که معطوف‌علیه می‌باشد.

ج) کوفیان معتقدند که حذفی صورت نگرفته است و واو نیز زائد است و تعلیل متعلق به فعل سابق است، ولی بصری‌ها چنین نظری ندارند (ر.ک؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۳: ۲۶۳؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۹: ۴۹۴؛ درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۹: ۲۴۴ و سمین، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۲۰۷).

بهاء‌الدین خرمشاهی در مقالهٔ خود با عنوان «نکات قرآنی»، مواردی از این نوع عطف را آورده است، اما فقط به واو میان علت و معلول بسنده نکرده، بلکه انواع دیگری از واو را نیز برشمرده است؛ مانند واو بین شرط و جواب آن.

با دقت و تأمل در آیات مشخص می‌شود که در بعضی آیات جملهٔ تعلیلی عطف به ماقبل است و نیازی به تقدیر گرفتن هیچ محذوفی نیست و در بعضی دیگر، جملهٔ تعلیلی، علت برای فعلی محذوف است که از قرائن جمله و استناد به قرآن کریم استخراج می‌گردد و در دسته‌ای دیگر، معطوف به علت دیگری عطف شده که محذوف است و معطوف‌علیه علت است و هر دو تعلیل، متعلق به عامل مذکور هستند. بنابراین، در دستهٔ دوم، معلل (عامل)، محذوف است و در دستهٔ سوم، علت.

۵-۱) آیاتی که معطوف‌علیه مذکور است و نیازی به تقدیر گرفتن محذوف نیست

○ عطف بر جار و مجرور (عطف علت بر سبب)

۱- ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّنْقِي الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران/۱۶۶).

۲- ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّبْنَةٍ أَوْ تَرَكَتُمْوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ

الْفَاسِقِينَ﴾ (الحشر/۵).

## ○ عطف بر معنی

- ۳- ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ... وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِأَحِلَّ لَكُم بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾  
(آل عمران / ۴۹-۵۰)
- ۴- ﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبَّارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا...﴾ (الأنعام/۹۲).
- ۵- ﴿وَمِن آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِّن رَّحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (الروم/۴۶).

## ○ عطف علت بر مفعول له

- ۶- ﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ (آل عمران/۱۲۶).
- ۷- ﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (الأنفال/۱۰).

۵-۲) آیاتی که معلل (عامل یا متعلق) حذف شده است

- ۱- ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِكَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم...﴾ (البقره/۲۶۰).
- ۲- ﴿... وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِأَخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَٰكِن لِّيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا...﴾ (الأنفال/۴۲).
- ۳- ﴿وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ (الفتح/۲۰).
- ۴- ﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي

تَخْتَلِفُونَ فِيهِ... ﴿ (الرّخرف/۶۳).

۵- ﴿وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (الجاثیه/۲۲).

۶- ﴿هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ (ابراهیم/۵۲).

۵-۳) آیاتی که در آنها علت حذف شده است

۱- ﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ... فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي...﴾ (البقره/۱۵۰).

۲- ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ... فَأَنْظَرُ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لِمَ يَتَسَنَّهٗ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ...﴾ (البقره/۲۵۹).

۳- ﴿فَلَمَّ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ...﴾ (الأنفال/۱۷).

۴- ﴿إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ \* ... وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي﴾ (طه/۳۸-۳۹).

۵- ﴿وَكَذَلِكَ نَفِصَلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ﴾ (الأنعام/۵۵).

۶- ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (الأنعام/۷۵).

۷- ﴿وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (الأنعام/۱۰۵).

۸- ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ... غُرُورًا... \* وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ... وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُّقْتَرِفُونَ﴾ (الأنعام/۱۱۲-۱۱۳).

۹- ﴿...وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...﴾ (يوسف/۲۱).

۱۰- ﴿قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَىٰ هَيْئٍ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ...﴾ (مريم/۲۱).

- ۱۱- ﴿... يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمُ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (البقره/۱۸۵).
- ۱۲- ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَازِيرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ...﴾ (النحل/۱۴).
- ۱۳- ﴿وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا...﴾ (غافر/۸۰).
- ۱۴- ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَلِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ...﴾ (الأحقاف/۱۹).
- ۱۵- ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ...﴾ (الحديد/۲۵).

#### ۶. دیدگاه نحویان دربارهٔ این ساختار

علمای نحو دربارهٔ این ساختار آرای متعددی ارائه کرده‌اند و از عنصر حذف، نقش و جایگاه واو و دلالت آن در این ساختار غفلت نکرده‌اند.

با بررسی دیدگاه نحویان دربارهٔ این ساختار به مشترکاتی در تحلیل برخی از زمینه‌های آن برمی‌خوریم، چنان‌که در زیر به تفاوت‌هایی در تحلیل دیگر جنبه‌های این ساختار پرداخته می‌شود.

#### ۶-۱) فرآء

دیدگاه فرآء دربارهٔ این ساختار این است که تعلیل موجود، علت برای فعل محذوف مؤخر است، چنان‌چه در آیهٔ ۲۵۹ سورهٔ بقره (لنجعلک) را علت می‌داند برای فعلی مقدر، و دلیل آمدن واو را چنین توضیح می‌دهد که اگر واو ذکر نمی‌شد، نگاه کردن به مرکب عزیر شرطی بود برای آیه قرار گرفتن خود عزیر، حال آنکه این معنی مطلوب آیه نیست، بلکه مطلوب این است که «برای اینکه تو را نشانه قرار دهیم، این میراندن و زنده کردن را انجام دادیم». وی در

این باره می‌گوید: «إِنَّمَا أُدْخِلْتُ فِيهِ الْوَاوَ لِنِيَّةِ فِعْلٍ بَعْدَهَا مُضْمَرٌ، كَأَنَّهُ قَالَ وَ لِنَجْعَلُكَ آيَةً فَعَلْنَا ذَلِكَ، وَ كَثِيرٌ فِي الْقُرْآنِ» (فراء، ۱۹۸۰م، ج ۱: ۱۷۳).

وی درباره آیه ۱۸۵ سوره بقره نیز معتقد است که واو برای دلیلی معنایی آمده است و هدف از قرار گرفتن آن بین عامل و علت، این است که این علت معلول برای فعل قبل نباشد، بلکه متعلق به مابعد خود باشد (ر.ک؛ همان: ۱۱۲).

با بررسی دیدگاه فراء، چنین نتیجه می‌گیریم که او واو را عاطفه می‌شمرد و فعلی را پس از واو در تقدیر می‌گیرد که فعل مقدر یا عیناً همان فعل پیش از واو است و یا از ماده «فعل».

## ۲-۶) زمخشری

رأی زمخشری درباره آیه ۹۲ سوره انعام بر این است که «لتنذر» عطف بر معنی است، اما درباره آیه ۴۶ سوره روم که از نظر ساختار مشابه این آیه است، علاوه بر عطف معنی، علت بودن را برای فعل مقدر «أرسلنا» که مشابه فعلی است که در ابتدای آیه آمده، بیان می‌کند (علت برای فعل مقدر مؤخر)، درباره آیه ۲۲ سوره جاثیه، آیه ۳۹ سوره طه، آیه ۲۱ سوره مریم و آیه ۵۲ سوره ابراهیم نظر ایشان این است که این فعل، عطف بر علتی محذوف است. درباره آیه ۱۵۰ سوره بقره معتقد به سه رأی متفاوت است و نظر ایشان درباره آیات ۲۵۹ و ۲۶۰ سوره بقره، آیات ۵۵ و ۱۰۵ سوره انعام، آیه ۲۱ سوره مریم، آیه ۱۸۵ سوره بقره، آیه ۱۵۴ سوره آل عمران و آیه ۱۹ سوره أحقاف این است که علت برای فعلی محذوف است و این فعل محذوف را غالباً از معنای فعل ذکر شده در آیه استخراج می‌کند. گاهی «فعل» یا «فعلنا» را در تقدیر می‌گیرد. درباره آیه ۷۵ سوره انعام نیز می‌گوید: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ ﴿جمله معترض بها بین المعطوف و المعطوف عليه و المعنى مثل ذلك التعريف و التبصير نعرف إبراهيم و نبصره ملكوت السموات و الأرض يعنى الربوبية و الإلهية و نوقفه لمعرفة و نرشده بما شرحنا صدره و سدنا نظره و هديناه لطريق الاستدلال﴾»<sup>۲</sup> (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۴۰).

نظر زمخشری با نظر فراء متفاوت است. او در مواردی، واو را عاطفه و معطوف را عطف بر معنی فرض می‌کند و در مواردی، فعلی مشابه فعل پیش از واو یا «فعل» و مانند آن را در تقدیر

می‌گیرد و در مواردی، جملهٔ عَلت را عطف بر عَلتی محذوف محسوب می‌کند و در همهٔ موارد، واو را عاطفه فرض می‌کند.

### ۳-۶) نَحَّاس

نحّاس بر این باور است که عَلت مذکور متعلق به عاملی مؤخر است؛ مانند ﴿جِئْتُمْ﴾ در (آل عمران/۵۰)، «أَنْزَلْنَاهُ» در (الأنعام/۹۲)، «جَعَلَهُ» در (آل عمران/۱۲۶)، «سَأَلْتُ» در (البقره/۲۶۰)، «فَعَلَ» در (الجاثیه/۲۲)، «فَضَلْنَاها» در (الأنعام/۵۵)، «أَرَيْنَاهَا» در (الأنعام/۷۵)، «صَرَفْنَاهَا» در (الأنعام/۱۰۵)، «مَكَّنَاهُ» در (یوسف/۲۱)، «فَرَضَ... الحَرْبَ» در (آل عمران/۱۵۴). چنان که می‌بینیم، عامل مذکور را فعلی مشابه فعل مذکور در جمله می‌داند. اما دربارهٔ آیهٔ ۱۸۵ سورهٔ بقره، ۵ رأی را ذکر می‌کند و اشاره‌ای بر نظر خود ندارد. وی می‌گوید: ﴿... وَتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ...﴾ فيه خمسة أقوال. قال الأخفش: هو معطوفٌ أی و یرید «ولتكمملوا العدة» كما قال: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ...﴾ (الصف/۸) و قال غيره: يريد الله هذا التخفيف لتكملوا العدة، وقيل الواو مقحمة، و قال الفراء المعنى و لتكملوا العدة فعل هذا. قال أبو جعفر: و هذا قول حسن و مثله ﴿وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (الأنعام/۷۵) أی وليكون من الموقنين فعلنا ذلك، و القول الخامس ذكره أبو إسحاق إبراهيم بن السري قال: هو محمول على المعنى و التقدير فعل الله ذلك ليسهل عليكم و لتكملوا العدة» (النحّاس، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۹۷). یادآوری می‌شود که این دیدگاه نحّاس مانند دیدگاه فراء است.

### ۷. دیدگاه مفسران دربارهٔ این ساختار

مفسران نیز در اثناء بحث‌های خویش دربارهٔ تفسیر آیات مورد نظر به این مسئله پرداخته‌اند که واو در اینجا نیازمند معطوف‌علیه یا عامل محذوف است و یا اینکه واو زائده است و متعلق به فعل پیشین است و دربارهٔ ساختار این آیات به بحث پرداخته‌اند.

## ۷-۱) طبرسی

درباره دو آیه ۴۶ سوره آل عمران و آیه ۵۰ سوره روم نظر ایشان عطف بر معنی است، درباره آیه ۲۵۹ سوره بقره، علّت برای فعل مقدّر مؤخّر (فعلنا)، درباره آیه ۳۹ سوره طه و آیات ۵۵ و ۱۰۵ سوره انعام و نیز آیه ۱۸۵ سوره بقره، علّت را عطف بر علّت محذوف می‌داند و در ۳ مورد آیات البقره/۱۵۰ و الأنعام/۱۱۳ و الحديد/۲۵ علّت را عطف به ماقبل گرفته است. وی ذیل آیه ۲۵۹ سوره بقره اشاره به علّت معنایی آمدن واو کرده است و می‌گوید: «وَلِنَجْعَلَكَ ﴿۱﴾ دَخَلَتِ الْوَاوُ لِاتِّصَالِ اللَّامِ بِفِعْلِ مَحذُوفٍ كَأَنَّهُ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ فَعَلْنَا ذَلِكَ. لِأَنَّ الْوَاوُ لَوْ أُسْقِطَتْ اتَّصَلَتِ اللَّامُ بِالْمَتَقَدِّمِ»<sup>۳</sup> (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۳۹ و طوسی، بی‌تا، ج ۲: ۲۲۴). «... وَتَتَكْمَلُوا الْعِدَّةَ...»<sup>۴</sup> ففیه وجهان (أحدهما) أنه عطف جملة على جملة لأن بعده محذوفاً و تقديره و لتكملوا العدة شرع ذلك أو أريد ذلك و مثله قوله ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (الأنعام/۷۵) أى وليكون من الموقنين أريناه ذلك (والثاني) أن يكون عطفاً على تأويل محذوف و دلّ عليه ماتقدّم من الكلام لأنه لما قال: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ﴾ (البقره/۱۸۵) دلّ على أنه قد فعل ذلك ليسهل عليكم فجاز و لتكملوا العدة عطفاً عليه» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۴۹۶).

## ۷-۲) ابن عاشور

برایند آرای ابن عاشور این است که علّت مذکور عطف است بر فعل سابق، وی تا آنجا که معنی اجازه می‌دهد، علّت را عطف به ماقبل می‌داند، چنانچه در ۱۱ مورد الحشر/۵؛ آل عمران/۵۰؛ الروم/۴۶؛ آل عمران/۱۲۶؛ الفتح/۲۰؛ الجاثیه/۲۲؛ طه/۲۲؛ الأنعام/۱۱۳؛ البقره/۱۸۵؛ آل عمران/۱۵۴ و النحل/۱۴ این نظر را دارد. اما درباره سوره الأنعام/ آیات ۷۵، ۹۲ و ۱۰۵، البقره/۲۵۹؛ الأنفال/ ۱۷ و یوسف/۲۱، نظر ایشان عطف بودن بر علّتی محذوف است و درباره آیه الأحقاف/۱۹، رأی ایشان علّت بودن برای عامل محذوف در ابتدای کلام است؛ یعنی پیش از علّت مذکور نه مؤخّر. نظر ابن عاشور درباره آیه ۲۵۹ سوره بقره این است که «لنجعلک» عطف



است بر علتی محذوف و تقدیر آن، «لنجعل ما ذُكر آية لك على البعث» می‌باشد (ر.ک؛ ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۲: ۵۱۰).

وی همچنین ذیل آیه ۵۵ سوره انعام بیان کرده است که «لتستبین» عطف بر علتی محذوف است (ر.ک؛ همان، ج ۶: ۱۲۵).

همچنان که درباره آیه ۷۵ سوره انعام نیز به همین آیه ارجاع می‌دهد و مشهود است که ابن‌عاشور هم در این آیه به ایجاز حذف اشاره می‌کند.

### ۷-۳) آلوسی

آلوسی درباره این آیات چند وجه را ذکر کرده است و در بیشتر آیات، هم علت برای فعل محذوف و هم عطف بر علت محذوف را در تقدیر گرفته است و نظر صریحی ارائه نمی‌کند. وی درباره آیات الفتح/۲۰؛ البقره/۲۵۹؛ الأنفال/۱۷؛ طه/۳۹؛ الأنعام/۷۵؛ آل عمران/۱۵۴ و ابراهیم/۵۲ هر دو وجه را ذکر کرده است. درباره آیه ۵ سوره حشر دو وجه عطف بر جاز و مجرور و عطف بر علت مقدر را ذکر می‌کند. درباره آیه ۹۲ سوره انعام، عطف بر معنی و عطف بر علت محذوف را آورده است. درباره آیه ۴۶ سوره روم، علت را عطف بر علتی محذوف می‌داند. در آیه ۱۲۶ سوره آل عمران، نظر ایشان عطف بر بشری و علت برای فعل محذوف هر دو وجه است. وی ذیل آیه ۵ سوره حشر آورده است که معطوف بر «یاذن الله» است و این عطف، علت بر سبب است و نیازی به تقدیر گرفتن هیچ فعلی نیست (ر.ک؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴: ۲۳۷).

آلوسی درباره آیه ۵۵ سوره انعام معتقد است که فعل محذوف، «نفعل ما نفعل» می‌باشد (ر.ک؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴: ۱۵۶)، در صورتی که سایر مفسران، «فصلنا» را عامل محذوف می‌دانند (ر.ک؛ ابوحنیفان، ۱۴۲۰ق، ج ۴: ۵۲۹؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۲۹ و النحاس، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۱۲۶).

افزون بر این، درباره همین آیه، آلوسی عطف بر علت محذوف بودن را وجهی دیگر می‌داند و دلیل ذکر نشدن آن را چنین بیان می‌کند: «لم يقصد تعليله به بخصوصها، إنما قصد الإشعار بأن له فوائد جمّة من جملتها ما ذكر»<sup>۴</sup> (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴: ۱۵۶).

آلوسی درباره آیه ۱۷ سوره انفال معتقد است که واو در اینجا دو وجه دارد: یا متعلق است به فعلی محذوف، و یا عطف است به علت محذوف. طبق نظر آلوسی، معطوف علیه محذوف، «لیمحق الکافرین» می‌باشد. وی در تفسیر خود چنین می‌گوید: «اللّام إمّا للتعلیل متعلق بمحذوف متأخر فالواو اعتراضیه آی و للإحسان إلیهم بالنصر و الغنیمه فعل ما فعل لا لشیء آخر غیر ذلك ممّا لا یجدیهم نفعاً، و إمّا برمی فالواو للعطف علی علة محذوفه آی ولكن الله رمی لیمحق الکافرین و لیبلی... إلخ» (همان، ج ۵: ۱۷۴).

با استناد به کتاب معنی‌اللبیب که انواع عطف را بررسی کرده است و آیه ۴۶ سوره روم را به عنوان یکی از شواهد آن آورده، باید گفت که در باب شماره ۳، ۴ و ۵، مفسران و نحویان نیز این عقیده را دارند که علت مذکور، عطف جمله است بر معنای شبه‌فعل (مصداقاً، مبارک و مبشرات). شماره ۳ عطف است بر معنای «مصداقاً» (ر.ک؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۲: ۱۸؛ طوسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۴۷۱؛ قمی، ۱۳۶۸، ج ۳: ۱۰۸ و آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۱۶۴). بعضی آراء نیز بر مقدر گرفتن فعلی محذوف دلالت دارند؛ مانند: «**جنتکم**» لأحلّ لکم» (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۳: ۱۶۹؛ قمی، ۱۳۶۸؛ ج ۳: ۱۰۸؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۱۶۴ و درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۵۱۶).

شماره ۴ عطف است بر معنای «مبارک» (أنزلناه للبرکات و لتنذر...) (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۴۵؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۲: ۱۷۲؛ قمی، ۱۳۶۸، ج ۴: ۳۹۲؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴: ۲۰۹ و درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۱۶۷).

شماره ۵ نظر مفسران این است که «**وَلِيُذِيقَكُمْ**» عطف است بر معنای مبشرات و تقدیر چنین است: «لیبشركم به و لیذیقکم» (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۸: ۳۹۷؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۴۸۴؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۴: ۲۰۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸: ۴۸۳؛ قمی، ۱۳۶۸، ج ۱۰: ۲۱۵؛ ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۲۱: ۷۱ و آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۱: ۵۱).

## ۸. دیدگاه بلاغیون دربارهٔ این ساختار

با اینکه این ساختار باید در علم بلاغت مورد بررسی قرار می‌گرفت، اما در جستجوی این ساختار، در بحث فصل و وصل و ایجاز حذف می‌بینیم که جای این ساختار در لابه‌لای سطرهای کتاب‌های بلاغت خالی است، چراکه این موضوع موارد متنوع و متعددی دارد و انگشت‌شمار نیست و انتظار می‌رفت که لاقلاً به آن اشاره‌ای هر چند کوتاه می‌شد. همان‌گونه که به دلیل وصل در عبارت‌هایی مانند «لا و اَیْدک الله» اشاره شده است. اما در هیچ یک از کتاب‌های بلاغت، ذیل دو عنوان مزبور، بحثی دربارهٔ این ساختار به میان نیامده است.

## ۹. حرف واو پدیده‌ای معناساز در ساختار مزبور

آمدن واو در این آیات بیهوده نیست، چراکه خداوند از انجام فعل بیهوده مبرا است. وجود واو علت معنایی دارد؛ علامتی است بر حذف معطوف‌علیه و ابزاری برای آگاه کردن مخاطب است. این واو، خواننده و شنونده را به اندیشیدن وامی‌دارد تا اندیشه کند که معطوف بر چه کلمه‌ای عطف شده است. واو عاطفه است و بر حذف معطوف‌علیه دلالت دارد. بنابراین، در این آیات، وصل با هدف ایجاز وجود دارد. مفسران به علت معنایی واو اشاره کرده‌اند، چنان‌چه پیش از این، ذیل آرای مفسران به این مطلب اشاره شد.

۱- واو آمده است تا معطوف از نظر معنی متعلق بر فعل پیشین نباشد (ر.ک؛ فرآء، ۱۹۸۰م،

ج ۱: ۱۱۲ و طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۳۹).

۲- به منظور توجه دادن مخاطب به این مطلب که معطوف و معطوف‌علیه با هم متفاوت

هستند (ر.ک؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۸: ۳۵۴).

۳- معطوف‌علیه از اهمیت خاصی برخوردار نبوده، منظور آیه نیست (ر.ک؛ آلوسی،

۱۴۱۵ق، ج ۶: ۳۹۹).

۴- به دلیل آگاهی شنونده نسبت به آن (ر.ک؛ النَّحَّاس، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۲۳۵).

۵- دلالت بر اینکه هدف‌های دیگری هم وجود دارد، اما شنونده وسعت درک آن را ندارد<sup>۵</sup>

(ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱: ۱۰۶).

۶- به نظر می‌رسد ذکر واو در این ساختار، از یک سو، مخاطب را به اندیشیدن دربارهٔ

معطوف‌علیه محذوف وامی دارد و از سوی دیگر، معطوف را در نظر خواننده برجسته می‌کند و اهمیت ویژه آن را نشان می‌دهد. همچنین ابزاری است برای نشان دادن نظم و پیوستگی میان واژگان و جمله‌های یک آیه با آیات دیگر است که با آن یک هم‌پوشانی میان آیات ایجاد می‌کند.

### ۱۰. محذوف در آیات چیست؟

#### ۱-۱۰ آیات دسته اول

۱- عطف بر جار و مجرور (۱ و ۲): چنان‌که اشاره شد، در این آیات حذف صورت نگرفته است.

۲- عطف بر معنی: به نظر می‌رسد آن دسته از آیاتی که مفسران و نحویان اجماع نظر دارند که جمله علت بر معنای شبه‌فعل مذکور عطف گردیده است، درست نباشد؛ زیرا شبه‌فعل مذکور در برخی آیات صفت و در برخی دیگر، حال یا معطوف به حال است که در هر صورت اسم را توضیح می‌دهد، اما جمله معطوف، علت فعل را بیان می‌کند و بدان مرتبط است، نه به اسم. بنابراین، علت وقوع فعل که قید آن محسوب می‌شود، نمی‌تواند به صفت اسم عطف شود. از دیگر سو، در برخی آیات قرآنی می‌توان محذوف را که گاه معطوف و گاهی معطوف‌علیه است، به دست آورد.

با توجه به آیات قرآن کریم می‌توان گفت:

- شماره ۳ (آل عمران/۵۰): با کنار هم گذاشتن آیه ۶۳ سوره زخرف و این آیه باید گفت که محذوف در این آیه، علت محذوف است و تقدیر آن، «لأبیین» می‌باشد: ﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾ (الزخرف/۶۳)؛ ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ...﴾ (آل عمران/۴۳) و ﴿وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّورَةِ وَالْحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾ (آل عمران/۵۰).

هر دو آیه از زبان حضرت عیسی (ع) است و واژگانی متشابه دارند. از آنجا که موضوع دو آیه و واژه‌ها یکی است، پس به نظر می‌رسد محذوف در آیه ۵۰ سوره آل عمران، «لأبّین» می‌باشد.

- شماره ۴ (الأنعام/۹۲): محذوف در این آیه، با توجه به آیه ۲۱۳ سوره بقره که می‌فرماید: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا...﴾. از آنجا که در این آیه از سوره بقره نیز هدف از فرستادن کتاب، حکم کردن بین مردم عنوان شده است، بنابراین، با توجه به تناسب واژگانی و موضوعی در این دو آیه، باید گفت که محذوف در آیه ۹۲ سوره انعام نیز «لنحکم» می‌باشد.

- شماره ۵ (الروم/۴۶): با توجه به آیات زیر:

\* ﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ... فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ ...﴾ (الأعراف/۵۷).

\* ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ ...﴾ (الحجر/۲۲).

\* ﴿وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا﴾ (الفرقان/۴۸).

در این آیه، با توجه به ارتباط و تناسب موجود بین آیات آورده شده، محذوف «لینزل الماء» می‌باشد که با معنی و الفاظ پیشین نیز مطابقت دارد: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ (لینزل الماء) وَلِيَذِيقَكُمْ مِّن رَّحْمَتِهِ». یا با توجه به آیه ۲۲ سوره حجر، معطوف (لواقح) محذوف است: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لَوَاقِحَ لِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ». اگر نیک به آیات فوق بنگریم، از دو سو هم‌پوشانی وجود دارد: از یک سو، با استنباط از آیات ۴۸ سوره فرقان و ۲۲ سوره حجر، معطوف‌علیه (لینزل الماء)، آیه ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيَذِيقَكُمْ مِّن رَّحْمَتِهِ...﴾ را پوشش می‌دهد و میان این آیات، ارتباط عمیق، نظم و پیوستگی محکمی به وجود می‌آورد. از سوی دیگر، با استفاده از آیه ۲۲ سوره حجر، معطوف واژه «لواقح» آیه مزبور را پوشش می‌دهد و نظم و پیوستگی را به شکل دیگری نشان می‌دهد.

۶ و ۷- در این دو آیه که واژه‌ها تکرار شده، نظر بر این است که «لتطمئن» مصدر مؤول، جارّ و مجرور و معطوف است به «بشری» در صورتی که آن را مفعولّ له تحلیل کرد. بنابراین، حذفی صورت نگرفته است و وجود لام تعلیل در این وجه، «بشری» را به عنوان مفعولّ له تقویت می‌کند. در این صورت، «جعل» در آیه یک مفعولی است.

فخر رازی درباره این آیه می‌گوید که «لتطمئن» عطف است بر «بشری» و دلیل اینکه فعل بر اسم عطف شده، این است که دو دلیل مهم وجود دارد: یکی بشارت و دیگری اطمینان و دومی اهمیت بیشتری دارد. پس با لام تعلیل آمده تا هم اهمیت آن آشکار شود و هم مخاطب متوجه وجود تفاوت بین این دو علت شود (ر.ک؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۸: ۳۵۴). علت دوم منصوب نشده است، چون شرط اتحاد فاعل بین فعل و مفعول را ندارد (ر.ک؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۲۶۲؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۳: ۳۳۶؛ سمین، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۲۰۷).

#### ۱۰-۲) آیات دسته دوم

۱- محذوف در آیه ۲۶۰ سوره بقره «سألت ذلک» می‌باشد (درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۴۰۲؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۳۰۸؛ ابوحیان، ۱۴۲۹ق، ج ۲: ۶۴۲ و النّخاس، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۱۲۸).

۲- محذوف در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران «فرض علیکم الحرب و القتال» می‌باشد (ر.ک؛ النّخاس، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۱۸۵). بقیه مفسران و نحویان درباره محذوف نظری نداده‌اند و زمخشری نیز «فعل ذلک» را محذوف گرفته است (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۴۲۹).

۳- محذوف در آیه ۴۲ سوره انفال «قدر الله التّقاء کم...» (طبرسی، ۴: ۸۴۰)، «جمعکم هنالک» (النّخاس، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۹۹)، «جمعکم بغیر میعاد» (درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۴: ۷) می‌باشد.

۴- محذوف در آیه ۲۰ سوره فتح با استناد به کتاب‌های تفسیر «لتسلموا» (ر.ک؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۵: ۱۲۹) یا «لتشکروه» (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۹: ۴۹۳ و درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۹: ۲۴۴) می‌باشد.

۵- محذوف در آیه ۶۳ سوره زخرف، «جتکم» می‌باشد و «حرف عطف حذف نشده تا اینکه

متعلق به فعل قبلی نباشد و به این علت به طور خاص توجه شود، گویی که به تنهایی یک جمله است» (درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۹: ۱۰۱).

۶- محذوف در آیه ۲۲ سوره جاثیه با توجه به تناسب موضوع و واژه‌ها در این آیه و آیه ۷ سوره هود ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ... لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ ...﴾ و آیه ۲ سوره ملک ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ...﴾، «لیبلوکم» می‌باشد (خلق السموات و الأرض بالحق «لیبلوکم» و لتجزی کل نفس...).

۷- فعل محذوف در آیه ۵۲ سوره ابراهیم با توجه به آیه ۱۹ انعام ﴿وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ﴾ فعل «أوحی» می‌باشد؛ زیرا دو آیه، هم از نظر معنی و هم از نظر واژه‌ها کاملاً با هم متناسب هستند. در تفاسیر، متعلق لام، فعل «أنزل» در تقدیر گرفته شده است (لینذروا به «أنزل») (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳: ۲۰۴؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۷: ۲۴۲ و قمی، ۱۳۶۸، ج ۷: ۹۴). نحاس می‌گوید: «فعل به دلیل آگاهی شنونده نسبت به آن حذف شده است» (النحاس، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۲۳۵).

### ۱۰-۳) آیات دسته سوم

۱- محذوف در آیه ۱۵۰ سوره بقره با استناد به آیه ۳ سوره مائده ﴿فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾، «لأكمل علیکم دینی» می‌باشد. در این دو آیه، موضوع بیان حکمی از احکام الهی است و واژه‌ها هم متشابه است. بنابراین، محذوف همان است که در سوره مائده ذکر شده است و در سوره بقره محذوف می‌باشد. در کتاب‌های تفسیر، این تعلیل متعلق گرفته شده است برای فعل محذوف مقدر «عرفتکم قبلتی» (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۴۴) یا «أمرتکم» (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۲۰۶).

۲- محذوف در آیه ۲۵۹ سوره بقره با استناد به سخن ابن‌عاشور که قبلاً بیان شد، «و لنجعل آیه لك على البعث» می‌باشد که با این تقدیر معنای جمله کامل می‌شود. در بعضی تفاسیر، فعل محذوف «أرینا ذلک لتعلم قدرتنا» (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۶۳۰)، یا «فعلنا ذلک» در تقدیر گرفته شده است (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۱).

۳۰۶؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۱۵۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۳۹؛ قمی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۴۱۵ و آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۲۳).

۳- محذوف در آیه ۱۷ سوره انفال با استناد به آیه ۱۴۱ سوره آل عمران ﴿وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾، «لیمحق الکافرین» می‌باشد؛ یعنی «ولکن الله رمی لیمحق الکافرین و لیبلی المؤمنین». معنای جمله و قرائن دلالت بر این دارد که محذوف باید در تضاد با جمله مذکور باشد. آلوسی نیز در تفسیر خود، فعل «لیبلی» را معطوف گرفته است بر فعل محذوف با تقدیر «لیمحق الکافرین» (ر.ک؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۵: ۱۷۴).

۴- محذوف در آیه ۳۹ سوره طه، فعل «ألقت» است که بر این اساس، «لتصنع» معطوف است به علتی محذوف و معطوف‌علیه محذوف، یا «لیتعطف بک» می‌باشد (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۶۳؛ قمی، ۱۳۶۸، ج ۸: ۳۱۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸: ۵۰۳)، یا «لیتلف بک» (ر.ک؛ ابوحنیفان، ۱۴۲۰ق، ج ۷: ۳۳۲)، یا «لتحب من الناس» (ر.ک؛ درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۶: ۱۹۰).

۵- محذوف در آیه ۵۵ سوره انعام با استناد به تفسیر ابن عاشور، «لتعلم کنه ذلك» می‌باشد (ر.ک؛ ابن عاشور، بی تا، ج ۶: ۱۲۵).

۶- محذوف در آیه ۷۵ سوره انعام با در نظر گرفتن آیه ۱۰ سوره منافقون، ﴿فَأَصْدَقَ وَأَكْنَ مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾، «لیصدق» می‌باشد.

۷- محذوف در آیه ۱۰۵ سوره انعام با استناد به آیه ۶۵ از همین سوره ﴿انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾ و آیه ۵۰ سوره فرقان ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا...﴾ و آیه ۱۱۳ سوره طه ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ...﴾ و آیه ۲۷ سوره احقاف ﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِّنَ الْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ می‌توان گفت که محذوف در این آیه، «لعلهم يفقهون»، «لعلهم يرجعون»، یا «ليذكروا» می‌باشد.

۸- «لتصغى» در آیه ۱۱۳ سوره انعام، عطف است بر «غرورا» و حذف صورت نگرفته است.



۹- محذوف در آیه ۲۱ سوره یوسف، با توجه به تفسیر روح‌المعانی، «مکنّا له فی أرض مصر لیتصرّف فیها بالعدل و لنعلمه...» (الوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۶: ۳۹۹).

۱۰- محذوف در آیه ۲۱ سوره مریم، با توجه به آیه ۱۹ از همین سوره ﴿قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا﴾، «لِئَهَبَ لَكَ غُلَامًا» می‌باشد.

۱۱- محذوف در این آیه، با توجه به آیه ۶ سوره مائده ﴿...وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ ... فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا... مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ...﴾، آیه ۱۷۸ سوره بقره ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ... فَمَنْ عُفِيَ... ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ و آیه ۲۸ سوره نساء ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ...﴾، «لتطهروا» یا «ليخفف عنكم» می‌باشد.

۱۲- محذوف در این آیه، با توجه به آیه ۱۲ سوره جاثیه ﴿اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِيََ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا...﴾ و آیه ۴۶ سوره روم ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ ... وَلِتَجْرِيََ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ﴾، «لتجری بأمره» می‌باشد.

۱۳- «لتبلغوا» عطف بر «لتركبوا» در آیه پیشین است و در این آیه حذف صورت نگرفته است.

۱۴- محذوف در آیه ۱۹ سوره احقاف، با توجه به معنای آیه ۱۶۵ سوره انعام ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ...﴾ «لیبلوهم» می‌باشد، چراکه در این آیه نیز سخن از درجات بندگان است و هدف از اینکه خداوند بعضی را بر بعضی دیگر ترفیع درجه می‌دهد، آزمودن آنهاست.

۱۵- محذوف در آیه ۲۵ سوره حدید، با توجه به تفسیر معالم‌التنزیل، «لیتعامل الناس بالحق و العدل» می‌باشد (ر.ک؛ بغوی، ۱۴۲۰ ق، ج ۵: ۳۳).

با جمع‌بندی آرای مفسران و نحویانی که به نام آنها اشاره شد، ملاحظه می‌شود که درباره این آیات، وجه غالب آن است که علت مذکور متعلق به فعلی محذوف است و این فعل محذوف معمولاً همان فعلی است که در ابتدای آیه آمده است. طبق آمار به دست آمده، ۸۸ رأی دلالت بر تعلق لام به فعل محذوف دارد، در صورتی که ۵۹ رأی ذکر کرده که علت مذکور، عطف بر علتی دیگر است، حتی با جمع‌بندی نظر مفسران و نحویانی که در مقاله به نظر آنها درباره این

ساختار اشاره شده نیز تعداد مواردی که تعلیل گرفته شده، برای فعل محذوف ۳۱ مورد و ۲۲ نظر دلالت بر عطف بر علت مذکور دارند، این در حالی است که فرآء درباره بیشتر آیات در کتاب معانی القرآن به محذوف نپرداخته است و آלוسی درباره بیشتر آیات چند وجه را ذکر کرده است و ابن‌عاشور بیشتر معتقد بر عطف گرفتن علت بر فعل مذکور پیشین است.

با جستجو در آیات دیگر قرآن کریم، می‌بینیم که در ۱۷ آیه، علت دیگری در تقدیر وجود دارد و به نظر می‌رسد که هدف از حذف، بالا بردن تفکر مستمع در آیات است تا هر چه بیشتر به تأمل در آیات نورانی قرآن کریم بپردازد. با مطالعه تفاسیر معتبر، معلوم می‌شود که حذف نمونه‌ای از فراهنجاری‌ها و ساختار شکنی‌ها در قرآن کریم است که اتفاقاً با قوانین سبک‌شناسی معاصر مطابق است. فرآء درباره حذف در سوره طه می‌گوید: «این از ویژگی‌های کلام عرب است که هرگاه معنی روشن باشد، حذف صورت می‌گیرد» (فرآء، ۱۹۸۰م، ج ۲: ۱۷۹). بنابراین، در تقدیر گرفتن محذوف در آیات قرآن کریم، به طوری که با معنی‌سازگار باشد، امری شناخته و صحیح است.

### نتیجه‌گیری

حرف واو در ساختار جمله مرکب، مزبور اصلی و عاطفه است. این واو در ساختار جمله مرکب میان علت و معلول در ادبیات پیش از اسلام دیده نمی‌شود. حرف واو ساختار مزبور را به عنوان یک شاخص سبکی منحصر به فرد در قرآن کریم معرفی می‌کند؛ زیرا با گزینش هدفمند واو و ورود اختیاری آن در ساختار مزبور، معیارهای زبانی را در هم شکسته است. قرار گرفتن واو به عنوان یک نشانه زبانی در این ساختار، از یک سو، مخاطب را به اندیشه و تأمل در ساختار مزبور و نیز درباره محذوف وامی‌دارد و از سوی دیگر، معطوف پس از واو را در ذهن او برجسته می‌سازد و آن را پُراهمیت جلوه می‌دهد و از دیگر سو، ابزاری برای ایجاد پیوند و پیوستگی، و اصطلاحاً نظم بین آیات است. مفسران و نحویان با وجود اشتراک و اختلاف دیدگاهی خود در این زمینه تحلیل‌هایی را در باب معنی‌ساز بودن این نشانه زبانی ارائه کرده‌اند؛ تحلیل‌هایی که ناظر بر تقدیر گرفتن فعلی همانند فعل پیش از واو، «فعلنا» و یا «فعل ذلک» و مانند آن است، صحیح به نظر نمی‌رسد. جستجو در قرآن کریم و پیدا کردن آیاتی که

سیاق آنها از نظر لفظ و موضوع، مشابه و متناسب با آیات مورد بررسی هستند، بهترین سند راهگشا و برهان متقن برای معرفی محذوف به‌شمار می‌رود؛ خواه معطوف باشد، خواه معطوف‌علیه.

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (یوسف/۲).
- ۲- این جمله معترضه است، بین معطوف و معطوف‌علیه قرار گرفته است و این معنی مورد نظر است؛ مانند این شناساندن: «و بصیرت دادن را به ابراهیم شناسانندیم».
- ۳- واو آمده است تا لام متصل به فعلی محذوف باشد، گویی که بگوید: «برای آنکه تو را نشانه‌ای قرار دهیم، این را انجام دادیم، چراکه اگر واو نیاید، لام به فعل متقدم متصل می‌شود».
- ۴- آوردن تعلیل به طور خاص مدّ نظر نیست، بلکه منظور این است که شنونده آگاه باشد (تفصیل) فوایدی دارد؛ از جمله مواردی که ذکر شد.
- ۵- إنّما حذف المعطوف علیه للدلالة على أنّ هناك غايات آخر لا يسعها مقام التخاطب.

### منابع

- آلوسی، سید محمود. (۱۴۱۵ق.). *روح المعانی*. تحقیق علی عبدالباری عطیه. چاپ اول. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن‌عاشور، محمدبن طاهر. (بی‌تا). *التخیر و التّنویر*. چاپ اول. بیروت: مؤسسه التّاریخ.
- ابوحیان اندلسی، محمدبن یوسف. (۴۲۰ق.). *البحر المحیط فی التفسیر*. تحقیق صدقی محمد جمیل. چاپ اول. بیروت: دار الفکر.
- انوری، حسن. (۱۳۷۹). *دستور زبان فارسی ۲*. چاپ بیستم. تهران: فاطمی.
- بغوی، حسین بن مسعود. (۴۲۰ق.). *معالم التّنزیل*. تحقیق عبدالرزاق المهدی. الطبعة الأولى. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- بیضوی، عبدالله بن عمر. (۴۱۸ق.). *أنوار التّنزیل*. چاپ اول. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- جیگاره، مینا و فاطمه اجدادی آرائی. (۱۳۹۲). «آموزش تشخیص نقش و ترجمه حرف واو در

- متون عربی». *نوآوری‌های آموزشی*. شماره ۴۵. صص ۸۵-۹۸.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۴). «نکات قرآنی». *بینات*. سال دوم. شماره ۴. صص ۲۵-۳۱.
- درویش، محیی‌الدین. (۱۴۱۵ق.). *إعراب القرآن الکریم و بیانہ*. چاپ چهارم. سوریه: دار الإرشاد.
- زمخشری، جارالله محمود. (۱۴۰۷ق.). *الکشاف*. چاپ سوم. بیروت: دار الکتب العربی.
- سمین، أحوذبن یوسف. (۱۴۱۴ق.). *الدّر المصون فی علوم الکتاب المکنون*. تحقیق أحمد محمد صیره. الطبعة الأولى. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). *مجمع البیان*. تحقیق محمدجواد بلاغی. چاپ سوم. تهران: ناصر خسرو.
- طوسی، محمدبن حسن. (بی تا). *التبیین فی تفسیر القرآن*. تحقیق أحمد قصیر عاملی. الطبعة الأولى. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- فتوحی رودمعجنی، محمود. (۱۳۹۲). *سبک‌شناسی*. چاپ دوم. سخن: تهران.
- الفراء، أبو ذکریا. (۱۹۸۰م.). *معانی القرآن*. تحقیق محمد علی نجار، أحمد یوسف نجاتی و عبدالفتاح اسماعیل شلب. الطبعة الأولى. مصر: دارالمصریة.
- فخر رازی، ابوعبدالله محمد. (۱۴۲۰ق.). *مفاتیح الغیب*. چاپ سوم. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- قمی مشهدی، محمدبن محمد رضا. (۱۳۶۸). *کنز الدقائق*. چاپ اول. تحقیق حسین درگاهی. تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- کریمی فرد، غلامرضا و فرهاد براتی. (۱۳۸۹). «اسلوب بیان علت به وسیله جمله اسمیه در قرآن کریم». *لسان مبین*. شماره ۲. صص ۱۵۷-۱۷۰.
- النخّاس، أحمدبن محمد. (۱۴۲۱ق.). *إعراب القرآن*. چاپ اول. بیروت: دار الکتب العلمیة.



## تداخل زبانی و دگرگونی معنایی وام‌واژه‌های عربی و جنبه‌های تأثیر آن بر ترجمه از عربی

### ۱- علیرضا نظری\* . ۲- زهره اسدالله پور عراقی\*\*

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین

۲- کارشناسی ارشد مترجمی عربی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۶/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۲۱)

### چکیده

تداخل زبانی یا به عبارتی، آمیختگی دو زبان از ویژگی‌های متمایز ارتباط زبان فارسی با زبان عربی است. ورود اسلام به ایران، نوع عمیقی از ارتباط بین دو زبان فارسی و عربی را ایجاد نمود؛ ارتباطی که منجر به تأثیرگذاری بین آن دو، به‌ویژه از جنبه واژگانی گردید؛ بدین معنا که واژگان دخیل یا وام‌واژه‌های بسیاری بین دو زبان مبادله شد که سهم وام‌واژه‌های عربی در فارسی به مراتب بیشتر و قابل توجه است. واژگان متعددی که علی‌رغم حفظ فرم واجی و نوشتاری، تعداد فراوانی از آنها در طول قرن‌ها دچار تحوّل معنایی و کاربردی شده‌اند، به‌طوری که در برخی مواقع، فقط صورت نوشتاری یکسانی دارند و دو نشانه زبانی کاملاً متفاوت محسوب می‌گردند. این مسئله در ترجمه بین دو زبان مشکلاتی را برای مترجمان به وجود می‌آورد. در این جستار، با روش تحلیلی و آزمایش میدانی موضوع، تلاش می‌شود با ارائه دسته‌بندی جدید و کلی واژگان دخیل عربی، جنبه‌های اثرگذار هر دسته، در ترجمه مشخص گردد و نشان داده شود که ترجمه از عربی با وجود واژگان دخیل فراوان، گرچه از سویی ممکن است یاریگر باشد، اما با توجه به تحولات معنایی بسیاری از این واژگان و تفاوت کاربردی و یا تفاوت ابعاد نشاننداری دسته دیگر، می‌تواند باعث کج‌روی در معادل‌یابی شود.

واژگان کلیدی: ترجمه، عربی، فارسی، وام‌گیری، واژگان دخیل.

---

\* E-mail: a.nazari@hum.ikiu.ac.ir (نویسنده مسئول)

\*\* E-mail: zasadollahpour@yahoo.com

## مقدمه

دین مبین اسلام سبب شد که عرب‌زبانان درصدد فراگیری دانش‌های زمان برآیند و این امر مستلزم ترجمه متون از زبان‌های دیگر، از جمله فارسی به زبان عربی بود. در نتیجه، زبان عربی دگرگون شد و تغییرات گسترده‌ای در زمینه واژگان و معناشناسی ایجاد گردید. آثاری که از زبان فارسی ترجمه می‌شد، بیشتر در زمینه ادب شامل حکایت‌های اخلاقی، شرح زندگی مشاهیر، عبارات فلسفی یا سیاسی و افسانه بودند. ارتباط زبان فارسی و عربی از دوره جاهلی تاکنون، دوره پرفراز و نشیبی را طی کرده است و در هر برهه تاریخی، جنبه‌های تأثیر و تأثر متفاوتی به خود دیده است. این ارتباط در قرن‌های نخست اسلام به اوج خود رسید. تعداد واژه‌هایی را که از زبان فارسی وارد زبان عربی شده‌اند، ۲۵۰۰ کلمه تخمین زده‌اند که برخی از پژوهشگران عرب، آن را تا ۴۰۰۰ واژه نیز دانسته‌اند (ر.ک: آذرنوش، ۱۳۸۷: ۲۴۶). از دوره عباسی تداخل عربی و فارسی بسیار شدت گرفت. بسیاری از اعراب، زبان فارسی را فراگرفتند، چنان‌که ایرانیان نیز زبان عربی را آموختند. این امور سبب شد که واژگان بی‌شماری از زبان عربی وارد زبان فارسی شود و بالعکس. وجود واژگان فراوان عربی در آثار فاخر ادبی، از جمله بوستان و گلستان سعدی و دیوان حافظ و مولانا مؤید این نکته ویژه در ارتباط دو زبان است.

اما این امر، یعنی ورود وام‌واژه‌های بسیار عربی به فارسی، صرف نظر از جنبه‌های مثبت یا منفی در کاربرد زبان، ترجمه بین این دو زبان را متأثر کرده است، چراکه بسیاری از واژگان فارسی و عربی گرچه به یک لفظ نوشته می‌شوند، اما معنای متفاوتی با یکدیگر دارند. ناآشنایی با این واژگان عربی که در فارسی کاربرد کاملاً متفاوتی یافته‌اند، ممکن است مترجمان تازه‌کار و دانشجویان مترجمی را به اشتباه یا بیراهه بکشاند و ترجمه‌ای نادرست به بار آورد. در چنین حالتی مترجم باید نهایت دقت را داشته باشد تا در انتقال معانی دچار اشتباه نشود.

روش تحقیق این مقاله، تحلیلی و بر پایه آزمایش میدانی موضوع است و تلاش می‌شود به دو پرسش بنیادین بر اساس شواهد پاسخ داده شود:

- ۱- وام‌گیری زبان فارسی از واژگان عربی، چند نوع و چه صورتی به خود گرفته است؟
- ۲- جنبه‌های تأثیرگذار وام‌واژه‌های عربی در ترجمه از عربی به فارسی چگونه است؟

## ۱. پیشینه پژوهش

در باب واژگان دخیل عربی در فارسی بحث‌های فراوانی صورت گرفته است و در این زمینه، کتاب‌هایی در گذشته و حال نگاشته شده است و گاهی به تک‌تک این کلمات پرداخته‌اند. *المعرب من کلام الأعجمی* از جوالیقی یک نمونه قدیمی از این کتاب‌هاست. مقاله‌ها و پژوهش‌هایی که در این باب صورت گرفته، در خلال مباحث خود، به صورت پراکنده به این موضوع پرداخته‌اند و مقاله‌ای منسجم در این زمینه به رشته تحریر درنیامده است؛ به عنوان مثال می‌توان به مقاله «بررسی واژه اوباش در عربی و فارسی» به قلم ناصر محسنی‌نیا و یا مقاله «درآمدی بر لغات دخیل در قرآن کریم» از عبدالوهاب شاهرودی اشاره نمود. سمیر جرجس قشوة در مقاله‌ای با عنوان «پیوند دو زبان فارسی و عربی»، علاوه بر یادکرد مسائل گوناگون، به ذکر نمونه‌هایی در باب تداخل و به‌کارگیری واژگان عربی و فارسی در زبان و ادبیات یکدیگر پرداخته است. متن فوق به زبان عربی در مجله «الثقافة» سوریه به چاپ رسیده است.

در «تحلیل مبانی نظری و زبان‌شناسی واژه‌های غیرعربی در قرآن کریم» مقاله مشترکی از فرامرز میرزایی و ناهید نصیحت، به واژگان دخیل فارسی در قرآن کریم اشاره شده است. کامران کسائی در مقاله «پارسی‌های تازی‌نما؛ ریشه‌شناسی واژه‌های فارسی عربی‌نما» به نمونه‌هایی از واژه‌های پرکاربرد فارسی که امروزه دانسته یا ندانسته عربی پنداشته می‌شوند، و نیز به اشتراک وزنی و لفظی آنها می‌پردازد. در مقاله «ماهیت و پیامدهای تحوّل معنایی واژگان عربی در زبان فارسی» از ادريس امینی و شهریار نیازی نیز به بیان علل و دلایل تحوّل واژگان عربی در فارسی با ذکر مثال‌هایی با تکیه بر معناشناسی تاریخی پرداخته می‌شود. با این حال، پژوهشی مجزاً در باب «تداخل زبانی و دگرگونی معنایی واژگان دخیل و تأثیر آن در ترجمه» نوشته نشده است. با این توضیح، باید خاطر نشان کرد پژوهشی که در آن جنبه معادل‌گزینی در ترجمه از عربی به فارسی از منظر واژگان دخیل بررسی شده باشد، انجام نگرفته است و امید است جستار کنونی علاوه بر رفع نقائص موجود در پژوهش‌های پیشین، به انواع واژگان دخیل و جنبه اثرگذاری آنها در ترجمه بپردازد.



## ۲. درباره فارسی و عربی

زبان‌های سامی یکی از شاخه‌های اصلی زبان‌های آفروآسیایی (آفریقایی-آسیایی) به حساب می‌آید (ر.ک؛ کامری، ۱۳۸۴: ۱۵). این زبان به دو شاخه جنوبی و شمالی تقسیم می‌شود. عربی جنوبی همان است که زبان‌شناسان عرب به نام زبان حمیری خوانده‌اند، اما عربی شمالی، همین زبانی است که امروزه به عربی فصیح شهرت دارد. این زبان به علت آنکه تنها زبان مجاز مسلمانان برای انجام عبادات است، بر بسیاری از زبان‌هایی که مسلمانان بدان سخن می‌گویند، برتری یافته است (ر.ک؛ عبدالتواب، ۱۳۶۷: ۴۲-۴۳). از این رو، زبان عربی که امروزه کاربرد دارد، مجموعه‌ای است از لهجه‌های مختلف همچون لهجه‌های شمال و جنوب جزیره‌العرب (ر.ک؛ یعقوب، ۲۰۱۱ م: ۱۹۶).

اما زبان فارسی از شاخه‌های هند و اروپایی است (ر.ک؛ ابوالقاسمی، ۱۳۷۴: ۱). زبان‌های هند و ایرانی که یکی از مهم‌ترین شاخه‌های زبان‌های هند و اروپایی را تشکیل می‌دهند، در آسیا تکلم می‌شوند (ر.ک؛ کامری، ۱۳۸۴: ۱۲). زبان‌های ایرانی با مجموعه گسترده‌ای از سخنگویانشان در ایران و اطراف این کشور به کار می‌روند. مهم‌ترین این زبان‌ها، فارسی است که زبان رسمی ایران به حساب می‌آید. گونه‌هایی از همین زبان، یعنی ذری در افغانستان و تاجیکی در تاجیکستان به کار می‌رود (ر.ک؛ همان: ۱۶). زبان‌های ایرانی را از لحاظ تاریخی می‌توان به سه شعبه عمده تقسیم کرد: الف) زبان‌های ایرانی کهن. ب) زبان‌های ایرانی میانه. ج) زبان‌های ایرانی کنونی (ر.ک؛ فرشیدورد، ۱۳۸۷: ۳۱).

## ۳. جنبه‌های تأثیری زبان فارسی و عربی

رابطه دو زبان فارسی و عربی رابطه‌ای دوسویه بوده است، اما از آنجا که این دو زبان از دو خانواده زبانی متفاوت با ویژگی‌های ساختوازی و ساخت نحوی متمایزی در تماس با یکدیگر قرار گرفته‌اند، چگونگی این رابطه که به تأثیر و تأثر انجامید، از برهه‌ای به برهه دیگر متفاوت می‌گردد.

به نظر می‌رسد در دوره پیش از اسلام بنا به دلایل سیاسی ناشی از تمدن برتر و امپراطوری عظیم ایرانی زبان فارسی بیشتر بر عربی تأثیر داشته است. آذرنوش در پژوهش ارزشمند خود به جنبه‌های راهیابی فارسی در عربی اشاره کرده است و می‌گوید: «مسیحیانی که در حیره بودند، غالباً پیرو کلیسای ایرانی بودند و از فرهنگ ایرانی تأثیر می‌پذیرفتند. بسیاری از ابزارآلات کار خودشان را از نام‌های فارسی ایرانی تقلید می‌کردند؛ همانند: هیکل، استوانه، قوس، غربال، سراج، بوق، شیپور و...» (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۱۵۰). عده‌ای از اهالی حیره، فرزندان خود را به مکتب می‌فرستادند تا آداب و زبان فارسی را فراگیرند (ر.ک؛ همان: ۱۶۰).

احترام نسبت به ساسانیان در قرن‌های دوم و سوم قبل از اسلام به اوج خود رسید؛ از آن جمله می‌توان ستایش شاهان ایران و آزادزادگان ایرانی یمن در شعر اُمیّه بن اَبی الصَّلْت [شاعر عصر جاهلی] را نام برد (ر.ک؛ همان: ۲۲۰-۲۲۱). پس از اسلام، به‌ویژه در دوره عبّاسی این تأثیر بیشتر شد و واژگان فراوان اداری، نظامی، شهرسازی، موسیقی، آیین‌ها، جشن‌ها و... به عربی راه یافت. ادی شیر تعداد زیادی از این الفاظ را در کتاب خود با عنوان *الألفاظ الفارسیّة المعربّة* جمع‌آوری کرده است. فرای به تقلید از گلدزیهر می‌گوید: تا پایان دوره اموی بسیاری از عرب‌ها با ایرانیان آمیخته و فارسی صحبت می‌کردند و لباس ایرانی می‌پوشیدند و رفتار ایرانیان را تقلید می‌کردند (ر.ک؛ فرای، ۱۳۵۸: ۱۱۴). نکته قابل توجه این است که «فارسی در بین زبان‌های ممالک متعددی که مغلوب تازیان شدند، وضع ممتازی دارد و توانسته است استقلال خود را حفظ کند و تأثیر عربی در آنها، تنها منحصر به ورود لغات و بعضی از قواعد است» (فرشیدورد، ۱۳۸۷: ۳۲). اما جنبه‌های تأثیرگذاری عربی بر فارسی که منجر به ورود سیلی از وام‌واژه‌های عربی به فارسی شده‌اند، از چند جنبه قابل بررسی است که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

### ۱-۳ جنبه دینی

پذیرش اسلام از سوی ایرانیان و حاکم شدن این دین در ایران، طبیعتاً منجر به کاربرد اصطلاحات دینی بسیاری گردید که در این بین، نقش قرآن کریم حائز اهمیت است و در واقع، «قرآن محور و موضوع اصلی زبان‌شناسی دوره‌های بعد از اسلام قرار گرفت» (آذرنوش، ۱۳۸۵:

۶۹). عربی چه در سطح عوام و چه خواصّ عالم و دانشمند، جایگاهی پررنگ یافت و «مراکز مهمّی نظیر نصیبین، جندی‌شاپور و بعدها بغداد که محققان مسلمان را گرد هم آورده بود، فرصت مناسبی را فراهم می‌آورد تا سخنگویان زبان‌های مختلف، به‌ویژه فارسی‌زبانان با بحث و بررسی‌های خود به پیدایش سنّت منسجمی برای مطالعهٔ زبان عربی کمک کنند. سببویه یکی از ایرانیانی است که به تحقیق دربارهٔ قواعد زبان عربی پرداخته است» (کامری، ۱۳۸۴: ۹۵).

### ۲-۳) جنبهٔ ادبی

تا قرن پنجم، تنها لغات اداری و دینی و نیز واژگانی که معادلی در فارسی نداشتند و به کار قافیه‌پردازی و احیاناً صنایع ادبی می‌خوردند، وارد زبان فارسی شدند و بعضی از واژه‌های تازی نیز بر اثر کوتاهی و زیبایی بر لغات معادل خود در زبان فارسی که آن ویژگی‌ها را نداشتند، غلبه کردند. نمونهٔ این گونه لغات عبارتند از: زکات، حج، مؤمن، کافر، جهاد، منافق، فاسق، غازی، غزا، سلطان، حرس، محتسب، غم. ولی از قرن ششم به بعد، لغات دیگری نیز از زبان تازی به فارسی هجوم آوردند و علاوه بر این، قواعد عربی نیز مانند زبان عربی و از میان این قواعد، جمع و مطابقت صفت و موصوف وارد زبان فارسی شد. علت این امر، یکی توجه به صنعت‌پردازی در نظم و نثر، و تقلید از زبان و ادبیات عرب و دیگری تثبیت اسلام و زبان تازی در میان ایرانیان بود (ر.ک؛ فرشیدورد، ۱۳۸۷: ۳۲-۳۳).

### ۳-۳) جنبهٔ اجتماعی

استقرار عرب‌ها در روستاهای ایرانی و آمیزش روزافزون آنها با فارسی‌زبانان، در این منطقه‌ها دو پدیدهٔ موازی را در طول چند قرن به وجود آورد. بسیاری از ایرانی‌ها زبان عربی را فراگرفتند، هم‌چنان‌که بسیاری از عرب‌ها فارسی را آموختند. میزان رواج فارسی در میان این عرب‌ها، به دلیل فزونی ارتباط آنان با سرزمین‌هایی که در آنجا می‌زیستند و جدا شدن آنها از ارتباط‌های قبیله‌ای در جزیرهٔ العرب، فزونی می‌یافت (ر.ک؛ فهمی حجازی، ۱۳۷۹: ۲۲۸). بسیاری از اسیران با فاتحان عرب به سرزمین‌های اسلامی رفتند و اسلام آوردند و با ساکنان آنجا زندگی کردند. از این رو، در هر شهری که اقامت گزیدند، زبان خود را میان مردم آن شهر

منتشر ساختند و بر زبان ساکنان آن شهر تأثیر گذاشتند (ر.ک؛ ندا، ۱۹۹۱م: ۴۸). جاحظ به رواج واژگان فارسی در مدینه، بصره و کوفه اشاره می‌کند و می‌گوید: «آیا نمی‌بینی که مردم مدینه، وقتی گروهی از مردم ایران در میانشان آمدند، از زبان خود درگذشته، به واژگان آنها متمسک شدند و بطیخ را خربزه، سمیط را رزدق و شطرنج را اُشترنج می‌نامیدند...» (همان: ۲۳۳). کلمه‌های فارسی بسیاری در برخی از اشعار عربی وجود داشت: «أَلَى يَذُوقُ الدَّهْرَ آبَ سَرَدٍ آبِ سَرَدٍ: ماءٌ بارِدٌ؛ آب: ماء، سرد: بارِدٌ» (جاحظ، ۱۹۴۸م، ج ۱: ۱۴۲). در زمان امویان، ازدواج مرد عرب با زن ایرانی فراوان بود (ر.ک؛ آذرنوش، ۱۳۸۷: ۲۳).

### ۳-۴) تغییر رسم‌الخط

یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار در نفوذ و رواج وام‌واژگان عربی در زبان فارسی که کمتر مورد توجه قرار گرفته، تغییر رسم‌الخط فارسی و نگارش واژگان و متون فارسی با رسم‌الخط عربی است. وجود برخی واج‌ها در زبان فارسی که در عربی وجود نداشت و وجود برخی واج‌های عربی که برای ایرانیان نامأنوس و غیرقابل تلفظ بود، در نوشتار نیز نمود داشت. اینکه برخی واژگان اصیل فارسی، همچون «طهمورث» یا «طهماسب» یا «طبرستان» با نشانه‌های نوشتاری (دبیره) عربی (ط، ث) حاکی از وجود برخی واج‌های تغییر یافته و راهیابی واجی مانند همزه بوده است. آشنایی ایرانیان، به‌ویژه دانشمندان و زبان‌دانان ایرانی با شیوه خوانش و نگارش عربی، راه را برای آگاهی و استفاده آنها از بسیاری واژگان عربی گشود که پژوهش در این امر مجال دیگری می‌طلبد.

### ۴. آمیختگی واژگان فارسی با عربی

با آنچه در بخش قبل به لحاظ جنبه‌ها و علل آمیختگی و تلازم دو زبان آمد، بنا به دلایلی همچون تفاوت زبانی، تمدن برتر فارسی (در باب مؤلفه‌های غلبه یک زبان بر زبان دیگر، ر.ک؛ علی عبدالواحد وافی، *فقه اللغة*: ۱۲۹)، تسلط نداشتن بر عربی در امور روزمره ایرانیان و... تأثیر عربی بر فارسی، نه در ساخت‌های نحوی و کلان، بلکه صرفاً در وام‌واژگان فراوان جلوه‌گر شد که با توجه به همراهی آن با زبان دین اسلام و قرآن کریم امری طبیعی به نظر می‌رسد. با این حال،

«بسیاری از واژگان فارسی و عربی به یک لفظ نوشته می‌شوند، اما معنای متفاوتی با یکدیگر دارند. در چنین حالتی، مترجم باید نهایت دقت را داشته باشد تا در انتقال معانی دچار اشتباه نشود» (معروف، ۱۳۸۹: ۸۰-۸۱ و میرزایی، ۱۳۸۹: ۸-۶). تداخل واژگانی عربی در فارسی بسیار حائز اهمیت و از جنبه‌های جالب توجهی قابل بررسی است که به همان اندازه در ترجمه از فارسی به عربی یا از عربی به فارسی تأثیرگذار است. واژگانی عربی که در فارسی کاربرد متفاوت یافته‌اند یا با اندکی تغییر معنایی استفاده می‌شوند، به همان اندازه که می‌توانند کمک‌کننده به مترجم باشند، به همان اندازه هم می‌توانند برای مترجم مسئله‌ساز شوند.

## ۵. انواع واژگان دخیل

در این بخش، گونه‌های متعدّد واژگان دخیل عربی در فارسی، بنا بر آنچه در برخی کتب آمده، دسته‌بندی و چگونگی اثرگذاری آن در ترجمه بیان می‌گردد. ادیسی و نیازی در مقاله‌ای صرفاً به جنبه‌های تغییر و تحوّل معنایی واژگان دخیل پرداخته‌اند و فقط واژگانی را که تحوّل معنایی یافته‌اند، بدون ارتباط با ترجمه بررسی کرده‌اند (ر.ک؛ ادیسی و نیازی، ۱۳۹۴: ۵۴). فرشیدورد (۱۳۸۰) نیز در کتاب خود، علی‌رغم بررسی واژگان دخیل، دسته‌بندی از این واژگان ارائه نداده است. اما اصغری این واژگان را در ۴ دسته ذکر کرده است (ر.ک؛ ۱۳۸۶: ۳۵-۳۸) که عبارتند از:

- ۱- واژگان عربی که کاربرد فارسی و عربی آنها یکی است؛ مثل: ائتلاف، ابطال، تهدید و ...
- ۲- واژگان عربی بدون کاربرد در فارسی، اما با معادل عربی در فارسی: انکماش: انقباض، ابتزاز: اختلاس، اجتياز: عبور و ...
- ۳- واژگان عربی که در عربی به معنای خاص خود، اما در فارسی کاربرد و معنای متفاوت دارند؛ مانند: سجّادة: فرش / اتّفاق: توافق / توطئة: مقدمه.
- ۴- واژگان عربی که معادل فارسی دارند، ولی خودشان نیز به همان معنا در فارسی به کار می‌روند؛ مثل: قیمت: ارزش، توقّع: پیش‌بینی، وظیفه: کاربرد و ...

اما این تقسیم‌بندی از دو جنبه مهم ایراد و اشکال دارد. ایراد اساسی که به این تقسیم‌بندی وارد می‌شود، این است که واژگان دسته دوم، یعنی واژگان عربی که در فارسی کاربرد ندارند و

معادل آنها در فارسی واژه‌ای عربی است، اصولاً واژه دخیل محسوب نمی‌شوند. پس همان واژگان معادل آنها که عربی هستند، اما به معنای متفاوتی در فارسی به کار می‌روند، دخیل محسوب می‌شوند و ذیل دسته سوم یا چهارم جای می‌گیرند.

دسته چهارم نیز دچار مشکل است؛ زیرا واژگان عربی که معادل فارسی دارند، یا خود در فارسی کاربرد ندارند که در آن صورت، واژه دخیل محسوب نمی‌گردند و یا اینکه در فارسی، علی‌رغم داشتن معادل فارسی، با همان معنا و کاربرد عربی در فارسی نیز استفاده می‌شوند. پس در واقع، جزء دسته اول هستند.

با آنچه گفته شد، می‌توان واژگان دخیل عربی در فارسی را چنین دسته‌بندی و بر اساس آن، به بررسی نقش کاربردی آنها در ترجمه پرداخت:

الف) واژگان عربی که در فارسی داخل شده‌اند، با همان معنا استفاده می‌گردند و برایشان معادل فارسی استفاده نمی‌شود؛ مانند: زکات، مسجد، محراب، قرآن، اسلام و... این دسته از واژگان، ارتباط تنگاتنگی با دین مبین اسلام دارند و برای اندکی از آنها معادل فارسی وجود دارد؛ مانند نماز، روزه و... .

ب) واژگان عربی که در فارسی داخل شده‌اند و با همان معنا استفاده می‌شوند، اما معادل فارسی نیز دارند؛ واژگانی مانند: توفیق: پیروزی، تعلیم: آموزش، شهرت: نامداری و... .

ج) واژگان عربی که در فارسی داخل شده، اما در فارسی کاربرد و معنای متفاوتی با معنای عربی خود دارند؛ مانند واژگان متعددی که در جدول مربوط بدان‌ها اشاره می‌شود.

## ۶. جنبه‌های تأثیر واژگان دخیل بر ترجمه

بنا بر آنچه در بخش قبل آمد، واژگان دخیل در فارسی را در انواع زیر، مطرح و چگونگی تأثیر آن بررسی می‌شود:

## ۱-۶) واژگان دخیل با معنای یکسان در عربی و فارسی، اما بدون معادل در فارسی سره

این واژگان تعداد قابل توجهی از واژگان دخیل عربی را تشکیل می‌دهند؛ مانند مسجد، عبادت، حزب، حج، کافر، افطار و ... جنبه‌های دینی در این باره بسیار اثرگذار بوده‌اند و غالب این واژگان به جنبه‌هایی از دین اسلام، چه در عقاید، چه در احکام و چه در تاریخ آن مربوط می‌شوند که به لحاظ نبود صیغه و سابقه در ایران، عین واژگان با همان معنا و کاربرد از ابتدا وارد زبان فارسی شده‌اند و بسامد آنها نیز در متون و کلام فارسی به حدی است که کاربرد عین آنها حساسیتی ایجاد نکرده است و کمتر کسی به دنبال یافتن معادلی از فارسی اصیل برای آنهاست:

«يسرع المؤمنون إلى المسجد الجامع و يتصافحون مع إمام الجماعة و بعد قراءة القرآن

يستمعون إلى الأحكام الدينية و يشجعهم الإمام على الإهتمام بأمور المسلمين و الإسلام:

مؤمنان در روزهای جمعه به مسجد جامع می‌شتابند و با امام جماعت دست می‌دهند و بعد از قرائت قرآن، به احکام دینی گوش می‌دهند و امام جماعت آنها را به توجه به امور اسلام و مسلمین تشویق می‌نماید».

این نوع از واژگان دخیل، نه فقط در باب واژگان دینی و فرهنگی، بلکه در واژگان بسیاری از حوزه‌های معنایی دیگر نیز وجود دارد و کاربرد عمومی نسبتاً بالایی دارند:

الف) «الفرصةُ سريعةُ الفوت: فرصت زود از دست می‌رود».

ب) «مضى عامٌ فأنا و عائلتي لاتزال في انتظار نبا عنك: یک سال گذشت. من و خانواده‌ام همچنان در انتظار خبری از تو هستیم».

ج) «أقبلت نحوه باحترام و قلت بأدب...: با احترام به سمت وی رفتم و با ادب گفتم».

نباید از نظر دور داشت که بافت زبانی و موقعیتی کلام، گاه معنایی بر واژگان مترتب می‌کند که به خوانش دقیق و درک صحیح متن مبدأ مربوط می‌شود، نه به دخیل بودن آن؛ به

عبارت دیگر، برخی واژگان عربی، در یک متن دینی یا ادبی، معنا و کاربردی متفاوت از متون سیاسی دارند که به بافت متن مربوط است و امکان دارد خود عرب‌زبان را نیز در فهم متن با مشکل مواجه کند. اما جنبه تأثیرگذاری این دسته از واژگان دخیل، از دو منظر زیر قابل بررسی است.

### ۶-۱-۱) معانی متعدّد بافتی واژه دخیل

جنبه مؤثر این واژگان که گاه در ترجمه از عربی به فارسی و فارسی به عربی ممکن است ایجاد مسئله کند، وجود معانی متعدّد بافتی در برخی از این نوع واژگان دخیل است که در زبان فارسی صرفاً یکی از آن معانی، کاربرد وسیع یافته است و چه بسا نسبت به معانی دیگر آن آگاهی وجود نداشته باشد. در این صورت، ممکن است ترجمه با خطا و اشتباه مواجه شود. به عنوان مثال، واژه «الشّری» اگر در یک متن دینی به کار رفته باشد، غالباً به همان صورت شرعی و گاه دینی ترجمه می‌شود که درست است، اما اگر در یک متن حقوقی یا سیاسی به کار رود، باید معنای دیگری از آن را در کانون توجه قرار داد؛ یعنی «قانونی».

اینگونه واژگانی که بُعدی از معنای آن در زبان فارسی مورد توجه بوده، گاه اشتباه‌های عجیبی را رقم می‌زند؛ مثلاً کسی که به زبان عربی در حدّ اشتقاق‌های عام اطلاع دارد، عبارت پرکاربرد «احفظوها بعیداً عن متناول الأطفال» را که بر روی برخی اقلام مصرفی نوشته می‌شود، با تکیه بر معنای قابل فهم «تناول» در فارسی اینگونه ترجمه نموده که «آن را در خوراکی کودکان قرار ندهید»، در حالی که «متناول» نه اسم مفعول به معنای «شیء مورد تناول»، بلکه به معنای «در دسترس» است. علت چنین اشتباه‌هایی را می‌توان در طرح‌واره زیر نشان داد که در برگیرنده رابطه معنایی و چگونگی همپوشانی معنایی اینگونه واژگان دخیل است:





#### ۶-۱-۲) تزریق واژگان دخیل جدید از این نوع

نکته دیگری که به این نوع واژگان دخیل ارتباط دارد، امکان ورود واژگان دخیل جدید از سوی مترجمان متون عربی است. بدین صورت که با توجه به وجود واژگان دخیل فراوان عربی در فارسی، گاهی مترجمان در برخورد با واژه‌های عربی که معادل اصطلاحی مناسبی در فارسی ندارد، به راحتی به خود اجازه می‌دهند که بدون نگرانی عین واژه عربی را در ترجمه بیاورند؛ واژه‌ای که چه بسا افرادی که با متون عربی سروکار ندارند، در معنای آن بمانند. نکته دیگری که منجر به تزریق واژگان دخیل از این نوع به فارسی می‌شود، عربی‌زده بودن ذهن و متن مترجم است که با توجه به حضور وی در فضای فکری و بافتی متن عربی، برخی از واژگان عربی را که برای وی و آشنایان به عربی بدیهی و پیش‌پا افتاده تلقی می‌شود، در متن ترجمه بگنجانند؛ به عنوان نمونه، در ترجمه ارزشمند جناب حمیدرضا شیخی از کتاب *فصول فی فقه اللغة العربی اثر رمضان عبدالتواب* با چنین امری مواجه هستیم و واژگانی همچون «شاذ»: ص ۸۸، «حروف مفخم: ص ۵۳» «موطن: ص ۴۵»، «تصحیف: ص ۸۸» و «حوشی: ص ۲۳» را در متن ترجمه می‌بینیم که گرچه برای عربی‌دانان مفهوم است، اما برای خواننده متن فارسی، غریبه است و در واقع، واژه دخیل تازه‌ای است که به تدریج در حال خودنمایی در متون فارسی است.

در نتیجه، چالش پیش روی مترجم در باب واژگان دخیلی که عیناً در فارسی استفاده می‌شوند، توجه و آگاهی به این نکته است که واژه دخیل ممکن است در عربی نیز با همان معنا و بدون معانی بافتی دیگر کاربرد داشته باشد، ولی این امکان نیز هست که صرفاً واژه در ارتباط با یکی از معانی قاموسی یا بافتی خود به فارسی راه یافته باشد. ضمناً باید به میزان کاربرد و آگاهی عموم مخاطبان نسبت به معنا و کاربرد واژه نیز توجه داشت.

## ۲-۶) واژگان دخیل هم‌معنا در فارسی و عربی با وجود معادل در فارسی سره

این دسته از واژگان دخیل، واژگان عربی هستند که به مرور زمان، در طول قرون متمادی و به انحای مختلف وارد زبان فارسی شده است و معنا و کاربرد یکسانی در هر دو زبان دارند، با این تفاوت که در زبان فارسی سره نیز معادل برای آن وجود دارد و به صورت مترادف با واژه عربی در زبان معیار مورد استفاده قرار می‌گیرد.

معادل فارسی برای این واژگان دخیل از دو طریق بروز یافته‌اند:

الف) گاهی هم‌زمان با ورود و کاربرد واژه عربی دخیل، معادل فارسی آن نیز در زبان فارسی هست و موازی با هم کاربرد دارند؛ مانند: «قلب: دل»، «صبر: شکیبایی»، «ساحر: جادوگر» و ... .

ب) گاهی نیز واژگان دخیل عربی در بدو ورود به زبان فارسی، معادلی در زبان فارسی سره برایشان وجود ندارد و به مرور زمان از سوی افراد متخصص یا برخی نهادها، برای آنها معادل‌های فارسی ایجاد و ارائه شده است؛ مانند: «سه‌گوش برای مثلث»، «دادگاه برای محکمه»، «شهرداری برای بلدیه»، و ... .

این امر دربارهٔ واژگان دخیل انگلیسی و فرانسوی بسیار دیده می‌شود و معمولاً از سوی نویسندگان و متخصصان حوزهٔ خاصّ عملی یا از سوی نهادهایی مانند فرهنگستان زبان، معادل‌هایی برای آنها در نظر گرفته می‌شود و سعی بر آن است تا با ترویج واژگان فارسی نوساخته، از ورود بی‌رویهٔ واژگان دخیل از زبان‌های دیگر، به‌ویژه انگلیسی و فرانسوی جلوگیری شود. با این حال، شمار بسیاری از واژگان دخیل عربی در فارسی که به‌ویژه از راه متون ادبی

فارسی، طیّ سالیان متممادی و به دلیل تأثر نویسندگان و شاعران فارسی‌زبانِ عربی‌دان به فارسی راه یافته‌اند، جایگاه پررنگ و برجسته‌ای در گنجینه واژگانی زبان فارسی دارند.

جنبه تأثیرگذار این نوع واژگان دخیل چنین است که گرچه وجود معادل فارسی برای این واژگان، تصمیم مترجم برای معادل‌یابی این واژگان را ساده می‌کند و ایجاب می‌نماید وی از واژگان فارسی در ترجمه استفاده کند، اما همواره اینگونه نیست. توانمندی و علاقه به سرنویسی در ترجمه، گرچه عملی ارزشمند است، اما گاه متن را در فهم منظور نویسنده از سوی خواننده ترجمه دچار مشکل می‌کند. لذا ترجمه واژگان دخیل دارای معادل فارسی، به دو نکته اساسی وابسته است:

#### الف) علاقه نویسنده به بهره‌گیری از واژگان فارسی برای کاستن واژگان دخیل موجود در ترجمه

گاهی مترجم عمداً تلاش می‌کند در برابرگزینی واژگان دخیل، از توانمندی و بهره‌مندی خود و زبان فارسی از معادل‌های متناسب در متن ترجمه استفاده نماید و ترجمه‌ای ارائه دهد که تا جای ممکن پیراسته و خالی از واژگان دخیل باشد. در این صورت، مترجم نه فقط واژگان دخیل عربی، بلکه واژگان دخیل انگلیسی و فرانسه را نیز باید با برابره‌های ارائه‌شده از سوی صاحب‌نظران یا فرهنگستان معادل‌یابی نماید.

طبیعتاً این تلاش و تعمد با توجه به کثرت واژگان دخیل عربی تقریباً ناممکن است و هر گونه اصرار بیش از حد، قطعاً به تصنع و تکلف می‌انجامد و متن را برای خواننده ترجمه، ناپسند می‌نماید. برای همین، تقریباً هیچ یک از بزرگان عرصه ترجمه، به چنین امری در ترجمه مبادرت نمی‌کنند؛ مانند جناب مؤید شیرازی که در مقدمه ترجمه اشعار عربی سعدی به صراحت از توجه نداشتن به سرنویسی فارسی در ترجمه‌اش سخن گفته است.

#### ب) سبک متن مبدأ و لزوم رعایت بافت موقعیتی و یا زبانی

در بسیاری مواقع، اصرار مترجم به سرنویسی به دلیل رعایت بافت‌های متعدد متن مبدأ، خارج از تصمیم و اراده اوست؛ زیرا واژگان عربی غالباً با معادل‌های فارسی خود تفاوت‌های

اساسی در کاربرد و اثرگذاری متفاوت بافتی دارد. در برخی متون، واژه عربی به لحاظ بافت زبانی، بافت عاطفی و معانی سبکی با معادل خود در زبان فارسی یکسان نیستند و اصرار بر معادل‌های فارسی، ممکن است ترجمه را در انتقال هرچه بیشتر و بهتر معانی بافتی با اشکال مواجه سازد؛ به عنوان مثال، جمله عربی «مرحباً! إصبر لحظات فأصل بالفور»، اگر از زبان یک پدر به فرزندش در یک متن داستانی باشد، ترجمه آن با اصرار به واژگان فارسی اینگونه خواهد بود: «درود! اندکی شکیبا باش! بی‌درنگ می‌رسم». مسلماً این ترجمه به لحاظ ساخت نحوی و ساختواری به هیچ وجه اشکال ندارد، اما آنچه ترجمه را ناپسند و نامقبول ساخته، رعایت نشدن بافت زبانی و موقعیتی کلام است که آن را از گفتگوی ساده پدر و فرزند به سمت بافتی ادبی و گفتگویی تاریخی و کهنه به لحاظ سبکی کشانده است. پس بهتر است برای طبیعی شدن ترجمه، اجازه دهیم تا زبان خود معادل‌های مناسب را بیابد: «سلام! چند لحظه صبر کن. فوراً می‌رسم» و یا: «الو! صبر کن. الان میام».

بنابراین، اینکه مترجم چه توان و تعمّدی در بهره‌مندی از برابری‌های فارسی اصیل داشته باشد، صرفاً یک جنبه از معادل‌گزینی است و جنبه دیگر آن که خود را بر وی تحمیل می‌کند، طبیعت و واقعیت کاربرد زبان در بافت‌های مختلف است. نقش معادل‌گزینی در طبیعی‌سازی ترجمه و پذیرفتنی ساختن آن دوسویه است و صرفاً در استفاده از واژگان عربی نیست. گاه متن به گونه‌ای است که مترجم را علی‌رغم میل او به استفاده از خود واژه عربی، وادار به استفاده از معادل سره فارسی می‌کند تا همانند توضیح بالا، بافت زبانی یا بافت‌های موقعیتی مختلف رعایت شود؛ برای مثال جمله عربی «ستلقى عقابا بسبب مخالفتك لأوامر القائد»، ممکن است این گونه ترجمه شود: «به‌خاطر مخالفت با اوامر فرمانده، مجازات خواهی شد».

ترجمه فوق‌گرفته غلط نیست و مترجم نخواستسته خود را ملزم به رعایت واژگان فارسی نماید، اما مرتکب رعایت نکردن بافت زبانی شده است. رعایت یک بافت خاص، یعنی بافت نظامی و از جانب فرمانده به یک سرباز، می‌طلبد که واژه دیگری انتخاب گردد: «به‌خاطر سرپیچی از دستورهای مافوق، مجازات خواهی شد».

### ۳-۶) واژگان دخیل با معنای متحوّل

این واژگان در زبان فارسی وارد و دچار تحوّل معنایی شده‌اند، لذا واژه دخیل صرفاً صورت نوشتاری یا آوایی یکسانی با اصل خود در زبان عربی دارد و به هیچ وجه معنا و کاربرد یکسانی ندارند. این دسته از واژگان بیشترین چالش را برای مترجمان از هر دو زبان ایجاد می‌کند و آگاهی نداشتن به کاربرد متفاوت واژه در دو زبان، خطایی نابخشودنی است. ادیسی و نیازی در پژوهش خود به برخی علل تحوّل معنایی واژگان عربی در فارسی اشاره کرده‌اند که عامل دینی، به‌گویی، انقطاع فرهنگی و نوگزینی واژگان از آن جمله است (ر.ک؛ ادیسی و نیازی، ۱۳۹۴: ۵۶). اما آنچه از دلایل تحوّل معنایی مهم‌تر به نظر می‌رسد، چگونگی تعامل و دریافت این واژگان در فهم و ترجمه از متون عربی به فارسی و بالعکس است. برای تبیین میزان و تفاوت بارز معنای اینگونه واژگان، صرفاً به فهرست برخی از این واژگان اشاره می‌شود (با اقتباس از؛ معروف، ۱۳۸۹: ۸۰-۸۱ و میرزایی، ۱۳۸۹: ۸-۶):

واژه	معنای فارسی	معنای عربی	واژه	معنای فارسی	معنای عربی
مخابرات	اداره مخابرات	اداره اطلاعات	دغدغه	نگرانی	غلغلک دادن
زبون	خوار، ناتوان	مشتری	برق	الکتریسیته	تلگراف
حوصله	صبر	چینه‌دان	ادویه	چاشنی غذا	داروها
تقلیدی	تقلیدشده	سنتی	تخلّف	خلاف کردن	عقب‌ماندگی
صورت	چهره	عکس	بهار	فصل بهار	چاشنی غذا
خسیس	بخیل	پست	موظّف	مکلف	کارمند
میمون	حیوان مشهور	مبارک	مصرف	استفاده کردن	بانک
ناظر	نظارت‌گر	ناظم مدرسه	تورّم	گرانی	متورّم شدن
رسوم	آداب و رسوم	نقّاشی‌ها	ضجّه	ناله و شیون	جنجال
مجتمع	محل مسکونی	جامعه	کثیف	آلوده	متراکم
مکتب	مدارس قدیمی	دفتر کار	تماس	ارتباط (تلفنی)	لمس کردن
موقع	به معنای وقت	به معنای مکان	علاقه	محبت	رابطه و پیوند
تجاوز	هتک حرمت	گذشت کردن	بحث	گفتگو	تحقیق
تعریف (مدح)	ستایش، حمد	معرفی کردن	ازدواج	نکاح زن	دوگانگی
تمایل	رغبت	تلوتلو خوردن	تسلّیت	تسلّیت گفتن	تفریح
تقلّب	تزویر	متحوّل شدن	مصاحبه	گفتگو	همراهی
تمییز	پاک و مرتّب	جدا کردن	مهمّات	اسلحه	امور مهم
اقشار	طبقات	پوست (قشر)	رقابت	مسابقه	کنترل، مراقبت

با نگاه به واژگان جدول فوق و مقایسه معنای آنها در فارسی و عربی، مشخص می‌شود برخی واژگان چنان در دو زبان متفاوت به کار می‌روند که آنها را باید دال‌هایی با صورت نوشتاری یکسان به شمار آورد که مدلول‌های کاملاً متمایزی دارند؛ مانند واژه زبون (در فارسی: پست/ در عربی: مشتری).

از نظر ریشه‌شناسی، چگونگی تولید و جنبه صوری این واژگان می‌توان سه زیرشاخه زیر را ارائه داد:

الف) واژگانی که با همان صورت در عربی وجود دارند، ولی در فارسی دچار تحوّل معنایی شده‌اند؛ مثل عکّاس، مدفوع، تسبیح، ازدواج و ... .

ب) واژگانی که ریشه عربی دارند، ولی در واقع، ساخته فارسی‌زبانان است؛ مثل خاطر جمع، تمامیت ارضی، نشریه، آلت قتاله، فحاشی و ... .

ج) واژگانی که جزئی از آن عربی است و با ترکیب تکواژهای فارسی، واژگانی تلفیقی ساخته‌اند؛ مثل طرفدار، تمامیت‌خواه، ملی‌گرا، اصولگرا، اصلاح‌طلب، خاطرخواه، طلب‌کار و ... .

برای مترجمی که متن عربی را برای ترجمه پیش رو دارد، دسته اول و دوم واژگان فوق می‌توانند ذهن مترجم را به سمت معنایی بکشانند که به هیچ وجه مد نظر متن مبداء عربی نیست؛ برای نمونه به مواردی از اینگونه کج‌رویهای معنایی اشاره می‌شود:

○ «قد بَأَتِ الْمَدِينَةَ بِكُلِّ مَا فِيهَا مِنَ الْبَنَائَاتِ الشَّاهِقَةِ تَحْتَ غِيْمَةٍ كَثِيْفَةٍ مِّنْ دُخَانِ الْمَعَامِلِ».

◀ ترجمه نادرست: «شهر که با همه ساختمان‌های بلند زیر ابرهای آلوده از دود کارخانه‌ها گم شد».

◀ ترجمه صحیح: «شهر که با همه ساختمان‌های بلند زیر ابرهای متراکم از دود کارخانه‌ها گم شد».

○ «عَلِمَ الْمُسَاهِمُونَ أَنَّ هُنَاكَ فُرْصًا طَيِّبَةً لِلِاسْتِثْمَارِ».

◀ ترجمه نادرست: «سهامداران دریافتند که فرصت‌های خوبی برای بهره‌کشی وجود دارد».

◀ ترجمه صحیح: «سهامداران دریافتند که فرصت‌های خوبی برای سرمایه‌گذاری وجود دارد».

○ «الضرورة تقتضى أن يدير الشباب الكثير من المواقع الحساسة و المهمة فى المجتمع».

◀ ترجمه نادرست: «ضرورت ایجاب می‌کند که جوانان، بسیاری از مواقع حساس و مهم را مدیریت کنند».

◀ ترجمه صحیح: «ضرورت ایجاب می‌کند که جوانان، بسیاری از پُست‌های کلیدی و مهم را مدیریت کنند».

○ «صديقى بكر عباس قام بمراجعة فصول الكتاب المختلفة».

◀ ترجمه نادرست: «دوستم، بكر عباس، به فصول مختلف کتاب مراجعه کرد».

◀ ترجمه صحیح: «دوستم، بكر عباس، فصول مختلف کتاب را بازبینی نمود».

○ «يجب عليهم أن يقوموا بالإحترام و الإعتراف بنا».

◀ ترجمه نادرست: «آنها باید به ما احترام بگذارند و به ما اعتراف کنند».

◀ ترجمه صحیح: «آنها باید به ما احترام بگذارند و ما را به رسمیت بشناسند».

مشکلات اینگونه واژگان دوسویه است و ممکن است در ترجمه از فارسی نیز مسئله‌ساز شود؛ به عنوان مثال، عبارت حساس در فضای سیاسی همچون «ما شما را مردی انقلابی می‌دانیم»، اگر بدون دقت در معنای متفاوت واژه در دو زبان به صورت «نحن نعرفك كرجلٍ انقلابي» ترجمه گردد، ممکن است عواقب تنش‌زایی به دنبال داشته باشد؛ زیرا «انقلابی» گرچه واژه‌ای عربی است، اما در عربی به معنای «کودتاچی» است و باید برای آن از معادل «التّورى» استفاده گردد و یا مترجم در ترجمه عبارت «دیروز به مطب رفتیم» باید توجه داشته باشد که

«مطب» گرچه واژه‌ای عربی است، اما در خود عربی استعمال ندارد و معادل آن «العیادة» است که خود آن نیز در فارسی به معنای «ملاقات با بیمار» است نه ملاقات با پزشک (= ویزیت).

با آنچه گفته شد، می‌توان گفت این نوع از واژگان دخیل به واسطه معانی متفاوت در زبان فارسی، بیشترین جنبه تأثیری در ترجمه را دارند و مترجم باید به تمام جوانب معنایی این واژگان، چه در زبان مبدأ، چه در زبان مقصد واقف باشد و هیچ‌گاه به فرهنگ ذهنی خود اکتفا نکند. اینجاست که تداخل زبانی و وجود واژگان دخیل دگرگون‌شده، نه تنها کمکی به فارسی‌زبان در فهم یا ترجمه نمی‌کند، بلکه گاهی مشکلات متعددی را در ترجمه از عربی به فارسی یا از فارسی به عربی ایجاد می‌کند. از معضلات و مشکلات عمده دانشجویان ایرانی در رشته زبان و ادبیات عربی، مکالمه به زبان عربی است که اغلب دانشجویان دچار ضعف عمده هستند. شاید به نظر برسد که با وجود رسم‌الخط مشترک و وجود واژگان دخیل بسیار عربی در فارسی، چرا دانشجویان در بیان منظور خود به زبان عربی با مشکل مواجه هستند و به طور کلی، چرا ایرانیان در آموزش مکالمه عربی با چالش مواجه می‌شوند، در حالی که مکالمه زبان‌های دیگر را راحت‌تر فرامی‌گیرند و از سوی دیگر، گویشوران زبان‌هایی که با عربی دچار تداخل زبانی نیستند نیز عربی را بهتر فرامی‌گیرند؟! صرف نظر از دشواری نسبی زبان عربی، می‌توان ریشه همه اینها را در تداخل واژگانی و وجود وام‌واژه‌های عربی با معنای تحول‌یافته در فارسی جستجو کرد.

### نتیجه‌گیری

- ارتباط زبان عربی و فارسی، صرف نظر از پیشینه بسیار عمیق دینی، فرهنگی و تاریخی، از جنبه ساختار زبانی نیز حائز اهمیت است. تغییر رسم‌الخط فارسی در صورت نوشتاری و ورود واژگان دخیل در طول قرون متمادی، به علت پیوندهای عمیق دینی، ادبی و فرهنگی متمایزترین ویژگی رابطه این دو زبان است که در باب زبان عربی با هیچ زبان دیگر دیده نمی‌شود.

- بنا به برخی دلایل، اصطکاک دو زبان فارسی و عربی، نه در ساخت‌های نحوی، بلکه از نظر واژگانی نشان داده شده که از آن با عنوان واژگان دخیل یا وام‌واژه‌های عربی نام برده می‌شود.



این واژگان، علی‌رغم تفاوت‌های کاربردی و معنایی، در سه دسته کلی و فراگیر قابل دسته‌بندی هستند:

الف) واژگان عربی که در فارسی داخل شده‌اند، با همان معنا استفاده می‌شوند و واژه معادل ندارند.

ب) واژگان عربی که در فارسی داخل شده‌اند و با همان معنا استفاده می‌شوند، اما معادل فارسی نیز دارند.

ج) واژگان عربی که در فارسی داخل شده‌اند، اما در فارسی کاربرد و معنای متفاوتی با معنای عربی خود دارند.

- هر دسته از واژگان دخیل مذکور، به نوعی متفاوت در امر ترجمه اثرگذار هستند؛ بدین صورت که واژگان از دسته اول ممکن است منجر به عربی‌زدگی متن ترجمه شوند، چراکه با توجه به آزادگی عملی که برخی مترجمان به خود می‌دهند، واژگانی خواسته یا ناخواسته وارد فارسی می‌شوند، اما جنبه مهم‌تر آن، وجود معانی در بافت موقعیتی متعددی است که واژه دخیل فقط با یکی از آنها وارد فارسی شده است و معانی دیگر فقط در عربی کاربرد دارند.

دسته دوم نیز با توجه به وجود معادل فارسی، ممکن است مترجم را با توجه به تعمد و اصرار به استفاده از واژگان فارسی و یا حتی عربی، دچار خطا در رعایت بافت موقعیتی کند. لذا به هیچ وجه نباید رعایت بافت را فدای سرهنویسی در ترجمه نمود.

دسته سوم که بیشترین توجه را در امر ترجمه می‌طلبد، به تحوّل معنایی بعضاً کاملاً متمایز واژه در عربی و فارسی مربوط می‌شود که ناخواسته ممکن است معنای کاربردی را در فارسی بر مترجم تحمیل کند. لذا علاوه بر ترجمه، مکالمه به عربی را نیز برای فارسی‌زبانان با مشکل مواجه می‌کند.

## منابع

## قرآن کریم.

- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۴). *تاریخ زبان فارسی*. چاپ دوم. تهران: سمت.
- آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۷۴). *راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی (همراه با واژه‌های فارسی در شعر جاهلی)*. چاپ دوم. تهران: توس.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۵). *تاریخ و زبان فرهنگ عربی*. چاپ ششم. تهران: سمت.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۷). *چالش میان فارسی و عربی*. چاپ دوم. تهران: نی.
- اشپولر، برتلد. (۱۳۴۹). *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*. ج ۱. ترجمه جواد افلاطونی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اصغری، جواد. (۱۳۸۶). *رهیافتی نو بر ترجمه از زبان عربی*. چاپ اول. تهران: جهاد دانشگاهی.
- امینی، ادريس و شهریار نیازی. (۱۳۹۴). «ماهیت و پیامدهای تحوّل معنایی واژگان عربی در زبان فارسی». *جستارهای زبانی*. شماره ۲۳. صص ۵۳-۷۶.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۷۷). *سبک‌شناسی زبان و شعر فارسی*. به اهتمام کیومرث کیوان. چاپ اول. تهران: انتشارات مجید.
- جاحظ، (۱۹۴۸ م.). *البيان والتبيين*. به کوشش عبدالسلام هارون. بیروت: دارالجيل.
- جواد، علی. (۱۳۶۷). *تاریخ مفصل عرب قبل از اسلام*. ج ۱. ترجمه محمدحسین روحانی. بابل: کتابسرا.
- طه، ندا. (۱۹۹۱ م.). *الأدب المقارن*. بیروت: دارالنهضة العربيّة.
- عبدالوّاب، رمضان. (۱۳۶۷). *مباحثی در فقه‌اللغة و زبان‌شناسی عربی*. ترجمه حمیدرضا شیخی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- فرای، ریچارد. (۱۳۸۵). *عصر زرین فرهنگ ایران*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: سروش.
- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۷). *تاریخ مختصر زبان فارسی از آغاز تا کنون*. تهران: زوّار.
- فهمی حجازی، محمود. (۱۳۷۹). *زبان‌شناسی عربی*. ترجمه سید حسین سیدی. چاپ اول. تهران: سمت.
- کامری، برنارد و دیگران. (۱۳۸۴). *زبان‌های دنیا و چهارمقاله در زبان‌شناسی*. ترجمه کوروش صفوی. چاپ اول. تهران: سعادت.

محمّدى، محمّد. (۱۹۶۶م.). *المترجمون و التّقلّة عن الفارسيّة إلى العربيّة في القرون الإسلاميّة الأولى...* . بيروت: منشورات قسم اللّغة الفارسيّة و آدابها اللّبنانيّة.

معروف، يحيى. (۱۳۸۹). *فنّ ترجمه؛ اصول نظري و عملي ترجمه از عربي به فارسي و فارسي به عربي*. ویراست دوم. چاپ هشتم. تهران: سمت.

ميرزايى، نجفعلی. (۱۳۸۹). *فرهنگ اصطلاحات معاصر عربي - فارسي*. چاپ دوم. تهران: فرهنگ معاصر.

يعقوب، اميل بديع. (۲۰۱۱م.). *فصول في فقه اللّغة العربيّة*. الطبعة الأولى. طرابلس - لبنان: المؤسسة الحديثة للكتاب.

## چالش مترجمان قرآن در برگردان ادوات تقلیل و تکثیر به

### زبان فارسی

#### علی صابری\*

۱- دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۶/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۱۷)

#### چکیده

در قرآن کریم واژگانی وجود دارد که مترجمان برای برگردان آنها به دیگر زبان‌ها، نیاز به دقت و تأمل ویژه‌ای دارند. نمونه‌ای از این واژگان، ادوات تقلیل و تکثیر است که حضور این واژگان در متن گاهی باعث ایجاد نوعی ناهمگونی یا اشتباه در ترجمه می‌شود و گاهی نیز دیده می‌شود که مترجمان آنها را نادیده می‌گیرند. این نابسامانی در برگردان‌ها ممکن است به دلیل دلالت این واژگان بر مفاهیم گوناگون باشد؛ مانند دلالت حرف «قَدْ» بر تأکید، تحقیق، تقریب، تقلیل، و تکثیر. گاهی نیز به سبب شباهت به واژگان دیگر است، چون شباهت «کَمْ» تعجبی به «کَمْ» پرسشی، و یا ممکن است به علت دلالت بر مفاهیم متضاد رخ دهد؛ مانند حرف «رُبَّ» که گاهی برای دلالت بر فزونی به کار می‌رود و گاهی برای دلالت بر کاستی. همین امر باعث می‌شود مترجمان در تعیین نوع این ادوات یا مفهوم درست آن، و یا گاهی در تعیین آن رکن جمله که امر فزونی و یا کاستی به آن تعلق دارد، دچار لغزش شوند. ما بر آن شدیم که بدانیم شیوه‌های مناسب در برگردان این ادوات چیست و چه راهکاری می‌تواند مترجمان را از لغزش در امان نگه دارد؟ در این پژوهش، نخست موارد ناهمسویی برخی مترجمان با مفسران و نحویان تبیین شده است. سپس راه انتخاب برابرنهاده درست این واژگان، در برگردان متون و اصول آن، همچون تعیین نوع ادواتی مانند «رُبَّ»، یا «قَدْ» که برای تقلیل، تکثیر یا مفاهیم دیگر است و یا تشخیص رکن مقید جمله، چون تمییز «کَمْ» و «کَاتِن» در حین بررسی هر یک بیان شده است. بنابراین، یک مترجم نیاز است که از قواعد دستور زبان و واژه‌شناسی آگاهی کامل داشته باشد.

واژگان کلیدی: تقلیل، تکثیر، ترجمه، قرآن کریم.

---

\* E-mail: Dr\_saberi\_43@yahoo.com

## مقدمه

ادوات در قرآن عبارت است از حروف و واژگان شبیه آن، اعم از اسم و فعل که در جاهای گوناگون بر معانی متفاوت دلالت دارند (ر.ک؛ زرکشی، ۱۹۹۰م، ج ۴: ۱۵۴ و سیوطی، بی‌تا، ج ۲: ۱۴۰)، چون ادوات استثناء، استقبال، استفهام، نهی، نفی، اشاره، ترجی، تمنی، تشبیه، تعریف، تعلیل، تفسیر، تقلیل، تکثیر و غیره.

از آنجا که ادوات در درک مفاهیم آیات و استنباط احکام تأثیر بسزایی دارند، دانستن مضامینی که این واژگان دلالت بر آن دارند، برای یک مترجم، به‌ویژه مترجم کلام خدا، نیازی گریزناپذیر می‌نماید و با وجود اهمیت این موضوع، بر اساس بررسی‌های انجام‌شده در پیشینه بحث، تاکنون پژوهشی در این راستا (برگردان تقلیل و تکثیر) صورت نگرفته است.

در گام نخست، لازم است اشاره کنیم که واژگان موجود در زبان قرآن که دلالت بر مفهوم کمی یا فزونی دارند، دو دسته‌اند:

الف) واژگانی که در شمار ادوات تقلیل یا تکثیر نیستند، بلکه در معنای معجمی خود بر این دو مفهوم دلالت دارند؛ مانند واژه «کثیر» در آیه ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً﴾ کیست که به خدا قرض الحسنه‌ای دهد تا آن را برای او چندین برابر کند؟ ﴿(البقره / ۲۴۵)؛ واژه «جم» در آیه ﴿وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا \* وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾ و میراث را جمع کرده می‌خورید\* و مال و ثروت را بسیار دوست دارید ﴿(الفجر / ۱۹-۲۰)؛ واژه «غدق» در آیه ﴿وَأَلُو اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ و اینکه اگر آنها در راه (ایمان) استقامت ورزند، با آب فراوان سیرابشان می‌کنیم! ﴿(الجن / ۱۶) و واژه «لبد» در آیه ﴿يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا﴾ می‌گوید: مال زیادی را (در کارهای خیر) نابود کرده‌ام ﴿(البلد / ۶) که همگی دلالت بر فزونی دارند. واژگانی مانند «قلیل» در آیه ﴿وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ تَمَنًّا قَلِيلًا﴾ و (هرگز) پیمان الهی را با بهای کمی مبادله نکنید ﴿(التحل / ۹۵)، واژه «یسیر» در آیه ﴿وَتَزِدَادُ كَيْلٍ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ﴾ و یک بار شتر زیادتر دریافت خواهیم

داشت؛ این پیمانه (بار) کوچکی است! ﴿(یوسف/ ۶۵) و یا واژه «نقص» در آیه ﴿وَلَنبَلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ﴾ قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم ﴿(البقره/ ۱۵۵) که دلالت بر کاستی دارند.

ب) دسته دوم واژگانی هستند که به عنوان ابزاری برای بیان این مضمون به کار گرفته می‌شوند و باید در پرتو سیاق‌های قرآنی و زبانی مورد بررسی قرار گیرند. همین ادوات هستند که در برگردان عبارات به زبان‌های دیگر نیاز به دقت و ژرف‌نگری دارند و اهمیت مطالعه این ادوات در هیچ زبانی بر کسی پوشیده نیست؛ زیرا از یک سو، چالشی هستند بر سر راه مترجمان در برگردان‌های قرآن به زبان‌های دیگر و یافتن برابرنهاده مناسب برای این واژگان در زبان مقصد، و از سوی دیگر، گاهی در پیوند اجزای زبان همانند رباط‌هایی هستند که بخش‌های متفاوت جمله را به یکدیگر پیوند می‌دهند و نادیده گرفتن یا کاربرد نابجای آنها رشته سخن را از هم می‌گسلد و مفهوم کلام را تغییر می‌دهد.

آنچه در این گفتار به بررسی آن خواهیم پرداخت، همین گروه اخیر است که نخست با تکیه بر واژه‌نامه‌ها، کتاب‌های تفسیر، نحو و زبان‌شناسی کهن و معاصر، دیدگاه صاحب‌نظران را بیان می‌کنیم. سپس بر اساس آن، درباره دقت مترجمان در برگردان آیاتی که این ادوات در آنها به کار رفته است، به قضاوت می‌نشینیم تا میزان مطابقت برگردان‌های فارسی را با واقعیت‌های زبان عربی و روح آیات قرآنی واکاوی کنیم. در این زمینه، دستورنویسان، زبان‌شناسان و نویسندگان واژه‌نامه‌ها تلاش‌های زیادی در تبیین دلالت این واژگان کرده‌اند، اما گویا تاکنون پژوهشگران و مترجمان در برگردان این ادوات گامی برداشته‌اند و ما نیز در این صفحات اندک، تنها به بررسی نمونه‌هایی از آن به عنوان راهکار می‌پردازیم و موارد مشابه دیگر را به مترجمان محترم می‌سپاریم. بنابراین، پرسش‌هایی که در دو گام نخست و دوم مطرح می‌شود، عبارتند از: ۱- عامل چالش در برگردان این ادوات چیست؟ ۲- راه حل برون‌رفت از این چالش کدام است؟ در آن صورت می‌توان گفت چالش آنان گاهی در تشخیص نوع این ادوات، یعنی تقلیل و تکثیر بودن آن است و گاهی در تعیین آن رکنی در جمله است که با این ادوات مقید می‌شود.

ضمناً یادآور می‌شود که مترجمان محترم باید بدانند که ما در صدد خرده‌گیری در کار آنان نیستیم، بلکه بر آنیم تا کمک کنیم این دانشمندان در آینده، ترجمه‌های دقیق‌تر و علمی‌تری از قرآن کریم به جامعه مسلمانان فارسی‌زبان ارائه دهند. لذا از محضر ایشان می‌خواهیم این پژوهش را در راستای همیاری به خود بنگرند، نه نقد و خرده‌گیری بر کار خویش، تا مشوقی باشد برای ما که در آینده به مباحث دیگری در این راستا بپردازیم.

### ۱. ادوات تکثیر و تقلیل در قرآن کریم

پیش از پرداختن به این ادوات، لازم است که نخست آنها را به دو گروه زیر تقسیم کنیم و پس از آن، به بررسی مفاهیم و دلالت‌های آن بپردازیم:

#### کنایه‌های عدد

واژگانی است که دلالت بر شمار نامشخص اشیاء دلالت دارد (ر.ک؛ حسن، بی‌تا، ج ۴: ۵۶۸)؛ مانند «کم: چه مقدار»، «کأین: چه بسیار»، «کذا: فلان شمار» و «نیف: آندی».

#### الف) کَمٌ

واژه‌ای است مبنی، صدرنشین و نیازمند به تمییز برای دلالت بر شمار نامعینی از اشیاء که بر دو نوع است: خبری و پرسشی (ر.ک؛ سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۲: ۱۵۶-۱۵۷؛ ابن‌حاجب، بی‌تا، ج ۱: ۵۲۳ و ابن‌هشام، ۱۹۷۹م، ج ۱: ۲۴۳). نوع خبری آن مانند آیه ﴿وَكَمْ مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ فَأَنلُون﴾: چه بسیار شهرها و آبادی‌ها که آنها را (بر اثر گناه فراوانشان) هلاک کردیم و عذاب ما شب‌هنگام یا در روز هنگامی که استراحت کرده بودند، به سراغشان آمد ﴿(الأعراف/ ۴) و نوع پرسشی آن مانند ﴿قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ﴾: چه قدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز؛ یا بخشی از یک روز ﴿(البقره/ ۲۵۹). اگرچه به ادعای صاحب‌الایقان نوع پرسشی آن در قرآن نیامده است (ر.ک؛ سیوطی، بی‌تا، ج ۲: ۲۲۲). اما با بررسی دیدگاه مفسران، می‌توان گفت از ۱۸ مورد که در قرآن به کار رفته، در پنج مورد

آن، بین پرسشی و خبری بودن اختلاف نظر است (ر.ک؛ عظیمه، بی تا، ج ۲: ۳۹۶) که در خلال بحث به آن خواهیم پرداخت.

این واژه در مفهوم خبری خود، در شمار ادوات تکثیر و مترادف حرف «رُبَّ» است، اما در اسم بودنش با «رُبَّ» تفاوت پیدا می‌کند (ر.ک؛ سیوییه، ۱۹۸۸م، ج ۲: ۱۵۶ و ۱۶۱؛ مبرد، ۱۹۹۴م، ج ۳: ۶۵ و ابن‌حاجب، بی تا، ج ۱: ۵۲۴) که در این صورت، تمییز آن همانند تمییز اعداد صد (۱۰۰) و هزار (۱۰۰۰) مجرور است (ر.ک؛ سیوییه، ۱۹۸۸م، ج ۲: ۱۶۱؛ زجاجی، ۱۹۸۶م: ۶۰؛ ابن‌حاجب، بی تا، ج ۱: ۵۲۴ و ابن‌هشام، ۱۹۷۹م، ج ۱: ۲۴۵).

اما مترجم زمانی در برگردان این واژه با چالش روبه‌رو می‌شود که در نوع آن اختلاف نظر وجود داشته باشد. بنابراین، مترجمان در برگردان آیاتی چون ﴿قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ﴾ یکی از آنها گفت: چه مدت خوابیدید؟! گفتند: یک روز، یا بخشی از یک روز! ﴿(الکهف/ ۱۹) که در پرسشی بودن آن اتفاق نظر وجود دارد (ر.ک؛ زمخشری، ۱۹۹۸م، ج ۳: ۵۷۲؛ رازی، ۱۹۸۱م، ج ۲۱: ۱۰۴ و قرطبی، ۲۰۰۶م، ج ۱۳: ۲۳۶)، مشکلی نخواهند داشت.

اما با نگاهی به برگردان واژه «کم» در آیه ﴿سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِّنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ از بنی‌اسرائیل پرس: چه اندازه نشانه‌های روشن به آنها دادیم؟ و کسی که نعمت خدا را، پس از آنکه به سراغش آمد، تبدیل کند که خداوند شدیدالعقاب است ﴿(البقره/ ۲۱۱) می‌توان دریافت که مترجمان، هر یک به گونه‌ای، یک معادل برای این واژه برگزیده‌اند، هرچند این معادل‌ها یکی نیست، اما می‌تواند این مفهوم را به خواننده منتقل سازد؛ مثلاً: «چقدر آیات و ادله روشن» (الهی قمشه‌ای، ۱۳۸۷: ۴۵)؛ «چه اندازه... دلیل روشن» (مشکینی، ۱۳۸۷: ۳۳)؛ «چه اندازه نشانه‌های روشن» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۲۹)؛ «چند آوردیمشان از آیت‌ها» (معزی، ۱۳۷۲: ۳۳)؛ «چه بسیار نشانه‌های روشن» (فولادوند، ۱۳۸۴: ۳۳) و «چه بسیار شواهد روشن» (بهرام‌پور، ۱۳۸۶: ۳۳). اگرچه جمله تعجبی یا پرسشی را در نوشتار فارسی تنها از طریق علامت «؟» یا «!» می‌توان از هم شناخت و برخی ترجمه‌های قرآن فاقد نشانه‌های نگارشی است، اما باز می‌توان دریافت که



مترجمان محترم در خبری یا پرسشی بودن «کم» در این آیه هماهنگ نیستند؛ زیرا اگر «کم» در این آیه پرسشی باشد و تمام ترجمه‌های فوق را به گونه‌ای توجیه کنیم، ترجمه «چه بسیار نشانه‌های روشن» از فولادوند و «چه بسیار شواهد روشن» از بهرام‌پور، به زعم قوی تعجبی/ خبری است، نه پرسشی. البته این اختلاف در میان مفسران نیز وجود دارد، برخی قطعاً آن را پرسشی می‌دانند (ر.ک؛ أبو حیان، ۱۹۹۳، ج ۲: ۱۳۶؛ ابن‌عاشور، ۱۹۸۴، ج ۲: ۲۸۹ و طباطبائی، ۱۹۹۷، ج ۲: ۱۱۱). اما برخی دیگر خبری و پرسشی بودن آن را جائز می‌شمارند (ر.ک؛ زمخشری، ۱۹۹۸، ج ۲: ۴۲۰ و بیضاوی، بی‌تا، ج ۱: ۱۳۴) و برخی در بیان نوع آن سکوت کرده‌اند (ر.ک؛ طبری، ۱۹۹۴، ج ۱: ۵۷۰ و رازی، ۱۹۸۱، ج ۶: ۲). اما چالشی که در برگردان این واژه وجود دارد، این است که اگر «کم» در این آیه به صورت تعجبی/ خبری ترجمه شود، در آن صورت، ارتباط آن با جمله پیشین قطع می‌گردد؛ زیرا در آیه، نخست دستور داده می‌شود که «بپرس: سَلْ»، اما مورد سؤالی ذکر نمی‌شود! یعنی درباره چه چیزی بپرسد، مشخص نیست! (ر.ک؛ ابن‌عاشور، ۱۹۸۴، ج ۲: ۲۸۹ و عضیمة، بی‌تا، ج ۲: ۳۹۹). این گسستگی در ترجمه فولادوند به روشنی دیده می‌شود، اما در دیگر ترجمه‌ها می‌توان واژه‌های «چقدر»، «چه اندازه» و «چند» را قید پرسشی به شمار آورد، هر چند ممکن است منظور برخی از مترجمان این نباشد.

در آیه ﴿أَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ آیا ندیدند چقدر از اقوام پیش از آنان را هلاک کردیم؟! آنها هرگز به سوی ایشان باز نمی‌گردند! ﴿یس / ۳۱﴾ نیز هر چند صاحب کشف، «کم» را در این آیه پرسشی و «أنهم..» را بدل از آن می‌داند (ر.ک؛ زمخشری، ۱۹۹۸، ج ۵: ۴۰۰)، اما بیشتر مفسران آن را تعجبی/ خبری می‌دانند (ر.ک؛ ابن‌عطیه، ۲۰۰۱، ج ۴: ۴۵۲ و قرطبی، ۲۰۰۶، ج ۱۷: ۴۳۸) و فخر رازی برای تأیید سخنش، از آن به «أَلَمْ يَرَوْا كَثْرَةَ إِهْلَاكِنَا» یا «أَلَمْ يَرَوْا الْمُهْلَكِينَ الْكَثِيرِينَ» تعبیر می‌کند (ر.ک؛ رازی، ۱۹۸۱، ج ۲۶: ۶۴).

اما با نگاهی به ترجمه‌های قرآن کریم درمی‌یابیم که در این آیه هیچ یک از مترجمان محترم برخلاف مفسران، بر اساس رأی زمخشری، «کم» را پرسشی در نظر نگرفته‌اند و برخی

به «چه بسیار» (ر.ک؛ الهی قمشه‌ای، ۱۳۸۷: ۶۲۷؛ مشکینی، ۱۳۸۷: ۴۴۲؛ فولادوند، ۱۳۸۴: ۴۴۲ و بهرام‌پور، ۱۳۸۶: ۴۴۲)، و برخی در معنای «چقدر» (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۳۰۳) و یا «بسا» (ر.ک؛ معزی، ۱۳۷۲: ۴۴۲) ترجمه کردند، البته به شرط اینکه «چقدر» در ترجمه مکارم شیرازی پرسشی نباشد، چون در آیه پیشین (البقره/ ۲۱۱) «چه اندازه» و در آیه (الأنعام/ ۶)، «چه قدر» را پرسشی در نظر گرفتیم که در آن صورت، اینجا گویا نوعی اتفاق نظر بین مترجمان و مفسران به چشم می‌خورد.

اما در آیه ﴿الْمَ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ قَرْنٍ مَّكَّانَهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ يُمْكِن لَّكُمْ: آیا ندیدند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم؟ اقوامی که (از شما نیرومندتر بودند؛ و) قدرت‌هایی به آنها داده بودیم که به شما ندادیم﴾ (الأنعام/ ۶) برخلاف آیه (یس/ ۳۱)، با اینکه در میان مفسران اختلافی دیده نمی‌شود و مؤلف الجامع لأحكام القرآن آن را پرسشی می‌داند و تعبیر «ألم يعبثوا بمن أهلكنا قبلهم من الأمم» را برای آن بیان می‌کند (ر.ک؛ قرطبی، ۲۰۰۶م، ج ۸: ۳۲۴) و صاحب البحر المحيط نیز آن را پرسشی می‌خواند (ر.ک؛ ابو حیان، ۱۹۹۳م، ج ۴: ۸۰) و برخی تفسیرها از نوع «کم» سخنی به میان نمی‌آورند (ر.ک؛ زمخشری، ۱۹۹۸م، ج ۲: ۳۲۴؛ ابن عطیه، ۲۰۰۱م، ج ۲: ۲۶۸؛ طباطبائی، ۱۹۹۷م، ج ۷: ۱۸). اما این چالش در میان مترجمان به چشم می‌خورد و با اینکه مفسران واژه «کم» را پرسشی دانستند، ولی بیشتر مترجمان آن را با قید تعجبی «چه بسیار...» (ر.ک؛ الهی قمشه‌ای، ۱۳۸۷: ۱۷۸؛ مشکینی، ۱۳۸۷: ۱۲۸؛ فولادوند، ۱۳۸۴: ۱۲۸ و بهرام‌پور، ۱۳۸۶: ۱۲۸) یا «بسا...» (ر.ک؛ معزی، ۱۳۷۲: ۱۲۸) ترجمه کرده‌اند، جز ترجمه مکارم شیرازی که این واژه به «چقدر...؟» همراه با نشانه پرسشی (؟) برگردانده شده است (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۹۰). بنابراین، چالش میان مترجمان در ترجمه واژه «کم» به روشنی دیده می‌شود. اما مترجمان باید در برگردان فارسی «کم» به دو نکته اساسی توجه کنند: ۱- باید تشخیص دهند که این واژه در مفهوم تعجبی خود به کار رفته است یا پرسشی. ۲- باید تعیین کنند که این واژه به عنوان یک قید، کدام یک از ارکان جمله را مقید می‌سازد. پس از یافتن پاسخ این دو پرسش از تفسیرها، کتب نحوی و واژه‌نامه‌ها، می‌توان اقدام به برگردان آیه کرد. اما ما اکنون مجبوریم به همین حد در باب این واژه بسنده کنیم تا بتوانیم به دیگر ادوات تقلیل و تکثیر نیز پردازیم.

## ب) کای / کائین

این واژه یکی دیگر از کنایه‌های عدد است که تمییز آن با حرف جرّ «مِن» مجرور می‌شود (ر.ک؛ سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۲: ۱۷۰؛ ابن‌هشام، ۱۹۷۹م، ج ۱: ۲۴۶) و غالباً آن را ترکیبی از «ک» تشبیه و «أی» پرسشی می‌دانند که به صورت «کائین» نیز نوشته می‌شود (ر.ک؛ قرطبی، ۲۰۰۶م، ج ۵: ۳۴۹؛ ابن‌هشام، ۱۹۷۹م، ج ۱: ۲۴۶ و سامرائی، ۲۰۰۳م، ج ۲: ۲۹۵). سیبویه آن را در مفهوم «رُبَّ» می‌انگارد (ر.ک؛ سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۲: ۱۷۱)، اما بیشتر نحویان آن را همانند «کَم» تعجّبی می‌دانند که معنای تکثیر دارد (ر.ک؛ زجاجی، ۱۹۸۶م: ۶۰؛ ابن‌هشام، ۱۹۷۹م، ج ۱: ۲۴۶).

«کای» افزون بر اینکه همانند «کَم» تعجّبی، بیان‌گر مفهوم کثرت است، باعث نوعی برجسته‌سازی و بزرگنمایی در عبارت نیز می‌شود (ر.ک؛ سامرائی، ۲۰۰۳م، ج ۲: ۲۹۶)؛ مانند دو آیه زیر: ﴿وَكَم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَبِجَاءِهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ﴾ چه بسیار شهرها و آبادی‌ها که آنها را (بر اثر گناه فراوان‌شان) هلاک کردیم و عذاب ما شب‌هنگام یا در روز هنگامی که استراحت کرده بودند، به سراغ‌شان آمد ﴿(الأعراف / ۴)﴾ و ﴿فَكَايِن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فِيهَا خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبَنِيٌّ مَّعْطَلَةٌ وَقَصْرٌ مَّشِيدٌ﴾ چه بسیار شهرها و آبادی‌هایی که آنها را نابود و هلاک کردیم، در حالی که (مردمش) ستمگر بودند، به‌گونه‌ای که بر سقف‌های خود فروریخت! (نخست سقف‌ها ویران گشت؛ و بعد دیوارها بر روی سقف‌ها!) و چه بسیار چاه پر آب که بی‌صاحب ماند؛ و چه بسیار قصرهای محکم و مرتفع! ﴿(الحج / ۴۵)﴾. از سیاق این آیات می‌توان به تفاوت بین «کَم» و «کائین» پی‌برد (ر.ک؛ سامرائی، ۲۰۰۳م، ج ۲: ۲۹۷) که بررسی تفاوت این دو با این مبحث پیوندی ندارد و ما نیز بدان نمی‌پردازیم.

اما چالشی که پیش روی مترجمان قرآن در برگردان «کائین» وجود دارد، با آنچه در ترجمه «کَم» دیدیم، متفاوت است؛ زیرا دیگر مشکل در تعجّبی یا پرسشی بودن این واژه نیست، بلکه نکته ظریف و دقیقی که در آن نهفته، این است که مترجم باید بداند این افاده تکثیری که از آن فهمیده می‌شود، در کدام رکن جمله است و آن قید کثرت را باید در کنار کدام واژه فارسی

قرار دهد؛ به عنوان مثال، با کمی درنگ در برگردان آیه ﴿وَكَايْنٍ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرًا فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾ چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند! آنها هیچ‌گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می‌رسید، سست و ناتوان نشدند و خداوند استقامت‌کنندگان را دوست دارد. ﴿(آل عمران/ ۱۴۶) خواهیم دید که چگونه با جابجایی این قید، مفهوم آیه تغییر می‌کند. قمشه‌ای و معزی این قید را برای «تکرار رخدادها» در نظر گرفته‌اند و آن را به «چه بسیار رخ داده» (ر.ک؛ الهی قمشه‌ای، ۱۳۸۷: ۹۴) یا «چه بسا پیامبری که» (ر.ک؛ معزی، ۱۳۷۲: ۶۸) برگردانده‌اند؛ یعنی این امر مبارزه برای یک پیامبر در دفعات بسیار رخ داده است، اما دیگران آن را وصفی برای واژه «پیامبر» شمرده‌اند و به صورت «چه بسیار (از) پیامبرانی» (ر.ک؛ مشکینی، ۱۳۸۷: ۶۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۹۰؛ فولادوند، ۱۳۸۴: ۶۸ و بهرام‌پور، ۱۳۸۶: ۶۸) ترجمه کرده‌اند و واژه «نبی» را به صیغه جمع یعنی «پیامبران» آورده‌اند تا بگویند حادثه واحدی برای پیامبران متعدّد رخ داده است.

اکنون برای داوری درستی یا نادرستی یکی از این دو ترجمه نیاز داریم تا اندکی در کارکرد این واژه در زبان درنگ کنیم. نخست اینکه «کأتین» دلالت بر کثرت واژه‌ای دارد که تمییز آن واقع می‌شود (ر.ک؛ ابن‌عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۴: ۱۱۷)؛ یعنی در مفهوم همان «کَم مِّنْ نَّبِيٍّ» است (ر.ک؛ طبری، ۱۹۹۴م، ج ۲: ۳۳۹ و زجاجی، ۱۹۸۶م: ۶۰). دوم اینکه می‌توان این واژه را به اعتبار مفهوم آن، جمع در نظر گرفت و یا به اعتبار لفظ با آن چون مفرد رفتار کرد (ر.ک؛ ابوحنیان، ۱۹۹۳م، ج ۳: ۷۹). بنابراین، واژه «نبی» در اینجا به سبب «کأتین» بر متعدّد دلالت دارد نه واحد، اما ضمیر «ه» در «مَعَهُ» به اعتبار لفظ آن، مفرد آمده است (ر.ک؛ ابن‌هشام، ۱۹۷۹م، ج ۲: ۷۲۴)؛ یعنی در حقیقت، «کأتین» به معنای «جَمْعٌ كَثِيرٌ» (ر.ک؛ ابوحنیان، ۱۹۹۳م، ج ۳: ۷۹) و «كَايْنٍ مِّنْ نَّبِيٍّ» به معنی بسیاری از پیامبران (ر.ک؛ قرطبی، ۲۰۰۶م، ج ۵: ۳۵۱) است. با این تفصیل، اکنون خوانندگان می‌توانند داوری کنند که ترجمه کدام یک از دو گروه درست‌تر است. آیا پیامبران بسیاری هستند که این رخداد برایشان اتفاق می‌افتد، یا اینکه آن رخداد چندین بار برای یک پیامبر پیش می‌آید؟ به عنوان مثال، اگر بگوییم: «كَايْنٍ مِّنْ نَّبِيٍّ اجْتَهَدَ وَ لَمْ يَنْجَحْ»، مفهوم کثرت در کدام واژه قرار می‌گیرد؟ آیا «شمار دانشجویان»

که تلاش می‌کنند، فراوان است یا «میزان تلاش‌ها» و یا «نبود موقفت‌ها» که برای یک دانشجو رخ می‌دهد؟ امر مسلم این است که باید بگوییم: «چه بسیارند دانشجویانی که...». بنابراین، برگردان الهی قمشه‌ای نمی‌تواند درست باشد.

با دقت در ترجمه آیه ﴿وَكَأَيِّن مِّن آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾ و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) در آسمان‌ها و زمین که آنها از کنارش می‌گذرند و از آن رویگردانند! ﴿یوسف/ ۱۰۵﴾، مشاهده می‌شود که قمشه‌ای اگرچه برای برگردان واژه «آیه» از صیغه جمع استفاده کرده است، اما «کأین» را قیدی برای تکرار فعل «یمرّون» آورده است و آن را بدین صورت ترجمه کرده است: «چه بسیار بر آیات... می‌گذرند» (الهی قمشه‌ای، ۱۳۸۷: ۳۴۷)، یعنی «یمرّون کثیراً: گذشتنشان فراوان است». اما دیگران «چه بسیار نشانه‌ای» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۱۶۸) و «چه بسیار نشانه‌ها...» (ر.ک؛ مشکینی، ۱۳۸۷: ۲۴۸؛ فولادوند، ۱۳۸۴: ۲۴۸ و بهرام‌پور، ۱۳۸۶: ۲۴۸) یا «بسا نشان‌هایی...» (معزی، ۱۳۷۲: ۲۴۸) ترجمه کرده‌اند و «کأین» را قیدی برای تمییز آن قرار داده‌اند تا بگویند نشانه‌های فراوانی وجود دارد که مردم بی‌توجه از کنار آنها می‌گذرند، نه اینکه شمار دفعات گذرشان بر آن نشانه‌ها زیاد باشد. اکنون با توضیحات پیشین و با نگاهی به جمله مجمع‌البیان که «کأین من آیه» را چون «کم من حُجَّة» می‌داند (ر.ک؛ طبرسی، ۲۰۰۵م، ج ۵: ۳۵۷) و نیز المیزان که از آن به «هناک آیات کثیرات...» تعبیر می‌کند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۹۹۷م، ج ۱۱: ۲۷۷)، می‌توانیم برگردان درست این واژه را در دو آیه به روشنی دریابیم.

اما با نگاهی به برگردان آیه ﴿فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبُئِرٌ مُّعْتَظَلَةٌ وَقَصْرٌ مَّشِيدٌ﴾ چه بسیار شهرها و آبادی‌هایی که آنها را نابود و هلاک کردیم در حالی که (مردمش) ستمگر بودند، به‌گونه‌ای که بر سقف‌های خود فروریخت و چه بسیار چاه پر آب که بی‌صاحب ماند؛ و چه بسیار قصرهای محکم و مرتفع! ﴿الحج/ ۴۵﴾ از همین مترجمان، ترجمه‌های زیر را می‌توان مشاهده کرد: «چه بسیار شهر و دیاری» (الهی قمشه‌ای، ۱۳۸۷: ۴۷۷)، «چه بسیار از مجتمع‌های انسانی» (ر.ک؛ مشکینی، ۱۳۸۷: ۳۳۷)،

«چه بسیار شهرها» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۲۳۱؛ فولادوند، ۱۳۸۴: ۳۳۷ و بهرام‌پور، ۱۳۸۶: ۳۳۷) و یا «بسا شهری» (معزی، ۱۳۷۲: ۳۳۷). از این روی، درمی‌یابیم که همه مترجمان در اینکه «کأین» قیدی برای تمییز خود است، اتفاق نظر دارند، در صورتی که گویا قمشه‌ای و فولادوند در آیات پیشین این دیدگاه را ندارند. بنابراین، می‌توان گفت گاهی مترجمان در برگردان این ادوات که مفهوم آنها به دیگر واژه‌ها وابسته است، دیدگاه یکسانی ندارند و در موارد مختلف، برگردان‌های گوناگونی ارائه می‌دهند که در نهایت، افزون بر ناهماهنگی در ترجمه‌ها، باعث تغییر مفهوم آیات نیز می‌شود و با توجه به دیدگاه مفسران که پیش از این بیان شد، امر مسلم این است که در این آیات، منظور آن است که شمار پیامبران، آیات، و آبادی‌ها فراوان هستند نه امور دیگر.

بر اساس آنچه که در باب «کأین» بیان شد، مترجمان محترم درمی‌یابند که تمییز این واژه، شاخص بارزی است در درک درست آیاتی که این واژه در آنها به کار رفته است. بنابراین، ضرورت دارد که مترجم پیش از اقدام به برگردان آیه، تلاش کند تا ابتدا تمییز «کأین» را دریابد و آنگاه با مقید کردن تمییز، آن را به زبان مقصد برگرداند تا در انتقال مفهوم کلام خداوند به زبان دیگر دچار لغزش نشود.

## ۲. ادوات غیر کنایه عدد

### الف) رَبَّ

حرف جرّی است ویژه اسم‌های نکره (ر.ک؛ میرد، ۱۹۹۴م، ج ۴: ۱۵۰ و ابن‌سراج، ۱۹۹۶م، ج ۱: ۴۱۶) و در مفهوم این واژه که آیا برای تقلیل است یا تکثیر، تفاوت دیدگاه‌ها فراوان است؛ مثلاً صاحب‌الایتنان هشت دیدگاه گوناگون در مفهوم آن بیان می‌کند (ر.ک؛ سیوطی، بی‌تا، ج ۲: ۱۹۶-۱۹۷)، اما نحویان غالباً مفهوم تقلیل را ترجیح می‌دهند (ر.ک؛ میرد، ۱۹۹۴م، ج ۴: ۱۳۹؛ زجاجی، ۱۹۸۶م: ۱۴؛ مرادی، ۱۹۹۲م: ۳۴۸؛ سیوطی، بی‌تا، ج ۲: ۱۹۶ و سامرائی، ۲۰۰۳م، ج ۳: ۳۲). برخی نیز بر این باورند که از واژگان اُضداد است، لذا نه ویژه تقلیل است و نه ویژه تکثیر، بلکه باید از سیاق کلام به مفهوم تقلیل یا تکثیر آن پی برد (ر.ک؛ مرادی، ۱۹۹۲م: ۴۳۸) و شاید آنجا که سیبویه آن را همانند «کَم» خبری می‌داند (ر.ک؛ سیبویه،

۱۹۸۸م.، ج ۲: ۱۶۱) و یا هنگامی که صاحب‌العین می‌گوید: «يَقَعُ عَلَيَّ وَاحِدٍ يَعْنِي بِالْجَمِيعِ» (فراهیدی، ۲۰۰۳م.، ج ۲: رُبّ) نیز منظور همان تکثیر باشد (ر.ک؛ ابن‌مالک، ۱۹۹۰م.، ج ۳: ۱۷۷). اما برخی از صاحب‌نظران «رُبّ» را در بیان مفهوم تقلیل، همانند «کَمّ» خبری در بیان تکثیر می‌شمارند (ر.ک؛ رازی، ۱۹۸۱م.، ج ۱۹: ۱۵۶؛ رضی، ۱۹۹۳م.، ج ۶: ۱۱۷۵؛ ابن‌منظور، ۱۹۸۸م.، ج ۵: ذیل ماده «ر.ب.ب.»). گاهی نیز حرف «ما»ی کافه به آخر این حرف متصل می‌شود و آن را از اختصاص به اسم و مجرور کردن آن بازمی‌دارد (ر.ک؛ ابن‌هشام، ۱۹۷۹م.، ج ۱: ۴۰۷) که در قرآن کریم، همین صورت اخیر در آیه «رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ: کافران (هنگامی که آثار شوم اعمال خود را ببینند،) چه بسا آرزو می‌کنند که ای کاش مسلمان بودند» (الحجر/ ۲) به کار رفته است.

اما مترجمان مورد نظر در این پژوهش، برخلاف رأی نحویان، همگی در ترجمه‌های خود آن را از ادوات تکثیر شمرده‌اند و بر همین اساس، در ترجمه آن، چنین گفته‌اند: «کافران ای بسا آرزو کنند» (الهی قمشه‌ای، ۱۳۸۷: ۳۶۸)، «چه بسا کسانی که...» (مشکینی، ۱۳۸۷: ۲۶۲) و فولادوند، (۱۳۸۴: ۲۶۲)، «کافران چه بسا...» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۱۷۷)، «بسا کسانی که...» (بهرام‌پور، ۱۳۸۶: ۲۶۲) و «بسا دوست دارند» (معزی، ۱۳۷۲: ۲۶۲)؛ یعنی با ابن‌هشام که واژه مورد بحث را در این آیه، در ردیف ادوات تکثیر قرار می‌دهد (ر.ک؛ ابن‌هشام، ۱۹۷۹م.، ج ۱: ۱۸۰) هم عقیده هستند، اما مفسران مفهوم آن را تقلیل می‌دانند (ر.ک؛ زمخشری، ۱۹۹۸م.، ج ۳: ۳۹۶؛ رازی، ۱۹۸۱م.، ج ۱۹: ۱۵۶ و بیضاوی، بی‌تا، ج ۳: ۲۰۶) و این مطلب را چنین توجیه می‌کنند: «این شیوه عرب است که وقتی قصد تکثیر دارند، از واژگانی استفاده می‌کنند که برای تقلیل وضع شده است» (رازی، ۱۹۸۱م.، ج ۱۹: ۱۵۷) و این شیوه تعبیر را گویاتر از کاربرد خود ادوات تکثیر می‌دانند (ر.ک؛ طبرسی، ۲۰۰۵م.، ج ۶: ۷۷؛ رازی، ۱۹۸۱م.، ج ۱۹: ۱۵۶ و ابن‌مالک، ۱۹۹۰م.، ج ۳: ۱۸۱). همان‌گونه که در بیان عاطفی بودن زیاد یک انسان، به جای اینکه بگوییم: «او از حوادث، بسیار متأثر می‌شود»، می‌گوییم: «او از اندک حادثه‌ای متأثر می‌شود».

نکته دیگری که باعث دشواری ترجمه این واژه، همانند «کأین» می‌شود، این است که این قید فزونی یا کاستی را که از واژه «رُبّ» فهمیده می‌شود، باید برای کدام رکن جمله در نظر

گرفت، برای خود فعل «يُودُّ» یا برای فاعل آن یعنی «الَّذِينَ كَفَرُوا»؟ در پاسخ باید بگوییم، همان گونه که در بحث «كَأَيِّن» بیان شد، واژه «رُبَّ» نیز کلمه بلافاصله پس از خود را مقید می‌سازد؛ مثلاً در «رُبَّمَا جَادَ الْجَوَادُ مَا يَحْتَجُّ إِلَيْهِ»، واژه «رُبَّ» دلالت بر کاهش وقوع بخشش یعنی «جَاد» دارد، نه کاهش شمار بخشندگان؛ یعنی «الجواد» و یا میزان شیء بخشیده‌شده؛ یعنی «مَا يَحْتَجُّ» (ر.ک؛ رازی، ۱۹۸۱م، ج ۱۹: ۱۵۶). بنابراین، می‌توان گفت که این نکته، یعنی تعیین رکن مقید در برگردان آیه «رُبَّمَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ: کافران (هنگامی که آثار شوم اعمال خود را ببینند)، چه بسا آرزو می‌کنند که ای کاش مسلمان بودند» (الحجر/ ۲)، تنها در ترجمه قمشه‌ای و مکارم شیرازی و نیز در تفسیر نمونه که می‌گوید: «چه بسا این کافران آرزو می‌کنند» (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۸۷، ج ۱۱: ۱۹) رعایت شده است، اما دیگر مترجمان، افزون بر اینکه «رُبَّ» را قید کثرت دانسته‌اند، آن را وصفی برای شمار کفار در نظر گرفته‌اند، نه قیدی برای فعل «يُوَدُّ»! در صورتی که منظور قرآن این است که همین «اندک دوست داشتن»، نه «اندک کافران» برای گرویدن به اسلام کافی بود (ر.ک؛ طبرسی، ۲۰۰۵ م، ج ۶: ۷۷ و بیضاوی، بی‌تا، ج ۳: ۲۰۶). همان گونه که پیش از این اشاره شد، مفسران این تقلیل را در این آیه، رساتر از خود تکثیر می‌دانند، چراکه وقتی انسان برای اندک‌انگیزه‌های دست به انجام کاری بزند، مسلماً آنگاه که انگیزه بیشتر باشد، انجام آن کار برای او سزاوارتر خواهد بود (ر.ک؛ طبرسی، ۲۰۰۵ م، ج ۶: ۷۷؛ رازی، ۱۹۸۱ م، ج ۱۹: ۱۵۶ و ابن‌مالک، ۱۹۹۰ م، ج ۳: ۱۸۱).

اکنون با توجه به بررسی فوق، معلوم می‌شود که مترجمان در برگردان واژه «رُبَّ» با دو چالش روبه‌رو هستند و برای برون‌رفت از آن، نخست باید مفهوم آن (تقلیل یا تکثیر) را تشخیص دهند و پس از آن، واژه‌ای را که به واسطه این قید مقید شده است، تعیین کنند و بعد از انجام این فرایند، به ترجمه آیه بپردازند.

## ب) قد

این واژه گاهی به عنوان اسم فعل در معنای «كَفَى» و گاهی به عنوان اسم و به معنای «حَسْبُ» به کار می‌رود (ر.ک؛ فراهیدی، ۲۰۰۳ م، ج ۳: ماده «ق.د.د»؛ مرادی، ۱۹۹۲ م، ج ۲: ۲۵۵؛



ابن مالک، ۱۹۶۷م: ۲۴۲ و ابن هشام، ۱۹۷۹م، ج ۱: ۲۲۶) که در اینجا مورد بحث ما نیست. گاهی نیز کاربرد حرفی دارد که بر سَرِ فعل می‌آید و بر مفاهیم گوناگونی دلالت می‌کند (ر.ک؛ زجاجی، ۱۹۸۶م: ۱۳؛ مرادی، ۱۹۹۲م: ۲۵۶؛ ابن هشام، ۱۹۷۹م، ج ۱: ۲۲۷). از جمله این مفاهیم، تقلیل و تکثیر است که مربوط به بحث این مقاله می‌شود و در اینجا به آن خواهیم پرداخت.

بنا بر آنچه گفتیم، یکی از چالش‌هایی که بر سَرِ راه مترجمان در برگردان حرف «قَدْ» وجود دارد، گوناگونی مفاهیمی است که این حرف می‌تواند بر آن دلالت کند و مترجم در برگردان جمله‌هایی که این حرف در آنها به کار رفته است، بر سَرِ چندراهی قرار می‌گیرد. این مفاهیم عبارت است از:

### الف) تَوْقُّع

یعنی انتظار وقوع فعل در مخاطب (ر.ک؛ ابن هشام، ۱۹۷۹م، ج ۱: ۲۲۸؛ رضی، ۱۹۹۳م، ج ۶: ۱۳۸۹ و سیوطی، ۱۹۹۲م، ج ۴: ۳۷۷). به نظر برخی، «قَدْ» تنها وقتی این مفهوم را دارد که با فعل مضارع بیاید؛ مانند: «قَدْ يَرْجِعُ الْمُسَافِرُ»؛ زیرا فعل ماضی پیش‌تر رخ داده است و انتظار وقوع در آن مفهوم ندارد (ر.ک؛ ابن هشام، ۱۹۷۹م، ج ۱: ۲۲۸). اما برخی دیگر دیدگاهی مخالف با این گروه دارند و می‌گویند اگر گروهی انتظار وقوع آن فعل ماضی را می‌کشیدند، می‌تواند بر این مفهوم دلالت کند؛ مانند «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» (مرادی، ۱۹۹۲م: ۲۵۶) و یا آیه **﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ: خُذَا وَنَسِي خُذَا﴾** (المجادله/ ۱). چون درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود و به خداوند شکایت می‌کرد شنید (المجادله/ ۱). چون انتظار داشت که خداوند به درخواست او پاسخ دهد (ر.ک؛ ابن هشام، ۱۹۷۹م، ج ۱: ۲۲۸).

### ب) تَقْرِب

«قَدْ» در این مفهوم خود، زمان گذشته فعل را به حال نزدیک می‌گرداند (ر.ک؛ مرادی، ۱۹۹۲م: ۲۵۶؛ ابن مالک، ۱۹۶۷م: ۲۴۲؛ ابن هشام، ج ۱: ۲۲۸؛ سیوطی، ۱۹۹۲م، ج ۴: ۳۷۸)؛ مثلاً: **﴿قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا﴾** گفتند: چگونه

ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم، در حالی که از خانه‌ها و فرزندانمان رانده شده‌ایم ﴿البقره/ ۲۴۶﴾، فعل «أُخْرِجْنَا» می‌توانست دلالت بر گذشته دور داشته باشد، اما وجود «قَدْ» دلالت بر آن دارد که در گذشته نزدیک رخ داده است (ر.ک؛ ابن‌هشام، ۱۹۷۹م، ج ۱: ۲۳۱).

### ج) تحقیق

یعنی تأکید بر قطعی بودن وقوع فعل دارد (ر.ک؛ مرادی، ۱۹۹۲م: ۲۵۹؛ ابن‌هشام، ۱۹۷۹م، ج ۱: ۲۳۱ و سیوطی، ۱۹۹۲م، ج ۴: ۳۷۹)؛ مانند آیه ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا \* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده؛ و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است ﴿(الشمس / ۹-۱۰)﴾؛ یعنی «لَقَدْ أَفْلَحَ» (قرطبی، ۲۰۰۶م، ج ۲۲: ۳۱۳).

### د) تقلیل

کاهش وقوع فعل یا وابسته‌های آن (ر.ک؛ مرادی، ۱۹۹۲م: ۲۵۵؛ ابن‌هشام، ۱۹۷۹م، ج ۱: ۲۳۰؛ سیوطی، ۱۹۹۲م، ج ۴: ۳۷۸)؛ یعنی این تقلیل ممکن است به یکی از دو صورت باشد: ۱- تقلیل وقوع خود فعل؛ مانند: «قَدْ يَصْدَقُ الْكُدُوبُ وَ قَدْ يَجُودُ الْبَخِيلُ». ۲- تقلیل وابسته‌های آن فعل؛ مانند: ﴿قَدْ يَغْلُمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛ او می‌داند آنچه را که شما بر آن هستید، و (می‌داند) روزی را که بسوی او باز می‌گردند؛ و (در آن روز) آنها را از اعمالی که انجام دادند آگاه می‌سازد؛ و خداوند به هر چیزی داناست ﴿(النور / ۶۴)﴾؛ یعنی این کاستی مربوط به میزان دانش خداوند نیست، بلکه مربوط است به میزان آگاهی که آنان نسبت به این دانش دارند و این آگاهی شامل کمترین حدّ دانش خداوند است (ر.ک؛ مرادی، ۱۹۹۲م: ۲۵۷ و ابن‌هشام، ۱۹۷۹م، ج ۱: ۲۳۱).

### ه) تکثیر

یعنی دلالت بر فزونی وقوع فعل دارد که در این صورت، «قَدْ» همانند «رَبَّمَا» است (ر.ک؛ سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۴: ۲۲۴)؛ مانند آیه ﴿وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ مَا

می‌دانیم سینه‌ات از آنچه آنها می‌گویند تنگ می‌شود ﴿(الحجر/ ۹۷)﴾ (نیز، ر.ک؛ درویش، ۱۹۹۲م، ج ۵: ۲۶۳). همان‌گونه که در دلالت «قد» بر تقلیل بیان شد، در این مفهوم نیز ممکن است تکثیر مربوط به وقوع خود فعل نباشد، بلکه به وابسته‌های آن بازگردد؛ مانند آیه **﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾** ما می‌دانیم که گفتار آنها، تو را غمگین می‌کند؛ ولی (غم مخور! و بدان که) آنها تو را تکذیب نمی‌کنند؛ بلکه ظالمان، آیات خدا را انکار می‌نمایند ﴿(الأنعام/ ۳۳)﴾، چون اگر خود «علم» که در این آیه آمده است، فزونی یا کاستی بپذیرد، مستلزم آن است که حادث باشد و در این صورت، این حدوث شامل صاحب آن دانش (خدا) نیز می‌گردد، در حالی که وقتی «قد» بر سِر «علم» بیاید و آن «علم» متعلق به خداوند متعال باشد، لازم است که صفت استمرار، دیرینگی و همیشگی داشته باشد، نه حدوث (ر.ک؛ آلوسی، بی‌تا، ج ۷: ۱۳۴؛ و درویش، ۱۹۹۲م، ج ۳: ۹۹ و ۱۰۰). بنابراین، آن مفهوم کاستی که از واژه «قد» در این آیه فهمیده می‌شود، باید مربوط به وابسته‌های «علم»، یعنی «معلومات» آن باشد، نه خود علم؛ یعنی اندک چیزی که تو را اندوهگین کند، خداوند از آن آگاه است، نه اینکه خداوند اندک آگاهی دارد!

نمونه دیگری که «قد» در مفهوم تکثیر به کار رفته است، آیه **﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾** گاه‌های انتظارآمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهایی) می‌بینیم! اکنون تو را به سوی قبله‌ای که از آن خشنود باشی، باز می‌گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن! ﴿(البقره/ ۱۴۴)﴾ است. صاحب کشف در تأیید سخن سیبویه که پیش از این اشاره شد و در توضیح **﴿قَدْ نَرَى﴾** در این آیه، می‌گوید: «یعنی رَبِّمَا نَرَى، و معناه كَثْرَةُ الرَّؤْيَةِ» (زمخشری، ۱۹۹۸م، ج ۱: ۳۴۲) و ر.ک؛ مرادی، ۱۹۹۲م: ۲۵۸؛ ابن‌هشام، ۱۹۷۹م، ج ۱: ۲۳۱). صاحب روح‌المعانی نیز با جمله **«أَي كَثِيرًا مَا نَرَى»**، همین دیدگاه را بیان می‌کند (ر.ک؛ آلوسی، بی‌تا، ج ۲: ۸) و محیی‌الدین درویش هم ضمن تأیید مفهوم کثرت در این آیه، بیان می‌کند که این کثرت نسبت به پیامبر است؛ زیرا نسبت به خداوند امری ناممکن شمرده می‌شود (ر.ک؛ درویش، ۱۹۹۲م، ج ۱: ۲۰۶).

اکنون که دیدیم چگونه مفسران و نحویان در مفهوم «قد» به عنوان ادوات تکثیر در آیه فوق اتفاق نظر دارند، با نگاهی به برگردان همین آیه می‌توانیم به این چالش در تعیین برابرنهاده‌ای برای حرف «قد» پی ببریم. گاهی مترجمان آن را به «ما توجه تو را بنگریم» (الهی قمشه‌ای، ۱۳۸۷: ۳۱)، «نگاه‌های... تو را... می‌بینیم» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۲۱) یا «ما... می‌بینیم» (بهرام‌پور، ۱۳۸۶: ۲۲) و بی‌آنکه حرف «قد» را در نظر بگیرند، فعل را به فارسی برگردانده‌اند، اما برخی از مترجمان هر یک در برگردان فارسی، فعل را به همراه قیدی آورده‌اند؛ به عنوان مثال یکی برابرنهاده «حتما ما... می‌بینیم» (مشکینی، ۱۳۸۷: ۲۲)، دیگری، «هر آینه دیدیم» (معزی، ۱۳۷۲: ۲۲) و سومی، «ما... نیک می‌بینیم» (فولادوند، ۱۳۸۴: ۲۲) برگزیدند. بنابراین، با وجود روشن بودن مفهوم آن می‌بینیم که مترجمان تا حد زیادی اختلاف نظر دارند و برخی آن را نادیده گرفته‌اند، فولادوند آن را قید کیفیت در نظر گرفته است و مشکینی و معزی آن را قید تأکید شمرده‌اند. البته صاحب شرح رضی نیز بر این باور است که می‌توان «قد» را در این آیه به معنای تحقیق هم در نظر گرفت (ر.ک؛ رضی، ج ۶: ۱۳۸۹).

اما در باب حرف «قد» در آیه ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤَدُّونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ هنگامی را که موسی به قومش گفت: ای قوم من! چرا مرا آزار می‌دهید با اینکه می‌دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم؟ هنگامی که آنها از حق منحرف شدند، خداوند قلوبشان را منحرف ساخت؛ و خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند! ﴿(الصف / ۵)، در میان نحویان و مفسران اختلاف نظر وجود دارد. مؤلف الإعراب/المفصل ادعا می‌کند که «قد» در این آیه، دلالت بر تقلیل دارد (ر.ک؛ صالح، ۱۹۹۳م، ج ۱۱: ۵۰۲)، اما مفسران و نیز محمود صافی آن را قید تأکید می‌دانند (ر.ک؛ صافی، ۱۹۹۵م، ج ۲۸: ۲۳۳) و می‌گویند: «قَدْ تَعْلَمُونَ؛ يَعْنِي تَعْلَمُونَ حَقًّا أَنِّي...» (طبری، ۱۹۹۴م، ج ۷: ۲۸۶) یا «عَالِمِينَ عِلْمًا يَقِينًا/ قَطْعِيًّا» (زمخشری، ۱۹۹۸م، ج ۶: ۱۰۴؛ قرطبی، ۲۰۰۶م، ج ۲۰: ۴۳۹؛ رازی، ۱۹۸۱م، ج ۲۹: ۳۱۳ و آلوسی، بی‌تا، ج ۲۸: ۸۵). در پاسخ این اعتراض که «قد» هنگامی قید تأکید است که با فعل ماضی بیاید، می‌گویند: «قد» اگر برای تقلیل یا تکثیر باشد، مفهوم فعل مضارع را به ماضی تبدیل می‌کند (ر.ک؛ مرادی، ۱۹۹۲م: ۲۶۰ و آلوسی، بی‌تا، ج ۲: ۸)، و «قَدْ تَعْلَمُونَ أَي قَدْ عَلِمْتُمْ» (ابو حیان، ۱۹۹۳م، ج ۸: ۲۵۹) و

در پاسخ اینکه چرا فعل مضارع پس از «قَدْ» آمده است، می‌گویند: «برای بیان استمرار است» (همان، ج ۴: ۱۱۵ و ر.ک؛ ابن‌عاشور، ج ۲۸: ۱۷۹ و آلوسی، بی‌تا، ج ۲۸: ۸۵). اما گویا مترجمان در نادیده گرفتن وجود این قید اتفاق نظر دارند، لذا گاهی فعل را بدین گونه ترجمه کرده‌اند: «در صورتی که بر شما معلوم است» (الهی قمشه‌ای، ۱۳۸۷: ۷۹۴)، «در حالی که می‌دانید» (مشکینی، ۱۳۸۷: ۵۵۱ و بهرام‌پور، ۱۳۸۶: ۵۵۱)، «با اینکه می‌دانید» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۳۸۴؛ فولادوند، ۱۳۸۴: ۵۵۱) و یا «و دانید شما» (معزی، ۱۳۷۲: ۵۵۱)؛ یعنی با اینکه دیدیم مفسران برای آن قیدهایی چون «حَقًّا/ یَقِینًا/ قطعاً» و برای وجودش در آیه استدلال‌هایی بیان کرده‌اند، اما گویا اینکه برگردان فعل «قَدْ تَعَلَّمُونَ» در نظر مترجمان با فعل «تَعَلَّمُونَ» هیچ تفاوتی ندارد؛ یعنی «قَدْ» در آیه، کَانَ لَمْ یَكُنْ تلقی شده است.

افزون بر این، در آیه «قَدْ نَعَلِمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُّكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ»: ما می‌دانیم که گفتار آنها تو را غمگین می‌کند، ولی (غم‌مخور! و بدان که) آنها تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه ظالمان، آیات خدا را انکار می‌نمایند» (الأنعام/ ۳۳)، برخی «قَدْ» را در معنای آن «رَبَّمَا» می‌دانند که بر فزونی و کثرت فعل دلالت دارد (ر.ک؛ زمخشری، ۱۹۹۸م. ج ۲: ۳۳۸؛ آلوسی، بی‌تا، ج ۷: ۱۳۴ و صالح، ۱۹۹۳م. ج ۳: ۲۰۷) و صاحب البحر المحیط بر این باور است که مفهوم تکثیر از سیاق کلام فهمیده می‌شود، نه از «قَدْ» که در اینجا حرف توقع است (ر.ک؛ ابوحنیفان، ۱۹۹۳م. ج ۴: ۱۱۴) و برخی نیز آن را حرف تحقیق و تأکید دانستند (ر.ک؛ صافی، ۱۹۹۵م. ج ۷: ۱۲۸).

اما گاهی مترجمان آن را نادیده گرفته‌اند و فعل را به صورت «ما می‌دانیم» (الهی قمشه‌ای، ۱۳۸۷: ۱۸۲ و مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۹۲) به فارسی برگردانده‌اند و گاهی همراه یک قید و به صورت «به یقین می‌دانیم» (مشکینی، ۱۳۸۷: ۱۳۱ و فولادوند، ۱۳۸۴: ۱۳۱)، «همانا دانیم» (معزی، ۱۳۷۲: ۱۳۱) و یا «ما نیک می‌دانیم» (بهرام‌پور، ۱۳۸۶: ۱۳۱) ترجمه کرده‌اند؛ یعنی به یک شکلی تلاش کردند تا «قَدْ» را در ترجمه خود ببینند.

افزون بر این، ناهماهنگی در برگردان ادوات تقلیل و تکثیر، می‌توان شکل دیگری را از این چالش در ترجمه آیاتی که این حرف را در خود دارند، مورد بررسی قرار داد و آن ناهمگونی ترجمه یک مترجم در آیات متفاوت است که در بررسی آیات پیشین، این ناهمگونی گاهی دیده

می‌شد، اما اکنون صرف نظر از دیدگاه نحویان و مفسران، می‌خواهیم به مقایسه چند نمونه از برگردان‌های مترجمان بر اساس این دیدگاه بپردازیم. بنابراین، آیات زیر را برای این بررسی به عنوان نمونه برمی‌گزینیم:

۱- ﴿وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ: مَا مِ دَانِيْم سِيْنِهَاتِ اَز اَنْچِه اَنهَآ مِ گُوِيْنِد، تنگ می‌شود﴾ (الحجر / ۹۷).

۲- ﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: صدا کردن پیامبر را در میان خود، مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهی؛ خداوند کسانی از شما را که پشت سر دیگران پنهان می‌شوند، و یکی پس از دیگری فرار می‌کنند می‌داند! پس آنان که فرمان او را مخالفت می‌کنند، باید بترسند از اینکه فتنه‌ای دامنشان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آنها برسد!﴾ (النور / ۶۳).

۳- ﴿أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيَنْبُئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: آگاه باشید که برای خداست آنچه در آسمان‌ها و زمین است؛ او می‌داند آنچه را که شما بر آن هستید، و (می‌داند) روزی را که به‌سوی او بازمی‌گردند؛ و (در آن روز) آنها را از اعمالی که انجام دادند، آگاه می‌سازد؛ و خداوند به هر چیزی داناست!﴾ (النور / ۶۴).

۴- ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا: خداوند کسانی که مردم را از جنگ بازمی‌داشتند و کسانی را که به برادران خود می‌گفتند: به‌سوی ما بیایید، بخوبی می‌شناسد؛ و آنها (مردمی ضعیف‌اند و) جز اندکی پیکار نمی‌کنند!﴾ (الأحزاب / ۱۸).

اکنون با نگاهی به ترجمه چهار فعل مضارع در چهار آیه فوق که همراه حرف «قد» آمده‌اند، در شش ترجمه گوناگون درمی‌یابیم که نه تنها مترجمان رویه واحدی در برگردان این افعال در پیش نگرفته‌اند، بلکه حتی در ترجمه یک مترجم نیز وحدت رویه به چشم نمی‌خورد؛ یعنی در

آیات گوناگون برابر نهاده‌های متفاوتی برای «قَدْ» برگزیدند:

قمشهای: ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ...﴾ (الحجر / ۹۷)؛ «ما می‌دانیم» (الهی قمشه‌ای، ۱۳۸۷: ۳۷۶)؛ ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ...﴾ (التور / ۶۳)، «خدا آگاه است» (همان: ۵۰۹)، ﴿قَدْ يَعْلَمُ...﴾ (التور / ۶۴)، «البته خدا از آن آگاه است» (همان)، ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ...﴾ (الأحزاب / ۱۸)، «خدا...به خوبی آگاه است» (همان: ۵۹۵). چنان‌که ملاحظه می‌شود، مترجم در برگردان این چهار آیه، در دو مورد از قید (البته و به خوبی) استفاده کرده است و در دو مورد دیگر، به‌ویژه آیه نخست، با اینکه حرف (ل) نیز بر سِرِ «قَدْ» آمده است که خود نیز دلالت بر تأکید دارد (ر.ک: ابن‌هشام، ۱۹۷۹م، ج ۱: ۳۳۰)، از هیچ قید تأکیدی استفاده نکرده است.

اکنون اگر در برگردان‌های مترجم بعدی دقت کنیم:

﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ...﴾ (الحجر / ۹۷)، «و به یقین ما می‌دانیم» (مشکینی، ۱۳۸۷: ۲۶۷)؛ ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ...﴾ (التور / ۶۳)، «همانا...می‌شناسد» (همان: ۳۵۹)؛ ﴿قَدْ يَعْلَمُ...﴾ «حتماً...می‌داند» (التور / ۶۴) (همان)؛ ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ...﴾ (الأحزاب / ۱۸)، «قطعاً می‌شناسد» (همان: ۴۲۰). با دقت در این نمونه‌ها، پی می‌بریم که این مترجم در آیات فوق، اگرچه چهار فعل را با چهار قید متفاوت (به یقین، همانا، حتماً، قطعاً) ترجمه کرده است، اما یک وجه مشترک در آنها دیده می‌شود و آن اینکه به هر حال، هیچ فعلی را بدون قید ترجمه نکرده است؛ یعنی سعی کرده به‌گونه‌ای حرف «قَدْ» در برگردان‌ها دیده شود.

در برگردان‌های مترجم بعدی دقت شود:

﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ...﴾ (الحجر / ۹۷)، «ما می‌دانیم» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۱۸۱)؛ ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ...﴾ (التور / ۶۳)، «خداوند... می‌داند» (همان: ۲۴۵)؛ ﴿قَدْ يَعْلَمُ...﴾ (التور / ۶۴)، «او می‌داند» (همان)؛ ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ...﴾ (الأحزاب / ۱۸)، «خداوند... به خوبی می‌شناسد» (همان: ۲۸۸). با توجه به این ترجمه‌ها، مشاهده می‌شود تنها در آیه پایانی است که از قید «به خوبی» بهره گرفته است. اما چرا؟ مشخص نیست و در دیگر فعل‌ها حرف «قَدْ» اصلاً دیده نشده است. با نگاهی به تفسیر نمونه می‌بینیم عیناً همین عبارات به ترتیب، «ما می‌دانیم...» (مکارم

شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۱۱: ۱۶۲، «خداوند می‌داند» (همان، ج ۱۴: ۵۹۷)، «او می‌داند» (همان: ۵۹۸)، «به خوبی می‌شناسد» (همان، ج ۱۷: ۲۵۲) تکرار می‌شود، اما وقتی به شرح و توضیح همین آیه ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ...﴾ در این تفسیر نگاه کنیم، می‌بینیم دیگر قید «به‌خوبی» که در ترجمه قرآن ایشان و نیز در تفسیر آمده بود، اینجا حذف می‌شود و از این فعل، به صورت «خداوند می‌داند» تعبیر می‌کند. این بدین معناست که ایشان در ترجمه خود اصراری هم بر آوردن این قید نداشتند (ر.ک؛ همان: ۲۵۳).

اما مترجم چهارم نیز همانند مترجم نخست (مشکینی) سعی کرده است تا در تمام آیات مذکور، برای حرف «قَدْ» یک برابر نهاده‌ای چون (همانا، به‌درست، بسا) برگزیند: ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ...﴾ (الحجر/ ۹۷)، «همانا می‌دانیم» (معزی، ۱۳۷۲: ۲۶۷)؛ ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ...﴾ (التور/ ۶۳)، «همانا داند خدا» (همان: ۳۵۹)؛ ﴿قَدْ يَعْلَمُ...﴾ (التور/ ۶۴)، «به درست می‌داند» (همان)؛ ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ...﴾ (الأحزاب/ ۱۸)، «بسا داند خدا» (همان: ۴۲۰). گویا او در آیه اخیر، «قَدْ» را حرف تکثیر دانسته، از قید «بسا» استفاده کرده است و در دیگر موارد، آن را حرف تأکید به شمار آورده است.

برگردان‌های مترجم پنجم نیز چنین است:

﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ...﴾ (الحجر/ ۹۷) «قطعاً می‌دانیم» (فولادوند، ۱۳۸۴: ۲۶۷)؛ ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ...﴾ (التور/ ۶۳)، «خدا می‌داند» (همان: ۳۵۹)؛ ﴿قَدْ يَعْلَمُ...﴾ (التور/ ۶۴)، «به یقین... می‌داند» (همان)؛ ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ...﴾ (الأحزاب/ ۱۸)، «خداوند می‌شناسد» (همان: ۴۲۰). با دقت در این برگردان‌ها درمی‌یابیم که او در دو مورد، یعنی آیه نخست و سوم، برای حرف «قَدْ» قید تأکید آورده است، اما این قیدها ناهمسان هستند؛ یعنی یک بار از «قطعاً» و بار دیگر از «به یقین» بهره گرفته است، ولی در دو مورد دیگر، یعنی دوم و چهارم این حرف را نادیده انگاشته است و تنها به برگردان فعل بسنده کرده است.

مترجم اخیر نیز تلاش کرده تا در تمام موارد مذکور، فعل را با قیدی همراه سازد: ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ...﴾ (الحجر/ ۹۷)، «ما به خوبی می‌دانیم» (بهرام‌پور، ۱۳۸۶: ۲۶۷)؛ ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ...﴾ (التور/ ۶۳)، «خدا... خوب می‌شناسد» (همان: ۳۵۹)؛ ﴿قَدْ يَعْلَمُ...﴾ (التور/ ۶۴)، «به یقین



می‌داند» (همان) و ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ...﴾ (الأحزاب/ ۱۸)، «همانا خدا... به‌خوبی می‌شناسد» (همان: ۴۲۰). اما اینکه مترجم بر چه اساسی این قیدهای گوناگون را برگزیده، مشخص نیست! آیا تفاوتی بین این قیدها در فارسی نیست؟! یا نه، حرف «قَدْ» در آیات فوق دلالت بر این معانی متفاوت دارد و مترجم آیات را بررسی کرده است و بر اساس سیاق هر جمله، قید مناسبی برگزیده است؟ پرسش دیگر اینکه چرا در آیهٔ اخیر که فولادوند آن را بدون قید، قمشه‌ای و مکارم با قید «به‌خوبی»، مشکینی با قید «قطعاً» و معزّی با قید «بسا» ترجمه کرده‌اند و بهرام‌پور از دو قید «همانا» و «به‌خوبی» استفاده کرده است؟

البته این پرسش‌های بی‌پاسخ در باب دیگر ترجمه‌ها نیز صدق می‌کند؛ مثل ترجمهٔ مشکینی که از قیدهای گوناگون استفاده کرده است و ترجمه‌های دیگری که گاهی آیه‌ای را گزینشی و با قید ترجمه کرده‌اند و آیهٔ دیگری را بدون قید، و نکته‌های ظریف دیگری که نیاز به بررسی جداگانه دارد و امید است که پژوهشگران و مترجمان با همکاری صمیمانه بتوانند این کاستی‌های ترجمه را در قرآن کریم جبران کنند تا ترجمه‌های علمی‌تری در دسترس خوانندگان عزیز قرار گیرد. پس گام نخست‌ی که باید یک مترجم در برگردان آیات فوق بردارد، تعیین نوع واژهٔ «قَدْ» است و گام بعدی گزینش برابرنهاده‌ای همسان در آیات گوناگون برای آن است، به‌ویژه وقتی که برای دلالت بر یک مفهوم واحد به کار رفته باشد. بنابراین، مترجمان محترم، به‌ویژه مترجمان متون دینی، باید پیش از پرداختن به ترجمهٔ هر متن، مطالعاتی در زمینهٔ نکات ظریف زبان مبدأ و مقصد داشته باشند، تا از لغزش‌های احتمالی، همانند مواردی که در این مجال اندک بیان کردیم، در امان باشند.

### نتیجه‌گیری

۱- نکته‌ای که لازم است مترجمان در این راستا به آن توجه داشته باشند، این است که ادوات تقلیل و تکثیر، گاهی به دلیل شباهت با ادوات دیگر در قرآن کریم، و گاهی به دلیل دلالت بر مفاهیم گوناگون، چالشی در برگردان قرآن کریم است.

۲- گاهی یک مترجم واژهٔ واحدی را در دو آیه به دو شیوهٔ گوناگون ترجمه می‌کند، در صورتی که هیچ تفاوتی بین ساختار یا سیاق آن دو آیه دیده نمی‌شود که در صورت بازنگری

ترجمه‌ها، بر اساس یک دیدگاه علمی، می‌توان این ناهمگونی را در ترجمه اصلاح و این کاستی را جبران کرد.

۳- بنابراین، یک مترجم برای برون‌رفت از چالش موجود در برگردان ادوات تقلیل و تکثیر، لازم است پیش از ترجمه، فرایند علمی زیر را بپیماید:

(الف) نخست اینکه با پژوهشی در مفهوم این ادوات بر تمام دلالت‌های آن واقف باشد.

(ب) به کمک فرهنگ‌های لغت و کتب تفسیر، نخست انواع این ادوات را در زبان مبدأ بیابد تا در انتخاب برابرنهاده آن در زبان مقصد اشتباهی رخ ندهد.

(ج) از آنجا که این واژگان کارکرد قیدی دارند، لازم است با مراجعه به کتب نحوی، از شیوه‌های کاربرد و کارکرد آنها در جمله آگاهی پیدا کند تا در تعیین رکن مقید جمله جابجایی صورت نگیرد که باعث تغییر مفهوم کلام شود.

## منابع

### قرآن کریم.

آلوسی، شهاب‌الدین محمود. (بی‌تا). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

ابن حاجب، أبو عمرو عثمان بن عمر. (بی‌تا). *الإيضاح فی شرح المفصل*. به کوشش موسی بنای علیلی. بغداد: إحياء التراث الإسلامي.

ابن سراج، ابوبکر محمد بن سهل. (۱۹۹۶م.). *کتاب الأصول فی النحو*. به کوشش عبدالحسین فتلی. چاپ سوم. قاهره - بیروت: مؤسسه الرسالة.

ابن عاشور، محمدطاهر. (۱۹۸۴م.). *التحریر و التنویر*. تونس: الدار التونسية للنشر.

ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب. (۲۰۰۱م.). *المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز*. به کوشش عبدالسلام عبدالشافی. چاپ اول. بیروت: دارالکتب العلمیة.

ابن مالک، محمد. (۱۹۶۷م.). *تسهیل الفوائد و تکمیل المقاصد*. قاهره: المكتبة العربية.

- \_\_\_\_\_ . (۱۹۹۰م). *شرح التسهیل*. به کوشش عبدالرحمن السّید و محمّد بدوی. چاپ اول. ریاض: دار هجر.
- ابن منظور، محمّد بن مکرم. (۱۹۸۸م). *لسان العرب*. به کوشش علی شیری. چاپ اول. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ابن هشام، جمال الدّین. (۱۹۷۹م). *معنی اللّیب*. به کوشش مازن مبارک. چاپ پنجم. بیروت: دارالفکر.
- ابوحیان اندلسی، محمّد بن یوسف. (۱۹۹۳م). *البحر المحیط*. به کوشش عادل احمد عبدال موجود و دیگران. چاپ اول. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- الهی قمشهای، مهدی. (۱۳۸۷). *ترجمه قرآن*. چاپ یازدهم. قم: دانش.
- بهرام پور، ابوالفضل. (۱۳۸۶). *ترجمه قرآن*. چاپ اول. تهران: انتشارات تلاوت.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر. (بی تا). *أنوار التنزیل*. چاپ اول. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- حسن، عبّاس. (بی تا). *التحو الوافی*. چاپ پنجم. قاهره: دار المعارف.
- درویش، محیی الدّین. (۱۹۹۲م). *إعراب القرآن الکریم و بیانہ*. چاپ سوم. حمص: الیمامة و دار ابن کثیر.
- رضی استرآبادی، محمّد بن حسن. (۱۹۹۳م). *شرح الرّضی لکافیة ابن الحاجب*. به کوشش حسن بن محمّد حفطی. چاپ اول. عربستان: جامعة الإمام محمّد بن سعود الإسلامیة.
- زجاجی، ابوالقاسم عبدالرحمن. (۱۹۸۶م). *حروف المعانی*. به کوشش علی توفیق حمد. چاپ دوم. اردن: مؤسّسة الرّسالة.
- زرکشی، بدرالدّین محمّد. (۱۹۹۰م). *البرهان فی علوم القرآن*. به کوشش یوسف عبدالرحمن المرعشلی. چاپ اول. بیروت: دارالمعرفة.
- زمخشری، جارالله محمود. (۱۹۹۸م). *الکشاف*. به کوشش عادل احمد و علی محمّد. چاپ اول. ریاض: مکتبة العبیکان.
- سامرائی، فاضل صالح. (۲۰۰۳م). *معانی النحو*. چاپ دوم. قاهره: شركة العاتک لصناعة الكتاب.
- سیبویه، أبوبشر عمرو بن عثمان. (۱۹۸۸م). *الکتاب*. به کوشش عبدالسلام هارون. چاپ دوم. قاهره: مکتبة الخانجی.

سیوطی، جلال‌الدین. (بی تا). *الایقان فی علوم القرآن*. به کوشش محمد أبو‌الفضل إبراهیم. عربستان: وزارة الشؤون الإسلامية.

\_\_\_\_\_ . (۱۹۹۲م). *همع الهوامع*. به کوشش عبدالعال. بیروت: مؤسسه الرسالة.

صافی، محمود. (۱۹۹۵م). *الجدول فی إعراب القرآن و صرفه و بیانہ*. چاپ سوم. دمشق: دار الرشید. صالح، بهجت عبدالواحد. (۱۹۹۳م). *الإعراب المفصل لكتاب الله المرتل*. چاپ اول. عمان: دارالفکر. طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۹۹۷م). *المیزان فی تفسیر القرآن*. چاپ اول. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن. (۲۰۰۵م). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دارالعلوم. طبری، محمدبن جریر. (۱۹۹۴م). *تفسیر طبری*. به کوشش بشّار عوّاد معروف و عصام فارس. چاپ اول. بیروت: مؤسسه الرسالة.

عضیمه، محمد عبدالخالق. (بی تا). *دراسات لأسلوب القرآن*. قاهره: دار الحديث. فخر رازی، محمد. (۱۹۸۱م). *تفسیر الفخر الرازی (التفسیر الکبیر)*. چاپ اول. بیروت: دارالفکر. فراهیدی، خلیل بن احمد. (۲۰۰۳م). *کتاب العین*. به کوشش عبدالحمید هنداوای. چاپ اول. بیروت: دار الکتب العلمیة.

فولادوند، محمد مهدی. (۱۳۸۴). *ترجمه قرآن*. چاپ دوم. قم: چاپخانه بزرگ قرآن. قرطبی، محمد بن احمد. (۲۰۰۶م). *الجامع لأحكام القرآن*. به کوشش عبدالله ترکی. چاپ اول. بیروت: مؤسسه الرسالة.

میرد، ابوالعبّاس محمد. (۱۹۹۴م). *المقتضب*. به کوشش محمد عبدالخالق عضیمه. قاهره: لجنة إحياء التراث الإسلامي.

مرادی، حسن بن قاسم. (۱۹۹۲م). *الجنى الدانى فى حروف المعانى*. به کوشش فخرالدین قباوه و محمد ندیم فاضل. چاپ نخست. بیروت: دارالکتب العلمیة.

مشکینی، علی اکبر. (۱۳۸۷). *ترجمه قرآن*. چاپ یازدهم. قم: الهادی.

مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. (۱۳۸۷). *تفسیر نمونه*. چاپ سی و ششم. تهران: دارالکتب الإسلامیة.

\_\_\_\_\_ . (۱۳۷۳). *ترجمه قرآن کریم*. قم: دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).

معزّی، محمدکاظم. (۱۳۷۲). *ترجمه قرآن*. چاپ اول. قم: انتشارات اسوه.



## فرایند معنی‌یابی با رویکرد ریشه‌یابی واژگان؛ معنای واژه «رہوا» در قرآن کریم از دریچه زبان‌های سامی

جواد اصغری\*

استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۶/۰۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۰۱)

### چکیده

این مقاله به دنبال طرح معنایی جدید از واژه «رہو» در آیه شریفه ﴿وَأَنْتَرَكُ الْبَحْرَ رَهْوًا﴾ (الدخان/۴۴) است. در کتب لغت و تفسیر، عموماً دو معنای «آرام» و «شکافته» برای این واژه ذکر شده است. در مقاله پیش رو، در این باب، واژه‌نامه‌هایی چون لسان‌العرب، تاج‌العروس، المفردات فی غریب القرآن و غالب تفاسیر مهم جهان اسلام، از نخستین آن، یعنی تفسیر مقاتل بن سلیمان تا نمونه و المیزان مورد بررسی و استناد قرار گرفته است، اما نگارنده این مقاله ابتدا این دیدگاه را مطرح کرده است که واژه مزبور در این سیاق قرآنی، معنایی دیگر دارد و آنگاه استدلال نموده است که این واژه، دخیل و از خانواده زبان‌های سامی می‌باشد و از این رو، در واژه‌نامه‌های عبری، آرامی و سریانی به جستجوی معنای آن پرداخته است و معانی دیگری را ارائه داده که سازگاری بیشتری با سیاق آیه شریفه دارد.

**واژگان کلیدی:** رهو، قرآن، واژگان دخیل.

---

\* E-mail: jasghari@ut.ac.ir

## مقدمه

ترجمه قرآن کریم فرایندی پیچیده و هزار تو است که در هر گام آن نیاز به علوم مختلف احساس می‌شود. قرن‌ها محققان و دانشمندان به مفاهیم قرآنی اندیشیده‌اند و کتب تفسیری بسیاری در این حوزه به رشته تحریر درآورده‌اند. حوزه قرآن پژوهی پیشینه‌ای بسیار گسترده، عمیق و طولانی دارد. دانشمندان مسلمان با مشرب‌های فکری، عقیدتی، فرقه‌ای و فلسفی گوناگون درباره متن قرآن به اظهار نظر پرداخته‌اند و در این حوزه اثرپذیری آنان از علوم دینی و مباحث سنتی زبان عربی مانند صرف، نحو و بلاغت، بسیار وسیع و غیرقابل انکار بوده است. از همان دوران اوج‌گیری تحقیقات و تلاش‌های علمی در اوائل خلافت عباسیان، دانشمندانی به مسیرهای جدید در فهم قرآن کریم گام نهادند و موضوع واژگان غیرعربی را طرح کردند که جوالبقی (در کتاب المعرب من الکلام الأعجمی) از میان متقدمین و سیوطی از میان متأخرین (در کتاب الإیتقان فی علوم القرآن) از آن جمله‌اند. اما غالب آرای مفسران مبتنی بر روایات و احادیث ضعیف و قوی بوده است و برخی مفسران همچون علامه طباطبائی نیز رایت ترجمه قرآن با قرآن را برافراشتند. در این میان، باید به این نکته دقت داشت که عموم مفسران قرآن کریم با وجود تسلط بر علوم چون اصول فقه، فقه، حدیث، صرف و نحو، بلاغت و ... با واژگان دخیل آشنایی اندکی داشته‌اند و آنچه در این باب گفته‌اند، نقل از محققان خارج حوزه قرآن پژوهی بوده است و از سوی دیگر، به زبان‌های هم‌خانواده عربی، به‌ویژه عبری و آرامی نیز امام و اهتمامی نداشته‌اند. بر این اساس، آنان هر واژه غریب را با محک صرف و نحو سنتی می‌سنجیدند و تلاش می‌کردند با ریشه‌یابی و مراجعه به اشعار قدیم عرب، معنای آن را دریابند. اما اکنون پس از گذشت قرن‌ها و انجام شدن تحقیقات قرآنی بسیار در شرق و غرب عالم و به بار نشستن پژوهش‌های مرتبط با زبان‌های سامی و تبیین و ارتباط آنها با زبان عربی، دریچه‌ای جدید به سوی فهم قرآن کریم گشوده شده است.

یکی از رایج‌ترین و مناسب‌ترین روش‌ها برای یافتن معنای واژه در زبان عربی، روش ریشه‌یابی است؛ زیرا چنان‌که می‌دانیم، عربی زبانی اشتقاقی است. مثال‌های زیادی می‌توان آورد و نشان داد که چگونه با یافتن ریشه یک واژه می‌توان به معنای اصلی و صحیح آن پی برد که البته این امر بر محققان پوشیده نیست و هدف نگارنده این مقاله بیان امور آشنا و بدیهی

برای پژوهشگران این حوزه نمی‌باشد. اما ما در متن قرآن کریم گاه با واژه‌هایی مواجه هستیم که فقط یک بار به کار رفته‌اند. از جمله این واژه‌ها، «رهو»، «تسنیم»، «سلسبیل» و... است. گاهی نیز واژه‌ای بارها در قرآن کریم به کار رفته، اما معنای آن در همه موارد یکسان نیست؛ مانند «ولی»، «امر»، «کفر»، «هَلک» و... در این دو موقعیت (تک‌واژه‌ها و کاربرد متفاوت گهگاهی) از روش ریشه‌یابی نمی‌توان استفاده کرد؛ زیرا در باب نخست، به احتمال زیاد واژه جامد است و در مورد دوم، واژه از معنای معمول خود خارج شده یا آنکه معنای معمول آن معنایی جدیدتر در تاریخ واژه است. از طرفی، تفسیر قرآن به قرآن نیز به ما کمکی نمی‌کند. در این موارد، راهی که پیش روی محقق واژه‌شناس باقی می‌ماند، ورود به تاریخ واژه و مشاهده نحوه کاربرد آن در زبان‌های هم‌خانواده عربی یا زبان‌های سامی قدیمی‌تر از عربی است، به‌ویژه عبری و آرامی که تاریخ زبان‌های سامی و مطالعه این زبان‌ها نشان می‌دهد قرابت ویژه‌ای با زبان عربی دارند. محققان عموماً این واژگان را «دخیل» نامیده‌اند. اما نکته بسیار قابل توجه در این زمینه آن است که بخش اعظم واژگان زبان عربی با دیگر زبان‌های سامی، از جمله عبری، آرامی، اکدی، بابلی، حبشی و... مشترک است. بنابراین، نگارنده در باب اطلاق نام «وام‌واژه» یا «دخیل» به این واژه‌ها تردید دارد. بسیاری مواقع، این واژگان مشترک، معنای نزدیک به عربی دارند، نه مطابق عربی. موضوع دیگر آن است که گاه در زبان عربی نیز معنای قدیم‌تر این واژه‌ها به کار رفته است؛ یعنی همان معنایی که در دیگر زبان‌های سامی، به‌ویژه آرامی کاربرد دارد. از جمله این موارد، واژه «الکفار» در آیه بیستم از سوره مبارکه حدید است که بسیاری مترجمان به درستی آن را «کشاورزان» معنا کرده‌اند. این معنا دقیقاً حاصل تحقیق در تاریخ واژه و مشاهده نحوه کاربرد آن در زبان‌های سامی قدیم‌تر از عربی است، نه استفاده از روش ریشه‌یابی. ما در این مقاله درباره واژه «رهو» نیز همین رویکرد را پیگیری می‌کنیم، بدین معنا که این واژه در قرآن یک بار وارد شده است، در عربی قدیم نیز کاربردی اندک داشته که می‌توان آنها را ملاحظه کرد. اما معنای کهن‌تر آن که در دیگر زبان‌های سامی کاربرد داشته است و این معنا برای ترجمه آیه شریفه مد نظر ما مناسب‌تر می‌باشد.



## ۱. هدف پژوهش

هدف نگارنده مقاله حاضر، طرح معنایی جدید برای واژه «رهُوًا» در آیه شریفه ﴿وَاتْرُكُ الْبَحْرَ رَهْوًا...﴾ (الدخان/۲۴) است. در کتب مختلف لغت و تفسیر به این واژه پرداخته، دو معنای عمده برای آن ذکر شده است. این دو معنا اصولاً برگرفته از روایات و احادیث نیست. همچنین این معانی حاصل کمک گرفتن از متن قرآن نبوده است؛ زیرا این واژه تنها یک بار در قرآن کریم وارد شده است. لغویان این واژه را بر اساس اشعار قدیم عرب معنا کرده‌اند و آنگاه مفسران از حاصل کار لغویان استفاده کرده‌اند و آن معانی را در تفسیر آیه شریفه به کار بسته‌اند. اما ما در اینجا در پی بیان معنایی دیگر هستیم.

## ۲. طرح مسئله

واژه «رهُو» یا به سخن دیگر، ریشه «ر ه و» در ادب عرب بسیار کم‌کاربرد است. همچنین در خارج از لغت‌نامه‌ها و قاموس‌ها از این ریشه هیچ اشتقاقی دیده نمی‌شود و عموم محققان حوزه زبان و ادب عربی، واژگانی همچون «رها»، «رهُو»، «زاهی»، «مرهُو» و... را ندیده‌اند و تجربه نکرده‌اند. بنابراین، پرسشی که اینجا مطرح می‌شود آن است که آیا نبود اشتقاق‌های این واژه نشان نمی‌دهد که واژه «رهُو» عربی نیست؟! چرا محققان قدیم و جدید این حوزه برای معنا کردن چنین واژه‌ای که هیچ اشتقاقی ندارد، باید در جستجوی ریشه آن باشند؟

گذشته از این محققان، لغویان و مفسران این واژه را عموماً دو گونه معنا کرده‌اند: «دریا را ترک کن، در حالی که آرام است»، «دریا را ترک کن، در حالی که شکافته است». اما اگر نگاهی به سیاق این آیه شریفه بیندازیم، متوجه خواهیم شد که احتمالاً این واژه معنایی دیگر دارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هَوْلَاءَ قَوْمٍ مَجْرُمُونَ \* فَأَسْرِبَعِبَادِي لِيَلَا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ \* وَاتْرُكُ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّعْرِفُونَ﴾ (آنها هیچ یک از این پندها را نپذیرفتند و موسی) به پیشگاه پروردگارش عرضه داشت: اینها قومی مجرم هستند! \* (به او دستور داده شد): بندگان مرا شبانه حرکت ده که شما تعقیب می‌شوید! \* (هنگامی که از دریا گذشتید)، دریا را آرام و گشاده بگذار (و بگذر) که آنها لشکری غرق‌شده خواهند بود! ﴿(الدخان/ ۲۲-۲۴).

خواننده این آیه شریفه بی‌گمان درمی‌یابد که فرمان خداوند به حضرت موسی<sup>(ع)</sup> به اینکه «بندگانم را شبانه حرکت بده» و اطلاع دادن این مطلب که «سپاه فرعون در حال آمدن از پی شما هستند و از دریا بگذر... که آنها قطعاً سپاهی غرق شده خواهند بود»، نشان می‌دهد این آیه بیانگر غضب الهی است. این امر، به‌ویژه در جمله ﴿...إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّعْرَفُونَ﴾ نمایان است. در این زمینه کافی است همین آیه شریفه را با آیه دیگری از قرآن کریم مقایسه کنیم که سیاق آن نیز بیانگر «غضب الهی» است: ﴿وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الْذِّينِ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرَفُونَ﴾ و (اکنون) در حضور ما و طبق وحی ما، کشتی بساز! و درباره آنها که ستم کردند شفاعت مکن که (همه) آنها غرق شدنی هستند! ﴿(هود/ ۳۷).

نگارنده با این دو باور که اولاً این واژه عربی نیست، ثانیاً در سیاق آیه، چنین معنای مناسب نمی‌نماید، در پی ارائه نگاه دیگری است. بر این اساس، این مقاله در پی پاسخ به پرسش‌های زیر است:

- ۱- اگر واژه «رهو» را غیرعربی و دخیل بدانیم، معنای این واژه در زبان اصلی خود چیست؟
- ۲- این آیه شریفه با توجه به معنای اصلی واژه مزبور، چگونه ترجمه خواهد شد و چه معنای جدیدی خواهد یافت؟

### ۳. فرضیه‌های پژوهش

واژه «رهو» در زبان‌های سامی کهن‌تر از عربی وجود دارد و در معنای دیگری به کار رفته است. در شعر عربی قدیم، این واژه بسیار اندک به کار رفته که در آنها معنای متفاوتی نسبت به معنای عبری و آرامی خود داشته است. اما در قرآن کریم در معنای خانواده سامی خود به کار رفته است، نه در معنای که در شعر قدیم عرب ملاحظه می‌شود؛ به دیگر سخن، «رهو» به عنوان واژه دخیل در شعر قدیم عرب به کار رفته است و معنای متفاوتی یافته، اما قرآن آن را در معنای نخستین خود به کار برده است. نگارنده در این مقاله نشان می‌دهد که معنای اصلی این واژه در سیاق آیه مناسب‌تر می‌باشد.

#### ۴. پیشینه پژوهش

آنچه تاکنون درباره این آیه شریفه گفته شده، در واقع، همان نظرات و دیدگاه‌های مفسران و لغویان قدیم و جدید است که در این پژوهش نیز مورد استناد قرار گرفته است و در این باره، مقاله مستقلی به قلم محققان جهان اسلام و نیز مستشرقان نوشته نشده است. حتی در کتب مربوط به واژه‌های دخیل نیز، «رهو» به عنوان دخیل ذکر نشده است. کتاب مشهور آرتور جفری با عنوان *واژگان دخیل در قرآن* نیز به این واژه اشاره‌ای نکرده است.

#### ۵. روش پژوهش

در این پژوهش، برای نشان دادن آرای لغویان و مفسران متقدم و متأخر در باب واژه «رهو»، با انبوهی از کتب لغت و تفسیر روبه‌رو بودیم. به همین دلیل، معتبرترین این کتب انتخاب شد تا در این مجال اندک، از سویی، درازگویی نشود و از سوی دیگر، در ارائه آرای مشابه از تکرارهای ملال‌آور پرهیز شود. بنابراین، از میان کتب لغت، معتبرترین آنها یعنی *لسان‌العرب* ابن منظور، *تاج‌العروس* زبیدی، *المفردات فی غریب القرآن* راغب اصفهانی و از میان کتب تفسیر، *تفسیر طبری*، *المیزان* علامه طباطبائی، *مجمع‌البیان* طبرسی، *أطیب‌البیان* طیب اصفهانی، *البرهان فی تفسیر القرآن* هاشم بحرانی، *انوار التنزیل و اسرار التأویل* بیضاوی و تفسیر نسفی استفاده شده است. پس از بررسی آرای لغویان و مفسران درباره این واژه، در فرهنگ لغت‌های معتبر عبری و سریانی معنای آن را جستجو می‌کنیم و پس از بیان آنها، سرانجام با این معانی جدید، آیه شریفه را ترجمه خواهیم کرد.

#### ۶. نظر لغویان

در *لسان‌العرب*، ذیل ماده «ر ه و»، با استناد به اشعار گوناگون، قریب به ده معنا برای واژه «رهو» ذکر شده است. ابن‌منظور بر اساس روش خود که ذکر معانی مذکور در همه لغت‌نامه‌های پیش از خود است، بسیار مفصل به معانی این واژه پرداخته است و چنان معانی گوناگونی را طرح کرده که خواننده به این تصور می‌رسد که «این واژه معانی مبهم، چندپهلوی و غیررایج داشته است و بنابراین، معنای مشخص و معینی برای آن وجود ندارد». در اینجا به

دلیل ضیق مجال مقاله، از ذکر استنادها و استشهادهای شعری ابن‌منظور خودداری می‌گردد و فهرست‌وار به معانی مذکور در *لسان‌العرب* اشاره می‌شود:

- «رها البحر؛ أی سَكَنَ: دریا آرام و ساکن شد».

- «تفرَّق الماء: شکافته شدن آب».

- «قال الرَّجَّاحُ: رهاً فی الآیة؛ أی یَبْسَأُ: زجاج می‌گوید در آیه مذکور، این واژه به معنای «خشک» است».

- الرَّهْوُ فی السَّیرِ هو اللَّینُ مع دوامه: حرکت آهسته و پیوسته».

- «قال خالد بن جنبة: رهواً أی دمثاً و هو السَّهْلُ الَّذی لیس بَرْمَلٍ و لا حَزَنٍ: یعنی زمین نرم، و آن زمین همواری است که ریگزار یا سنگلاخ نباشد».

- «الرَّهْوُ أيضاً الكثير الحركة: پر حرکت».

- «والرَّهْوُ أيضاً السَّریع: سریع و پرشتاب».

- «قیل متتابعة: پیایی».

- «هو سیرٌ سهلاً مستقیم: نرم، آهسته و مستقیم».

- «رها بین رجليه، یرهو رهواً: گشود پاهایش را».

- «ثوبٌ رهوٌ: رقیق: لباس نازک».

- «الرَّهْوُ مِنَ الطَّیْرِ و الخیل السَّراع: حرکت شتابنده پرنده و اسب» (ابن‌منظور، بی‌تا، ج ۴: ۲۴۹).

چنان‌که ملاحظه می‌کنیم، معانی مذکور در این واژه‌نامه چنان پراکنده، متضاد، گوناگون و نامرتب است که پژوهشگر را به فرض بالا نزدیک و نزدیکتر می‌کند. همچنین لازم به ذکر است که فعل «رها یرهو» که در اینجا ذکر شده، ساخته این لغوی است و در اشعار دیده نمی‌شود.

در *تاج‌العروس* عین همه مطالب و معانی مطرح در *لسان‌العرب* وارد شده است (ر.ک؛ زبیدی، بی‌تا: ۱۶۰-۱۶۱) و در *معجم‌العین* و *معجم‌مقایس‌اللغة* هیچ اشاره‌ای به این واژه نشده است. در کتاب *المفردات فی غریب‌القرآن* آمده است: «أی ساکنا و قیل سعةً مِنَ الطَّریق

و هو الصَّحیح و منه الرَّهَاءُ للمفاضة المستویة و یقال لكلِّ حومةٍ مستویةٍ یجتمع فیہ الماء رهوًّا و منه قیل لا شُفَعَةَ فی رَهْوٍ» (اصفهانى، بی تا: ۲۰۴-۲۰۵).

لغت‌نامه‌های زیادی در زبان عربی وجود دارد، اما نقل آراء و نظرات نویسندگان همه این لغت‌نامه‌ها در این مجال تنگ ممکن نیست و گذشته از این، دیگر لغت‌نامه‌ها نظری متفاوت در این زمینه ندارند.

## ۷. نظر مفسران

شگفتی نگارنده مقاله از آن است که مفسران ارجمند قرآن کریم برای فهم این واژه، تنها راهی را که پیموده‌اند، رجوع به نظرات لغویانی بوده است که خود در فهم آن متحیر بودند. در این مجال، به بررسی نظرات مهم‌ترین مفسران می‌پردازیم. در تفسیر نسفی آمده است:

«وَأَتْرَكَ الْبَحْرَ رَهْوًا...» (الدخان/۲۴) ساکناً أراد موسى عليه السلام لما جاوز البحر أن يضربه بعصاه فينطبق فأمر بأن يتركة ساكناً على هيئته قاراً على حاله من انتصاب الماء و كون الطريق يبساً لا يضربه بعصاه و لا يغير منه شيئاً ليدخلة القبط فإذا حصلوا فيه أطبقه الله عليهم قيل الرهو: الفجوة الواسعة أي أتركة مفتوحاً على حاله منفرجاً» (نسفی، بی تا: ۱۲۹).

ابوالفتوح رازی در تفسیر روح‌الجنان با زبان ویژه خود که آمیزه‌ای از واژگان عربی و فارسی است، در این باره چنین می‌گوید:

«وَأَتْرَكَ الْبَحْرَ رَهْوًا...» (الدخان/۲۴) و دریا را رها کن به حال خود؛ و قوله «رَهْوًا» عبارات مفسران در او خلاف شد. عوفی گفت از عبدالله عباس: رهواً أى سمتاً: رها کن به حال خود. کعب گفت طریقیاً، ربیع گفت سهلاً، ضحاک گفت دمناً أى سهلاً. عکرمة گفت جدداً یبساً: رهی خشک. قتادة گفت: طریقیاً یابساً: هم رهی خشک، و اصل کلمه در کلام عرب سکون باشد. قال الشاعر:

«كَأَنَّمَا أَهْلُ حُجْرٍ يَنْظُرُونَ مَتَى  
يَرَوْنَ نَسِيَّ خَارِجاً طَيْرٌ يَبَادِيْدُ  
طَيْرٌ رَأَتْ بَازِيَاءً نَضَجَ الدَّمَاءُ بِهِ  
وَأُمَّةٌ خَرَجَتْ رَهْوًا إِلَى عَيْدٍ»

(رازی، ۱۳۵۲: ۱۱۷).

در تفسیرهای نمونه (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۴، ج ۲۱: ۱۷۵-۱۷۶)، کشف‌الأسرار (ر.ک؛ میبیدی، ۱۳۳۱، ج ۹: ۹۹)، منهج‌الصادقین (ر.ک؛ کاشانی، بی‌تا: ۲۰۸)، أطیب‌البیان فی تفسیر القرآن (ر.ک؛ طیب اصفهانی، ۱۲۴۱ق: ۸۵-۸۶)، أحسن‌الحديث (ر.ک؛ قرشی بنابی، ۱۳۸۷، ج ۱۰: ۷۸)، المیزان (ر.ک؛ طباطبائی، بی‌تا، ج ۱۸: ۱۴۰)، مجمع‌البیان (ر.ک؛ طبرسی، ۱۳۷۳، ج ۹: ۹۷)، مفاتیح‌الغیب (ر.ک؛ فخر رازی، ۱۳۷۱، ج ۲۷: ۶۵۹-۶۶۰)، البرهان فی تفسیر القرآن (ر.ک؛ بحرانی، بی‌تا، ج ۵: ۱۴)، أنوارالتنزیل و أسرارالتأویل (ر.ک؛ بیضاوی، ۱۳۸۴، ج ۵: ۱۰۱)، جامع‌البیان فی تفسیر القرآن (ر.ک؛ طبری، ۱۹۷۲م، ج ۲۵: ۷۲-۷۳)، الدر المنثور فی تفسیر المأثور (ر.ک؛ سیوطی، ۲۰۰۷م، ج ۶: ۲۹-۳۰) و الکشاف عن غوامض حقائق التنزیل (ر.ک؛ زمخشری، ۱۳۷۳، ج ۴: ۲۷۶) تنها معانی مذکور در باب این واژه، «آرام»، «ساکن» و یا «شکافته» است؛ بدین معنا که «ای موسی! دریا را «آرام» و یا «شکافته» پشت سر گذار». فقط در تفسیر مقاتل بن سلیمان معنایی متفاوت وارد شده است. او می‌گوید: «وَأَتْرَكَ الْبَحْرَ رَهْوًا، أَيْ صُفُوًّا» (ابن سلیمان، ۲۰۰۲م، ج ۳: ۸۲۱).

## ۸. «رهو» از دریچه زبان‌های عبری و آرامی

چنان‌که در قسمت طرح مسئله و فرضیه نیز گفته شد، پذیرفتن اینکه واژه «رهو» عربی است، به سادگی میسر نیست، چراکه اولاً در متون معاصر تقریباً متروک شده است و در متون قدیم عرب نیز بسیار کم کاربرد بوده است. ثانیاً هیچ اشتقاقی از آن دیده نمی‌شود و سرانجام آنکه در قرآن مجید نیز تنها یک بار وارد شده که آن هم مربوط به داستان حضرت موسی (ع) است.

بر محققان و قرآن‌پژوهان روشن‌بین پوشیده نیست که خداوند در داستان‌های انبیای بنی‌اسرائیل، غریب‌ترین واژه‌ها را آورده که عموماً با مراجعه به زبان‌های سامی می‌توان معنای دقیق آنها را دریافت. از آن جمله می‌توان به واژه‌هایی چون سِغْر، یَم، احمَد، مَتَّكًا، رحمن و... اشاره کرد. واژه «رهو» نیز در داستان‌های انبیای بنی‌اسرائیل طرح شده است. بدین سبب، نگارنده مقاله با توجه به سیاق آیه شریفه درصدد برآمد تا معنای آن را در لغت‌نامه‌های مختلفی از زبان‌های عبری، آرامی و سریانی جستجو کند.

در واژه‌نامه سربانی- انگلیسی پایین، ذیل واژه *מִצְמִי* آمده است:

«To watch closely esp. from alurking-place, to spy out, be on the look out for» (Payne, 1902, P.530).

یعنی: «از نزدیک نگاه کردن، به‌ویژه نگرستن از یک کمینگاه، کشف کردن، سر درآوردن، مراقب چیزی بودن، چشم به چیزی داشتن».

بر این اساس، معنای آیه عبارت خواهد بود از: «دریا را پشت سر گذار که از کمینگاه به آنان می‌نگرد و آنان سپاهی غرق‌شده خواهند بود»، «دریا را پشت سر گذار، در حالی که چشم به آنان دوخته است و آن سپاه را غرق خواهد کرد».

در لغت‌نامه *The complete Hebrew-English Dictionary*، زیر واژه *מִצְמִי* آمده است:

«Arrogance, haughtiness, boastfulness, conceit, superciliousness» (Alcalay: p 2412).

یعنی: «تکبر و غرور، تکبر و تفرعن، خودستا و لافزن، خودبینی، پرافادگی و تکبر».

بر این اساس، معنای آیه بدین گونه خواهد بود: «دریا را پشت سر گذار، در حالی که سرشار از غرور است و آنان را غرق خواهد کرد».

اما در اینجا به سه واژه‌نامه اشاره می‌کنیم که معنای همین واژه را در کتاب‌های *انجیل و تورات* ارائه داده‌اند. در واژه‌نامه *Hebrew and Aramaic Dictionary of Old Testament* در زیر واژه *מִצְמִי* آمده است:

«Assail, importune, chaos monster» (Stone, 1973: p. 566).

یعنی: «حمله‌ور شدن و هجوم بردن، اصرار کردن و مصرانه خواستن، غول آشفته» که بر اساس آن، ترجمه آیه بدین ترتیب خواهد بود:

«دریا را رها کن و پشت سر گذار، در حالی که چون غول آشفته‌ای درصدد حمله به آنان است و آن سپاهیان را غرق خواهد کرد».

در واژه‌نامه *Hebrew and English Lexicon of Old Testament* در ذیل همین واژه آمده است:

«Act stormily, boisterously, arrogantly, be alarmed, frightened, Trembling, hastening» (Gesenius, 1972: P. 923).

یعنی: «توفانی، پُر سر و صدا، متکبرانانه، ناراحت و دلخور، وحشتزده و هراسان، لرزان، شتابان و سریع». بر این اساس، معنای آیه شریفه مزبور بدین شیوه خواهد بود: «دریا را پشت سر گذار، در حالی که پُر سر و صدا، توفانی و پرشتاب است و آن سپاه به زودی غرق خواهد شد».

«و سرانجام در لغت‌نامه سیرانی-عربی عظیم بارتهلول که معتبرترین لغت‌نامه سیرانی است، در ذیل واژه *رحم* نوشته شده است: «یرصد، ينظر، يتوقع» (BarBahlul, 1888, vol2, p.1876)؛ یعنی: «در کمین است و انتظار می‌کشد».

بر این مبنا، معنای آیه شریفه بدین گونه خواهد بود: «دریا را پشت سر گذار، در حالی که در کمین است یا در انتظار است و آنان سپاه‌یانی غرق شده خواهند بود».

چنان‌که ملاحظه می‌کنید، در دو واژه‌نامه نخست که عام هستند، دو معنای اصلی «از کمین نگریستن» و «تکبر و غرور» برجسته می‌باشد. اما در سه واژه‌نامه بعدی که در واقع، شرح واژگان عهد قدیم و عهد جدید است، علاوه بر معنای «کمین کردن و انتظار کشیدن» معنای «خشم»، «توفانی شدن»، «هراسان و لرزان بودن»، «شتابان بودن» نیز وجود دارد. با دقت دوباره به آیه شریفه مذکور و سیاق آن که درباره آن سخن گفتیم، متوجه می‌شویم مجموع معانی ذکر شده در این فرهنگ‌ها، برای فضای «خشم الهی» و «سرعت نزول عذاب» و «غرق شدن کافران و مستکبران» مناسب‌تر است. نگارنده مقاله در اینجا به دنبال ارائه یک واژه واحد به عنوان معنای قطعی واژه «رهو» نیست، اما تأکید دارد با توجه به اینکه این واژه غیرعربی است و در زبان عربی نیز رواج چندانی ندارد و می‌توان آن را از بقایای دیگر زبان‌های سامی دانست که در عربی به جا مانده است و مناسب‌تر آن است که برای درک معنای واقعی این واژه، وارد فضای زبان‌های سامی قدیم شویم و روش ریشه‌یابی را وانهمیم.



## نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفته شد، مشخص می‌شود که واژه «رهو» در آیه شریفه به معنای ذکر شده در لغت‌نامه‌های رایج عربی و تفاسیر نیست، چراکه لغویان با روش ریشه‌یابی سراغ واژه‌ای نادر رفته‌اند و سعی کردند با این روش ناکارآمد درباره‌ی واژگان غریب، به معنای آن پی ببرند و مفسران نیز از نتیجه‌ی کار لغویان استفاده کرده، این آیه شریفه را با بهره‌گیری از همین یافته‌ها، «آرام» یا «شکافته» معنی کرده‌اند. اما نگارنده معتقد است که این واژه دخیل می‌باشد و معنای کم‌کاربردتر آن، «تکبر و غرور» و معناهای متقن‌تر آن در واژه‌نامه‌های سریانی، عبری و آرامی، عبارت از «کمین گرفتن»، «شتابان و لرزان بودن» و «حمله‌ور شدن» است. بر این اساس، می‌توان این ترجمه‌ها را برای این آیه شریفه پیشنهاد داد: ﴿وَأَتْرَكَ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ﴾ (الدخان / ۲۴):

- «دریا را در حالی پشت سر گذار که کمین گرفته است و آنان سپاهی غرق‌شده خواهند بود».
- «دریا را در حالی پشت سر گذار که شتابان و لرزان است و آنان سپاهی غرق‌شده خواهند بود».
- «دریا را در حالی پشت سر گذار که درصدد حمله است و آنان سپاهی غرق‌شده خواهند بود».

## منابع

### قرآن کریم.

- ابن منظور، محمد بن مکرم. (بی‌تا). *لسان‌العرب*. بیروت: دار صادر.
- بحرانی، هاشم بن سلیمان. (بی‌تا). *البرهان فی تفسیر القرآن*. قم: دارالکتب العلمیه.
- بیضوی، عبدالله بن عمره. (۱۳۸۴). *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*. بیروت: دارالفکر.
- رازی، ابوالفتوح حسین بن علی. (۱۳۵۲). *روض الجنان و روح الجنان*. تهران: اسلامیه.
- راغب اصفهانی، أبو القاسم حسین بن محمد. (بی‌تا). *المفردات فی غریب القرآن*. بیروت: دارالمعرفه.
- الزبیدی، مرتضی. (بی‌تا). *تاج العروس من جواهر القاموس*. بی‌جا: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- الزمخشری، جارالله محمود. (۱۳۷۳). *الکشاف عن غوامض حقائق التنزیل*. قم: نشر البلاغه.

- السیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن. (۲۰۰۷م). *الدّر المنثور فی تفسیر المأثور*. القاهرة: مكتبة الرحاب. طباطبائی، محمدحسین. (بی‌تا). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دارالفکر.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: اسلامیه.
- طبری، أبوجعفر محمد بن جریر. (۱۹۷۲م). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دارالمعرفة.
- طیب اصفهانی، سید عبدالحسین. (۱۳۴۱). *أطیب البیان فی تفسیر القرآن*. اصفهان: چاپ محمدی.
- فخر رازی، محمدبن عمر. (۱۳۷۱). *مفاتیح الغیب*. تهران: اساطیر.
- قرشی بنابی، علی‌اکبر. (۱۳۸۷). *أحسن الحدیث*. تهران: بنیاد بعثت.
- کاشانی، فتح‌الله. (بی‌تا). *منهج الصادقین فی إلزام المخالفین*. تهران: کتابفروشی علمیه اسلامیة.
- مقاتل بن سلیمان. (۲۰۰۲م). *تفسیر مقاتل*. بیروت: مؤسسه التّاریخ العربی.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. (۱۳۸۴). *تفسیر نمونه*. تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- نسفی، ابوالبرکات عبدالله. (بی‌تا). *تفسیر النسفی*. بی‌جا: دار احیاء الکتب العربیة.
- Alcalay, Reuben. (1963). *the complete Hebrew- English Dictionary*. RAMAT-GA-JERUSALEM: MASSADA Publishing.
- Bar Bahlul, Hassano. (1886). *Lexicon Syriacom*. Paris: Bonaparte.
- Gesenius, William. (1972). *Hebrew and English Lexicon of old Testament*. London: Oxford University Press.
- Smith, R. Payne. (1976). *A compendious Syriac Dictionary*. London: Oxford University Press.
- Stone, W. John. (1973). *Hebrew and Aramic Dictionary of Old Testament*. Berlin & New York: Walter De Gruyter.



**چکیده انگلیسی مقاله‌ها**



## The Process of Meaning-finding with the Approach of the Etymology of Words "The Meaning of the Word" *rahū* " in the Quran from View Point of Semitic Languages"

Javad Asghari\*

(Received: 24/Aug/2015; Accepted: 20/Feb/2016)

### Abstract

*This paper seeks to put forward a new meaning of the word "rahū" in the verse "وَأُتْرِكَ الْبَحْرَ رَهْوًا" (44:24). There are two meanings, "calm" and "cloven", mentioned for this word in dictionaries and interpretations of Quran. In this respect, the present article benefits from lexicons and dictionaries such as Lisan al-Arab, Taj al-Arus, Al-Mufradat fi Gharib Al-Quran as well as many important interpretations of Quran in Islamic world from the first interpretation Tafsir Moqatil Soleyman to Tafsir of Nemune and Al-Mizan. However, the author of this paper first proposes that this word has a different meaning in this context then argues that it is foreign (non-Arabic) word and belongs to the language of Semitic family. Hence he has searched for its meaning in Hebrew, Aramaic and Syriac lexicons and dictionaries and has given other meanings that are more consistent with the context of the verse.*

**Keywords:** *Rahū, Quran, Foreign word.*

---

\* Assistant Professor of Arabic Language and Literature, University of Tebran;  
**E-mail:** jasghari@ut.ac.ir

## Challenges of Quran Translators in Restoring Duplicate and Reducing Devices into Farsi Language

Ali Saberi\*

(Received: 13/Sep/2015; Accepted: 07/Mar/2016)

### Abstract

*In the holy Quran, there are some words that translators for their translation to other languages need to have special precision and contemplation. One example of such words is reduction and amplification devices that the presence of these words in the text sometimes causes inconsistency or error in the translation. Additionally, it is sometimes seen that the translators ignore them. Such disorganization in the translation is probably attributable to various meanings of these words, such as the implication of the word "قد" [Indicates emphasis or diminution] for emphasis, inquiry, approximation, reduction, and amplification. In addition, it sometimes bears similarity to other words, such as exclamatory "كَمْ" [How many, How much, many a] to interrogatory "كَمْ": It could occur due to opposite concepts, such as the word «رُبَّ» [Indicates preponderance or diminution] that sometimes indicates the increase and other times it means shortcoming. These has caused the translators to commit errors in determining the type of these devices, their correct implication, and their part of speech. We decided to find out what are the methods of the translation of these devices and what solution can keep the translators safe from making errors? Initially, this study primarily demonstrates the disconformity between some translators and commentators and grammarians. Then it attempts to introduce the correct words to rectify the translation of the texts, and it scrutinizes the principles of determining the type of devices, such as «رُبَّ» or «قد» that are used for reduction or amplification or other meanings and «كَمْ» and «كأَين» [Indicates preponderance or diminution] that are used for detection of binding element of the sentence. Therefore, a translator needs to be well aware of the rules of grammar and etymology.*

**Keywords:** Reduction, Duplication, Translation, Holy Quran.

---

\* Associate Professor of Arabic Language and Literature, Islamic Azad University, Central Tehran Branch

**E-mail:** dr\_saberi\_43@yahoo.com;

## Linguistic Interference and Semantic Change of Arabic Loanwords and its Effect on Arabic Translation

1- Alireza Nazari\* . 2- Zohreh Asadollahpour Araghi\*\*

(Received: 14/Sep/2015; Accepted: 10/Feb/2016)

### Abstract

*Language interference or the blend of two languages is a distinctive feature that relates both Persian and Arabic. Emergence of Islam in Iran established a closed and deep connection between these two languages. This connection resulted in a collateral effect especially in the lexical aspects; this means that the involved words or loanwords exchanged between the two languages signified that the Arabic loanwords are far greater in number than Persian ones. Although some words maintained their phonological and written form, there are many other words that have been changed over the centuries in terms of meaning and usage. In some cases, the written form has stayed the same but is considered completely different in terms of linguistic signs. This creates problems for the translators. The present paper aims to employ field experiments design analysis and interpretation to present general and new categories of involved Arabic words and distinguish the effective aspects of each category in translation. It also endeavors to demonstrate that translating from Arabic into Persian, despite the many involved words, may be helpful; however, considering their semantic transformation and functional differences or the distinctiveness of the other group, deviation may happen in finding equivalents.*

**Keywords:** Translation, Arabic, Persian, Borrowing, Involved words.

---

\* Assistant Professor at Imam Khomeini International University, Qazvin (Corresponding author);

**E-mail:** a.nazari@hum.ikiu.ac.ir

\*\* MA in Arabic Translation of Imam Khomeini International University, Qazvin;

**E-mail:** zasadollahpour@yahoo.com



## An Examination of the Letter "Vav" as a Stylistic Indicator and a Meaning-building Phenomenon between a Causal Sentence and its Purpose in the Holy Quran

1- Jalal Marami\* . 2- Fatemeh Beiglari\*\*

(Received: 05/Jul/2015; Accepted: 16/Jan/2016)

### Abstract

*In Arabic, the letter "vav" (meaning and) is normally not used to indicate a causal function between a main clause and a subordinate clause of purpose beginning with "causal Lam Mansoub" and a present verb. For example, "(This is) a book which We have revealed to you that you may bring forth men, by their Lord's permission from utter darkness into light." This structure is prescribed in standard language based on the rules of Arabic semantics, and it is an instance of separation in rhetoric. This structure is abundantly seen in the Holy Quran, and beside this criteria structure there is another structure in the Holy Quran in which the letter "vav" is placed between the main clause and the subordinate clause of purpose; thus, it is considered defiance from the standards of this structure. The main question in this paper is whether the "vav" is a conjunctive one or a redundancy. This paper takes advantage of the descriptive-analytical method to extract the verses of the Holy Quran and explain the notions of semantics scholars and interpreters of Quran to introduce this structure as a style-builder indicator in the Holy Quran which not only makes the reader think about it, but also generates meaning.*

**Keywords:** *Compound sentence, Subordinate clause of purpose, Conjunctive vav, Defiance from standard, Meaning-generating.*

---

\* Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, (Corresponding author);

**E-mail:** jalalmarami@yahoo.com

\*\* PhD Student of Arabic Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran;

**E-mail:** biglari.f@gmail.com

## A Critique on the Translation of “Ghazaliyat-e-Shams” in Arabic

1- Mohsen Seifi\* . 2- Najmeh Fathalizadeh\*\*

(Received: 06/Sep/2015; Accepted: 21/Feb/2016)

### Abstract

*Translation of literary works of mystic scholars and wayfarer poets due to use of convolutions, the application of secrets, and specific terms has always been one of the main challenges facing translators. “Ghazaliyat-e-Shams”, a collection of mystical poems by Mawlana, have been translated into Arabic several times. Among these, the translation of "Mohammed Saeed Jamal al-Din" is presented as a selection of sonnets of Shams. This study attempts with a descriptive-analytical method to examine some of the failures of this translation and the factors that affect it. The lack of command of translator in Farsi, inaccuracy in reading words and phrases, presence of homonym (a word that sounds the same or is spelled the same as another word but has a different meaning), misdiagnosis of the subject from the object, and inattention to punctuation in the original text are of influence on an incorrect translation of some verses of The Works of Shams. Obviously, the fact that this collection has been translated into prose in Arabic, the prosodic differences between the two works will not be investigated.*

**Keywords:** *Criticism, Translation, Ghazaliyat-e-Shams, Mohammad Saied Jamaledin.*

---

\* Associate Professor at Department of Arabic Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, (Corresponding' author);

**E-mail:** *motaseifi2002@yahoo.com*

\*\* MA in Arabic Language and Literature of Allameh Tabataba'i University, Tehran;

**E-mail:** *mo\_s125@yahoo.com*

## An Investigation of Simplification and Cultural Taboos in Mohammad Reza Maraashipour's Translation of Two Novels Written by Naguib Mahfouz Al-Tariq and Zaraq Al\_Medaq

1- Faramarz Mirzaei\* .2- Mohammad Rasekh Mahand\*\* .

3- Seyed Esmaeil Ghasemi Mousavi\*\*\*

(Received: 22/Aug/2015; Accepted: 18/Feb/2016)

### Abstract

*Simplification is one of the universal features of translation, and this feature means that translators benefit special techniques to simplify the language of translated text. According to Baker, the simplification is the tendency to simplify the translated text for the readers, and it is also the tendency to choose one interpretation and prevent other interpretations. In this case, the translator enhances the clarity by removing ambiguities. In this paper, considering Baker's definition of the universals, especially simplification, a descriptive and analytical method is used to study this feature in Mohammad Reza Maraashipour's translation of two novels written by Naguib Mahfouz Al-Tariq (the way) and Zaraq Al\_Medaq (Medaq's alley). However, the main problem of this research is the role of simplification in the transmission of cultural taboos while taking the differences of cultural norms in the first language to that of the target language is not a little problem. The findings of this study show that the removal of complex structures and replacing them with simpler structures, simplification of the existing structure, diminution of meaning of formidable vocabulary or elimination of some vocabulary, specially elimination or diminution of cultural taboos that the most evident of which is the sexual scenes are the distinctive characteristics of Maraashipour's individual style. Although the translated text has become simplified in comparison with the original text, the elimination of cultural taboos from the original text, the translator's mistakes, and the diverse simplifications cause loss of some of author's purpose to a considerable extent*

**Keywords:** *Simplification, Cultural taboos, Naguib Mahfouz, Maraashipour.*

---

\* Professor at Department of Arabic Language and Literature, Bu Ali Sina University, Hamedan;

**E-mail:** mirzaeefaramarz@yahoo.com

\*\* Associate Professor at Department of Linguistics, Bu Ali Sina University, Hamedan;

**E-mail:** mrasekhmahand@yahoo.com

\*\*\* PhD Student in Arabic Language and Literature, Bu Ali Sina University, Hamedan, (Corresponding' author);

**E-mail:** esmaeilmousavi@gmail.com



## CONTENTS

**An Investigation of Simplification and Cultural Taboos in Mohammad Reza Maraashipour's Translation of Two Novels Written by Naguib Mahfouz Al-Tariq and Zaqaq Al\_Medaq/ 154**

*Faramarz Mirzaei, Mohammad Rasekh Mahand & Seyed Esmail Ghasemi Mousavi*

**A Critique on the Translation of “Ghazaliyat-e-Shams” in Arabic/ 153**

*Mohsen Seifi & Najmeh Fathalizadeh*

**An Examination of the Letter "Vav" as a Stylistic Indicator and a Meaning-building Phenomenon between a Causal Sentence and its Purpose in the Holy Quran/ 152**

*Jalal Marami & Fatemeh Beiglari*

**Linguistic Interference and Semantic Change of Arabic Loanwords and its Effect on Arabic Translation/ 151**

*Alireza Nazari & Zohreh Asadollahpoor Araghi*

**Challenges of Quran Translators in Restoring Duplicate and Reducing Devices into Farsi Language/ 150**

*Ali Saberi*

**The Process of Meaning-finding with the Approach of the Etymology of Words "The Meaning of the Word" *rahū* in the Quran from Viewpoint of Semitic Languages"/ 149**

*Javad Asghari*



# *English Abstracts*





### Writing Style and Acceptance Procedure

The language of the journal is Farsi (Persian).

- Journal's Policy: This journal specializes in publishing novel findings derived from scientific research endeavors in the fields of translation, text comprehension and understanding, and semantics in the Arabic language. The above-mentioned research can be conducted as comparative studies between Arabic and other languages.
- Articles must be original and creative.
- Scientific research methods must be observed and authentic, original references are must be used.
- Each article includes an abstract, an introduction, the main body, research method and conclusion.
- All articles will first be reviewed by the Editorial Board. In case they meet the policies of the journal, they will be sent to expert referees.
- In order to maintain impartiality, names of the authors will be removed from the articles. Upon receiving the referees' views, the results will be discussed in the Editorial Board, and, in case of acquiring the necessary score, articles will be accepted for publication.
- The Editorial Board keeps the right to freely accept, reject and edit articles.
- Priorities in publishing articles depend upon the decisions of the Editorial Board.
- Article Arrangements:
  - The full title of article must be Maximum 15 words explaining its content..
  - The author(s) name(s) must be given in the center of the page, below the abstract title. The academic level(s) and affiliation(s) of the author(s) need to be given on the right-hand side. The corresponding author must be determined with an asterisk and his or her email must be given in footnotes.
  - Persian abstract must be maximum 250 words
  - Full title in English must be maximum 15 words
  - English abstract should be a maximum of 250 words.
  - Key words English should be up to 250 words.
  - The number of words in article must be from 4000 up to 6500 words.
  - The introduction needs to include research questions, hypotheses, review of literature, main references and research method, and it acts as a beginning to lead the reader towards the main discussions.
  - In the main text of the article, author(s) propose topics and analyze them.
  - Articles must include conclusion.
  - Appendices and other comments need to be placed at the end of the article.
  - Bibliography, pictures, tables and figures, with detailed descriptions, must be given in separate pages.
  - Line spacing must be set at 1.5 and margins from top and bottom must be 4 centimeters and from left and right must be 4.5 centimeters
  - Articles need to be written using Microsoft Office Word. For Farsi texts, use **B Nazanin** with a font size of 12, for Arabic texts use **B badr** with a font size of 12 and for English texts, use **Garmound** with a font size of 11.
- Reference Arrangements:
  - In-text citations must be arranged by providing, in parenthesis, author's(s') surname(s), year of publication, volume and page numbers. Eg: (Farookh, 1998, 4:358)
  - Referring to a book in the bibliography:  
Author's surname, Author's name. (Year of Publication). «Name of the book». Name of translator or editor. Edition. City of Publication: Publisher.
  - Referring to a journal in the bibliography:  
Author's surname, Author's name. (Year of Publication). «Title of article». Name of editor. Journal's name. City o Publication: Publisher, Page numbers.
  - Referring to internet websites in the bibliography:  
Author's surname, Author's name. (Last date of revision in the website). «Title an subject», Name and address of the website.
- Article(s) must meet the requirements of Section 2 (Scientific Requirements) and must be arranged according to Section 4 (Format and Style). Article(s) need to be submitted online via <http://rctall.atu.ac.ir>.
- Articles extracted from theses or dissertations must be accompanied by a letter of confirmation from the supervisor, and the name of the supervisor must also be mentioned in the article as an author.
- Authors must guarantee that they have not simultaneously submitted their articles to other journals and promise that they will not submit their articles to other journals until the status of their article in the journal of *Translation Research in the Arabic Language and Literature* has been determined.

### **This Issue's Scientific Advisors**

Dr. Abbas Eghbali  
Dr. Ali Ganjian Khenari  
Dr. Alireza Nazari.  
Dr. Eshagh Rahmani  
Dr. Majid Saleh Beik  
Dr. Mansoureh Zarkoob

Dr. Mehdi Dashti  
Dr. Mohammad Hadi Moradi  
Dr. Nasrollah Shameli.  
Dr. Reza Nazemian  
Dr. Salah al-din Abdi  
Dr. Tooraj Zeynivand

In the Name of God,  
the Compassionate, the Merciful



Allameh Tabataba'i University

Faculty of Persian Literature and Foreign Languages

Academic Semiannual Journal of  
*Translation Researches in the Arabic Language and Literature*

Vol. 5, No.13, Autumn & Winter 1394 (2015-2016)

Publisher by: Allameh Tabataba'i University

Director in Charge: Ali Ganjian Khanari

Editor in Chief: Hamidreza Mirhaji

Editorial Panel
<i>Bastan, Kh.: Associate Prof. (Allameh Tabataba'i University)</i>
<i>Ghahremani-Moghbelt, A.: Associate Prof. (Persian Gulf University)</i>
<i>Nazemian, R.: Associate Prof. (Allameh Tabataba'i University)</i>
<i>Najafi-Asadolahi, S.: Prof. (Allameh Tabataba'i University)</i>
<i>Parvini, Kh.: Associate Prof. (Trabiat Modares University)</i>
<i>Pasha Zanous, A.: Associate Prof. (Imam Khomeini International University)</i>
<i>Rasouli, H.: Associate Prof. (Shahid Beheshti University)</i>
<i>Rezayi, Gh.: Associate Prof. (University of Tehran)</i>
<i>Salehbak, M.: Associate Prof. (Allameh Tabataba'i University)</i>

Managing Director: Ebrahimi, P.

Persian Editor: Qasemi Porshokoh, S., PhD.

English Editor: Nezakatgo, B., PhD.

Typeset and layout: Qasemi Porshokoh, S., PhD.

Address: Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, South Allameh St., Saâdat Abâd, Tehran 1997967556, Iran, Tel./Fax: (+98 21) 88683705.

The electronic version of this journal is available on:

[www.magiran.com](http://www.magiran.com)

[www.noormags.ir](http://www.noormags.ir)

[fa.journals.sid.ir](http://fa.journals.sid.ir)

[www.srlst.com](http://www.srlst.com)

<http://rctall.atu.ac.ir>

Journal website: <http://rctall.atu.ac.ir>

Lithography, printing and binding: Allameh Tabataba'i University Press

Price: 60,000 Rials

Circulation: 100

ISSN: 2251-9017



از اینجا بپرید ↓

### برگ درخواست اشتراک دوفصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی

نام و نام خانوادگی / عنوان موسسه: .....

درخواست اشتراک از شماره ..... تا شماره ..... و تعداد مورد نیاز از هر شماره ..... نسخه است.

نشانی: .....

تلفن: .....؛ کد پستی: .....؛ صندوق پستی: .....

نشانی پست الکترونیکی: .....

تاریخ: .....

لطفاً حق اشتراک را به شماره حساب ۹۸۷۲۲۸۹۰ بانک تجارت، شعبه شهید کلازتری به نام درآمد اختصاصی دانشگاه علامه طباطبائی واریز نمایید. اصل فیش بانکی را به همراه فرم تکمیل شده فوق به نشانی دفتر دوفصلنامه پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی ارسال فرمایید. حق اشتراک سالانه دو شماره با احتساب هزینه ارسال، ۱۵۰۰۰۰ ریال است. برای استناد و دانشجوینان با ارسال کمی کارت شناسایی پنجاه درصد تخفیف لحاظ خواهد شد.